[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

	بسم الله الرحمن الرحیم	

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی رسوله سید المرسلین محمد وآله وصحبه اجمعین اما بعد
رساله غریبه تحفهٔ محبت بذریعه بعضی دوستان [illegible] و معاینه در آن بنظر
مصلحت عام شرح اقوال آن نموده شد که سبب تخریب عقاید و فساد مذهب گردد

قال التفضیلی	بسم الله الرحمن الرحیم	هداه الله

در حمد اشعار حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمة ـ آفرین جان آفرین پاک را

آنکه جان بخشید و ایمان خاک را	آفریدن کو را نهان جو عیان نیست	وآفریدن کو را عیان جو نهان نیست
در همه جوئی چو [illegible] نیست او	آفریدن از همه بیرون نیست او	در نعت
خواجه دنیا و دین گنج صفا	صدر بدر هر دو عالم مصطفا	نور او مقصود موجودات بود
اصل معدعات مخلوقات بود	مهترین بهترین انبیا	رهنمای اصفیا و اولیا

اللهم صل علی سیدنا محمد النبی الامی وعلی آله وسلم صلوٰة لا یحصی لها عدد ولا یعد لها مدد
اما بعد کمترین غلامی از غلامان قادریه باقتضای کلمات اشخاص چند که خود را اهل سنت
و الجماعت میدانند صاف معلوم شد که در فهم معنی تفضیل الشیخین محض خطا کرده اند و تقدیم
حضرت امیر علی مرتضی علیه السلام را چنان میدانند که قریب بر خروج رسیده اند تا اگر قدمی
چند پیش نهند داخل خروج شوند لهذا ضرور شد که در ورقی چند پنج باب قائم نمایم

وتنا قوانم بخلوص خامه بهداز م بهدی الله من یشا ایاک نعبد و ایاک نستعین

قال السنی حمزه اسد

حمد او تعالی و تقدس ان حاصل
بهر حسنات عشر امثال افزود
از فضل نبی و فضل یاران طاهر
از رحمت او شده دو عالم فاخر
اصحاب نبی که فضل شان است جلی
بوبکر و عمر شمار و عثمان و علی

گوییم چه حمد ذات پاک رزاق
حق بود بلی ولی ز فضلش نشود
کنزا همه کرد این نبی طاهر
از برکت او شده است آل طاهر
بی شک همه بودند سعید ازلی
رضی الله تعالی عنهم اجمعین

فضلش همه سید ربیع بی استحقاق
نعت سرور کائنات
نعت آل طاهر
نعت صحابه کاملین باعث شهود
زان جمله چهار عنصر دین متین

الحمد لله رب العالمین علی ان جعلنی من امة سید المرسلین خاتم النبیین والصلوة والسلام علی فخر ذوات کائنات المخلوقین وعلی آله خلاصة الطیبین اهل بیته نخبة الطاهرین واصحابه عمدة الکاملین واولیائه زبدة العارفین وعلی سائر اهل السنة والجماعة صاحب الملة المحققة اجمعین الی یوم الدین اما بعد سلوک پیران قادریه و کمترین سالکان مسالک این سلسله عالیه ... زمان نفثت بنیان بسیار جاهلان کم علم شیعیان سنی نما در تلبیس تصوف و طریق ... ترک مذهب سابق کرده از دیر شهره آفاق شده اند لیکن هنوز شان ... رفض ... نمی آید ... پیرایه در پوستین حضرات شیخین بل اصحاب ثلثه و علمای سنیین افتاده ... این جاهلان را از جاده اهل سنت والجماعت تحریرات لغویات و ... حشو ... گرگ ... گوسفندان بیهوده میخواهند اگرچه جواب اینها خموشی بود مگر ... چو گربه نوازی کبوتر برد چه فربه کنی گرگ یوسف درد گربه را بروز اول باید کشت ... ورنه گستاخ و در حضور صحابه و علما چوپانان دین پدید خواهد آمد رفته رفته نوبت تا ... خواهد ... سگی از جمله فصیح کو را چنین مبالغه مستعار نیست دین ورزند معرفت سخندان ... در سلاح دارد و کس در حصار نیست بنا بر این دست اندازی ضرور افتاد ... پای قدم در معرکه نهاد و الحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً و بالله التوفیق ... بسم الله الرحمن الرحیم قوله کمترین غلامی از غلامان قادریه اقول دعوی غلامی ... که

بر روش آقای نامدار خود نیست هرچه در کتاب غنیة الطالبین ارشاد والای جناب
اغاثت مآب غوث الاسلام والمسلمین نائب خاتم النبیین است رضی الله تعالی عنه
سراسر خلاف آن اعتقاد دارد چنانچه در موقع خود ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی باکه بر حضرت
غوث اعظم رضی الله عنه هم در ضمن طعن بر علما زبان زبان لعنت و تشنیع برکشاده و طعن
صریح کرده و در حاشیه آخرین این رساله بدین عبارت کرده ای برکسانیکه بانواع حیل
عمر را بسر و بسیدل کردن میخواهند الله تعالی بر طریقه قادریه هدایت بخشد صرف از دعوی
کاری نمی کشاید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی اتباع لازمه ارادت است قول صاحب
معلوم شد که در فهم معنی تفضیل الشیخین بعض خطا کرده اند اقول العجب کل العجب که این
شخص جاهل که قدرت بر فهم عبارت عربی هم بی ترجمه ندارد و استعداد شرح مأته عامل نحو
هم ندارد چه جائیکه قرآن و حدیث و نکات و اشارات آن و معنی بلاغت و راقفهم معنی اسما
ظاهر ابتلبیس تفضیلیه برآمده بر علما که ماهر علوم اصول و فروع فقه و فتاوی و معقول
و منقول و مشتهر بالته و واقف رموز فنون و علوم باشند زاده الله بسطة فی العلم
والجسم و سالها عمر شان در درس و تعلیم گذشته باشد طعن غلط فهمی میکند فرقه
اکبر و عقائد نسفی و تکمیل الایمان و مسائره شیخ کمال بن همام و غنیة الطالبین
آداب المریدین و غیره نه دیده باید معنی صوفیت و علمیت خود بیابد نسئل الله
الکمال الانصاف فی الاقوال و الاعتقادات ما ذا الزیبة کل الزیبة ما حال بینه و بین العلماء
الاعلام فی الاعتصام الحق که پیغمبر علیه السلام راست فرموده که در آخر زمان جاهلان رئیس
قوم باشند و مردان جهال را رؤسا خواهند گرفت و بسبب جاه و مهابت ایذاء ایشان
علما و صلحا از آن آزار سکوت باشند و مذهب فاسده و بدعات شنیعه رواج خواهد یافت و
هر یکی ازین مبتدعان که سردار آن روز فتح اسلام باشد اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و
انت خیر الفاتحین چنانچه بعض مبتدعان مضلان این زمان بر امام اعظم رضی
الله تعالی و دیگر ائمه مجتهدین اهل سنت طعن و تشنیع میکنند که خدای تعالی فتوح
فرموده قوله و مرتبه حضرت امیر علی مرتضی علیه السلام را چنان میدانند

رسیده اند **اقول** از آنجا که این جاہل سنی نما خود بسر حد رفض رسیده است اگرچه با تفضیل
دعوی تفضیلیت میکند اما بوی رفض از دماغش نرفته است و تعدیل مذهب بر وی شده
بیمایه و در میزان عدالت خود اعوجاج دارد بنابرین سر آمد سنیان و مفتیان روزگار
و عالمان دیندار و غمخواران مذهب را که آنها جارحه تعدیل حق اند بروی خروج میرسانند
چون بحجت برنیامد زبان تشنیع کشاد چنانچه سنت جهال اهل سنت و دور از ادب یعنی
[illegible] و حرقوه وانصروا آلهتکم **قوله** [illegible] باب قائم نمایم **اقول** اگر
چهار باب قائم کردی خوب بودی که در باب پنجم داخل تفضیلی

قال التفضیلی هداه الله

باب اول در بیان آنکه مراد از العلما در حدیث العلماء ورثة الانبیاء [illegible]
حضرت حق اند یعنی حضرات سنی قرآن مجید [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] آنکه حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم [illegible]
[illegible] خلافت حضرات [illegible] چهار یار رضی الله تعالی عنهم [illegible]
[illegible] نیست از کتاب [illegible] شرح آن که حضرت [illegible]
[illegible] سره العزیز در خصوص فرموده اند اگرچه [illegible] نوشته شود و بطول انجامد
[illegible] حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم که علما [illegible] وارث انبیا [illegible] علیهم الصلوة
والسلام معلوم است که علم حضرات انبیا علیهم السلام علم لدنی است پس هر که علم
مستفاد است از کتابها یا از معلمان وی از ورثه پیغامبران نبود در علم خودش مگر بطریق مجاز
[illegible] ارث و علم پیغامبران مستفاد نبود مگر از خدا و هر که را نسبت از کتب فقه
[illegible] ان وی کما قال الله عز وجل علم الانسان ما لم یعلم و علم لدنی آنرا گویند که [illegible]
[illegible] خداوند تعالی بغیر واسطه [illegible] علم [illegible] که علم وراثت [illegible]
[illegible] کتاب از علم بیع و شرا و دیگر انواع علم متعلق [illegible] حاصل شود
آنکه وصل عالم ربانی است مراد ازین علم وراثت نیست بلکه اشاره بعلم بالله است [illegible]

یقین زیرا که بنده باشد که خدا شناس بود بیقین کامل باشد اگر چه علم ظاهر نخوانده علم دانستن
بعرفان شناختن وشناختن بر دانستن فاضل است و در هر دو فرق است علمای
ظاهر خدا می دانند و عارفان باطن خدا را می شناسند و هر چه به سبیل اختصار بالا مذکور شد
جمله حضرات صوفیه کرام علیهم الرحمة را بران اتفاق است پس تحویل ظاهر که علمای باطن
که از عارفان حضرت حق اند معنی قرآن مجید و احادیث شریف چنانکه باید نیکو میدانند چه
از فرموده این حضرات است که او خداوند تعالی راه می نماید که او بدان راه رفته است و بحق
تعالی رسیده و او خداوند تعالی را نیکو داند و هر چیز را دیده و بحقیقت کار رسیده پس علمای
ظاهر از شنیده خبر میدهند و علمای باطن از دیده بقدر رسا مع ولیس الخبر کالمعاینه و در بحر
المعانی مرقوم است که حضرت رسالت علیه السلام را با یاران چهار بیعت بود اول بیعت اسلام
دوم بیعت ذکر سوم بیعت رضوان چهارم بیعت خرقه خلافت و ولایت چون این آیت
که ابهر رسیده اند و انذر عشیرتک الاقربین حضرت خواجه عالم علیه السلام از معراج آمده قبیله خود
را که بنو هاشم بودند جمع فرمود بروایتی سی مرد و بروایتی کم از ده بودند در نیمقام حضرت خواجه
عالم علیه السلام فرمود انا مدینة العلم و علی بابها انی مدینة الولایت ثم قال علیه السلام یا علی
انت امام کل مومن و مومنه من بعدی ثم قال انت ولی کل مومن و مومنه من بعدی الا ترتیب
ترتیب خلافت حضرات هر چهار یار رضی الله عنهم حسب ترتیب مراتب باطنی نیست یعنی نه ا
که مرتبه باطنی حضرت امیر علیه السلام حسب ترتیب بعد حضرات شیخین و حضرت عثمان
رضی الله تعالی عنهم بود چنانچه حضرت جامی علیه الرحمة بنسبت خلافت حضرت علی مرتضی

سیفی را بیت

هر چه بر دل نشنید ازوی گرو
کاید آن کار از عهده برون
چون همه روی بر نقاب شدند
که توانند بدان قیام نمود
بود ستر کمال مصطفوی

دید از آفات خود خلافت را
هست در چشم مرد آفت مرد
بود با او موافق و منقاد
ذره سان محو آفتاب شدند
لاجرم نصرت شریعت را
گشت ختم خلافت نبوی

لی ضرورت نخواست آفت را
تا کسی بود ز انحراف مصون
در جنگ و مخالفت بگشاد
غیر از و کس خاص و عام نبود
متکفل شد آن ولایت را
بود ختم رسل نبی و ولی

این شعر آخر را بار خوانند تا صاف معلوم شود که ترتیب	شد علی خاتمِ خلافتِ وی

خلافت بترتیب مراتب نیست چنانچه از رسالت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم در یافته شد

قال المحشی جزاه الله

قوله در ترجمه باب ترتیب خلافت هر چهار یار رضی الله عنهم حسب مراتب باطنی نیست
اقول اول آنکه ضبط و ربط عبارت درین باب ملاحظه کرده شود که چه قدر تحریر بی سر و پا بی نشان
است دوم در ترجمهٔ باب این نتیجه داخل است که ترتیب خلافت حسب مراتب باطنی نیست
و درین باب قول هیچ کسی از علمای باطن نه نوشته که ترتیب خلافت حسب مراتب باطنی نیست
مع حواله کتابی نموده که ملاحظه کرده شود صرف برای ترتیب اینها از نکات رقیق [illegible]
خود نتیجه هوائی برآورده و او قلم را الکلیت داده و درین کدامی کتاب صوفیه این معنی مرقوم
نیست که ترتیب خلافت حسب مراتب باطنی نیست و اگر بودی این کس اقدام بر نقل آن
و بر نقل آن نمودی بیان کنند که کدام امر باطن در خلفا ثلاثه نیست و الا دروغ بیفروغ است
شخصی را که رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم در حق وی ارشاد فرماید که نریخت خدا
در سینهٔ من چیزی که نریختم آن را در سینهٔ ابوبکر اگر کمال باطن بهر نوع نباشد و فاضل ترین یاران
نبود کدام کس خواهد بود قوله از کتاب مستطاب آداب المریدین و شرح آن که حضرت
مخدوم الملک قدس سره العزیز بخصوص فرموده اند اقول ظاهر است تا فهمی خود
نموده در فهم عبارات کتاب آداب المریدین و شرح آن من اولها الی آخرها غلط خورده
که حضرت مخدوم الملک قدس سره علمای ظواهر را از وراثت پیغامبر علیه السلام خارج کرده چرا
که خود هم عالم بعلوم ظاهری بوده اند و تحصیل علوم ظاهر از استاد خود سالها نموده اند و مخدوم
مظفر قدس سره را ثانیا برای تحصیل علم ظاهر در دهلی فرستادند بعد ازان تعلیم ارشاد فرموده
و خود در مکتوب حضرت مخدوم جابجا مرید را اول تاکید در تحصیل علم ظاهر است که علم ظاهر هرچه
از وراثت خارج نیست و اگر خارج بودی تحصیل آن فرض نبودی و از حدیث شریف
اطلبوا العلم ولو بالصین مؤکد شده و آنچه من میدانم آنست که مولانا شهاب الدین

مثلاً سوال علما از حضرت بدیع الدین مدار السموات والارض دو سوال فرمود یکی در باب
ایمان فرعون ... مراد از ... ایشان پیغامبر علیه السلام که امام علما هستند در جواب نوشت
که ایمان فرعون ... ثابت است چنانکه در فصوص مذکور است و حجت های خود بیان
... مراد از وارثان صوفیان عالم اند که وراثت کامله دارند که کار پیغامبران
... صوفی عالم جامع کرامات و حجت است و هر که یکی ازین هر
دو ندارد وارث ناقص است که صوفی جاهل حجت ندارد و عالم بی صفا کرامت ندارد
ازینجا معلوم شد که اقرار داشت علمای ظاهر نیز دارد و این قول ... قرین عقل
... از علما اول ... خواجه فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا در ذکر شیخ
ابو العباس ... که وقتی علم ظاهر را ... می گفت
که آن ... که دعوت تمام پیغامبران علیهم السلام ... از
... بود که اول ... تحصیل علم ظاهر ...
... بعد از ان ... اولیا ...
... صوفیان ... اهل ... مذهب ایشان
... اللهم ...
... الباطل ...
... بلکه تحریف او از کتاب ... الحرمین ... که در
همان کتاب ... اعتقادیات ... مراتب باطنی ... خلاف نوشته
... چنانچه آینده عبارت آن می آید قوله ...
... ای ... ترکس جادو فریب
... لا تقربوا الصلوة ... سکاری ...
... خلاصه کرده و عبارات ...
... خلاصه ... صوفیان با صفا چنین نیست

مسئله ... [illegible]

چنانچه آینده مشروح میکنم انشاء الله تعالی و از تحریف عبارات خبر میدهم قوله در حاشیه
بر لفظ مجاز بر اکثری از علماء این زمانه که صریح مرتکب نامشروع میشوند لفظ مجاز هم صادق
نمی آید **اقول** بر اکثری از جاهلان این زمانه که جو فروش گندم نما و دائم مرتکب نفسانیت
و تنافس قیل و قال لایعنی و اضلال مذهب و نیش زنی در امور مسلمین و موشگافی و
درپی زرق کردن خلائق و حقوق عباد و فتنه پردازی درمیان و مسلمان وقت احتیا
و بی اختیاری مجاز را هم اطلاق تصوف کرده می شود که ضال و مضل بدینه گربه مسکین اگر پر داشتی
تخم کنجشک از جهان برداشتی **قوله** هرگز مراد نیست از کتب فقه و نه از مسلمان و سے
اقول درینمقام عجائب و غرائب ظلم بر علما کرده است و همه را یکبارگی گشت بند الیش
انجام خبر کناد و آن اینکه عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن مسعود و عبد الله
بن عمر و دیگر فقهای سبعه مدینه رضی الله تعالی عنهم اجمعین و چندین هزار صحابه که تعلیم و
تربیت احکام و شرائع و قرارت قرآن مجید از رسول کریم صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
یافتند که علم دراست و فقاهت و تفسیر و حدیث ایشان شهره آفاق است و هیچ یک
سلسله ارادت و کلمات تصوف بدیشان نمیرسد چنانچه تا جنید و شبلی و ذو النون و
بشر حافی و غیره میرسد و جهان متفق اللفظ قائل علمیت عبادله اربعه هست و حضرات
ائمه اربعه اصحاب ملل اربعه و تلامذه حضرات ایشان و دیگر ائمه اصحاب نحل مندرسه مثل امام
اوزاعی و ابو اسحاق و داود که خوض و سعی حضرات ایشان جز در آیات و احادیث و تفاسیر
و فقه برای انحلال مسائل شرعیه ظاهریه نبوده هیچ یک مراقبه و مشغولی و اذکار و افکار و نکات
و اشارات توحید مذکور نیست حالانکه شاگردان رشید حضرات ائمه هدی و تابعین و تبع
تابعین اصحاب پیغامبر اند و خیریت آن زمانه از نص حدیث شریف ظاهر است و هم آنکه
علم ما از مدینه در عراق و شام و یمن خواهد رسید و بعض اصحاب را سبب یاد کردن علم بیعت
قراءة در نماز فرمود و از حضوری بعض مجامع مسلمین عذر روا داشت همه را یک ...
ایشان بیکار و تعلیم و تعلم ایشان ناحق از پیغامبر و اصحاب و ائمه بوده که از داشت خارج اند
ثواب این خبر جاری باطل و چندین هزار صوفیه صافیه ناحق در تحصیل علم ظاهر اوقات خود ضائع

کردند که از راه علم ظاهر از وراثت خارج شدند الغرض مثل امام اعظم را رحمة الله علیه که
شاگرد حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و حضرت امام مالک را نیز که صحبت امام
حسن مثنی داشت چه خواهد کرد و همه را بکدام کوچه خواهد انداخت و چرا از علم پیغامبر لاوارث
میکند و امام فخر الدین رازی و محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم و ابن ماجه و دارمی و حاکم و
بیهقی و دارقطنی و ابوداؤد و جمله مفسرین و محدثین چندین هزار تن را که می پرسید که کجا ایشان
وراثت علم پیغامبر خواهد بود و حالانکه فضائل صاحب صحیح بخاری و مسلم و غیره معلوم است
و حکایت توارث علم پیغامبر درین حضرات معروف و ازین جهت نسبت ایشان حضرت خیر البشر
در وقت ولادت و شباب و شیب و انتقال و بشارت های منامی و غیره کشف اهل ولا
چندان مذکور است که پایانی ندارد علم دین فقه است و تفسیر و حدیث و هر که
خواند غیر ازین گردد خبیث شد و ندانم که بقول این قائل امام اعظم رحمه الله تعالی را حضرت
امام ناطق بحق جعفر صادق رضی الله تعالی عنه اجازت افتاده است علم بطریقه وراثت
پیغامبر علیه الصلاة والسلام که خود ذات فائض البرکات حضرت ایشان را بحکم لا نورث
درهما و لا دینارا و لکن نورث علما رسیده بود داده بودند بخلافت و وراثت علم پیغامبر و
نیابت و سفارت رسول مقبول عطا فرمودند یا خلافت علم پیغامبر و آبای خود بطریقه [illegible]
[illegible] ضلال نشاندند که چندین هزار صوفیان مثل معروف کرخی و داود طائی و ابراهیم
نخعی و احمد وراق رحمهم الله تعالی در مذهب لاوارث بی گمراه شدند و لهذا حق اختیار
کردند و امام شافعی و احمد حنبل نیز شاگردان امام اعظم اند بیک واسطه و بدو واسطه
پس اگر صادق وراثت علم پیغامبر این ائمه هدی را نبود بار می همه عالم را در ضلالت انگندند
همه صوفیان مثل غوث اعظم و جنید و شبلی و غیره رضی الله عنهم تقلید مذهب او بواسطه
[illegible] ازیشان راه ضلالت و بطالت پیمودند پس خود از کجا با وجود اختیار مذهب
ضال و خلاف ملت علم سوی پیغامبر وارث پیغامبر شدند که در توارث علم پیغامبر [illegible]
هدایت شرط است نه گمراهی چون بیماری طهارت ظاهر یا باطن غیر حق کند [illegible] علم ازو وراثت
اگر بطریقه وراثت علم پیغامبر صوم و صلوة و حج و زکوة و طهارت نباشد صفا [illegible]

تا ممکن خواهد شد همه عبادات و تقوی و طهارت لغو بوده باشد و حضرت امام شافعی
رحمة الله علیه در تفسیر و الراسخون فی العلم خود را و مثل خود را نیز قرار داده در بعضی مسائل
اجتهادیه در تخالف رای خود با صحابه میفرماید هم علماء و نحن علماء و هم رجال و نحن
رجال و اجتهاد صحابه را بعد از روایت حدیث شریف ضروری القبول نمیداند بخلاف
امام اعظم که درایت صحابه را از درایت خود افضل میداند و بهمان عمل مینماید و تا آنکه حدیث
احاد یا قیاس صحابی یابد اجتهاد نمیفرماید و تا حق تهمت قیاس بر امام اعظم بمقابله
نص شهرت یافته است پس بیشک خود را در علم وارث پیغامبر میشمرد خصوصا امام شافعی
رحمه الله که بمقابله صحابه و تابعین اجتهاد خود درست میداشت و ملا نور الحق خلف
شیخ محقق عبد الحق رحمهما الله تعالی در ترجمه صحیح بخاری و پدر بزرگوار وی نیز در معنی
حدیث شریف علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی چنین افاده میفرماید
که تعیین خلفاء راشدین فقط در صحابه نیست بلکه در هر زمانه هر علما که متمسک به سنت
و مستعمل کتاب باشند خلیفه رسول و وارث پیغامبر اند نائب ختم رسل و اعمال صالحه و سنن
ایشان بجا آوردن نیز حکم ادای سنت پیغامبر دارد و ثواب خواهد یافت و معلوم است
که هیچکسی از صحابه و اهلبیت را علم لدنی در شرائع چه معنی در افکار و اذکار هم بعنوان گفت
چراکه همه را تعلیم و تربیت کتاب و سنت و سلوک طریقت حضرت پیغامبر نموده بودند
صلوات الله علیه و همه را واسطه همین کتاب و سنت بوده است و برین تقدیر که علم لدنی
را این تفضیل شرح کرده خود حضرت خاتم الولایة شاه هدایت المنسوب المتقین ابو الائمة
المعصومین بالعصمة الجائزة للاولیاء الکرام و الله عصمهم بفضله حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه الشریف و رضی الله تعالی عنه را نیز خارج میکنند و حالانکه بالسند العلی
العظیم حضرت امیر علیه الرضوان و همه اهلبیت رسالت و اصحاب بیشک و شبهه از جهت
نوشته علوم ظاهر کتاب و سنت و مسائل دینیه نیز وارث علم پیغامبر اند رضی الله تعالی
در الهینا همین که همه این علم ظاهر هم از حضرت پیغامبر بطریق وراثت و ولایت رسیده لا الوراثة
لکن بتوسط علما و بلا واسطه حضرت پیغامبر یا اساتذه حضرات آئمه را خاصه

از ذات حق نرسیده و مکشوفات خاصه را نیز اول واسطه همان علم در است ارشاد
است که بواسطه رسیده ورنه وروراثت پیغامبر درهم ودینار نرسیده بود بلکه همین علم شریعت
وطریقت بوده است مگر که چنین اعتقاد داشته باشد که جبریل که آمد نزد بر خالق بیچون ::
در پیش محمد شده و مقصود علی بود :: و بطریق مجاز نیست بلکه بتحقیق است که پیغامبر را
لدنیت واو سببیت حق یا سفارت حضرت جبریل علیه السلام است نه تلامذه پیغامبران را در
امور شرائع و احکامات دین و اگر مکاشفات هست هم بواسطه ارشاد پیغامبر یا نائب پیغامبر
ورنه حاجت پیغامبر نبوده است و در کمال تعجبم که علم در است و علم بیع و شرا لوجه شرعی علم
صوم و صلوة و حج و زکوة و فرائض را که متعلق بجوارح اند است و در قرآن مجید و حدیث شریف
ذکر یافته اگر علم پیغامبر نیست و بوراثت از رسول نرسیده علم شیطانی معاذ الله در عقیده
خود قرار داده باشند و در بطون جمله احکامات شرائع را که در قرآن و حدیث مذکور است از
حکم خدا و رسول ندانسته باشد چه این علم علم پیغامبر نیست که بدر است رسیده و علما ظواهر
را بوراثت نرسیده پس لا بد مثل صوفیان جاهل لامذهب از صلوة فقط ترک وجود نه این نماز
پنجگانه و از صوم صرف تهیه وصال حق در دنیا یا آخرت نه این گرسنگی و تشنگی از صبح تا شام
و از بیع و شرا صرف هستی خود بر دوکان فنا فروختن نه این بیع و شرا در مال و اسباب و از
فرعون و موسی فقط نفس و روح نه این پیغامبر و آن مدبر مراد داشته باشند باقی ادای
احکامات شرائع بجوارح چنانکه سنت پیغامبر است ضرور نیست نماز و روزه و حج و زکوة بر
ارباب ظواهر فرض است بر عاشق الله نیست و نمیدانند که این قسم تصوف زندقه است
اصل همین احکامات شرائع نه تکلیف جوارح اند باقی ترک وجود و روح و نفس و غیره مراد داشتن
کنایات و اشارات اند و معنی حقیقی نیستند ورنه پیغامبر با شرکای این امور و مراد داشتن آن
مقاصد اولی و احری بوده است صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم و همین قسم تصوف رفته
رفته بزندقه و الحاد میکشد نعوذ بالله منها و معنی فهم که غالب تعلیم پیغامبر احکام شرائع و علوم
صوم و صلوة و حج و زکوة و علوم بیع و شرا که از حرام خواری حفظ گرداند و علوم فرائض بوده است پس چرا تعلیم از دو ...
و تعلیم پیغامبر علیه السلام خارج باشند از انجا که خود ازین وراثت محروم است و خارج همه علما دین و

ف
والنصوص تحمل على ظواهرها والعدول عنها الى معان عليها يدعيها اهل الباطن الحاد ...

وائمه مجتهدین را محروم وخارج کردن میخواهد عجب بد نفسی ست که هیچکس از سالک صوفی
را نشده باشد وخود را بتصوف فرعونی وبعلمی جهلی داخل وراثت میداند وامام اعظم
رحمه الله تعالی ومثل هذا را خارج میداند عجب تفوق وعجب ست قول حضرت مخدوم
شیخ سعدی فراموش کرده ع که بی علم نتوان خدارا شناخت ؛ و همه کسان را ترغیب سبیه
داده که علم ظاهر وراثت پیغامبر نیست میخواهد که مثل خود بمعراج رساند و بر براق سوار کند
و جبریل آید و وحی آورد ندا الحائک اذا اصلی رکعتین ینتظر الوحی و شنیده باشی که حضرت
سلطان هدایت خاتم الولایت المخصوصه امیر المومنین علی رضی الله عنه در عرصه امارت
خود و امامت و خلافت کار مکاشفات و علم لدنی در بیع و شراء و سرقه و نکاح و جهاد و قتال
و صوم و صلوة و حج و زکوة و فرائض وغیره علوم شرائع نفرموده بلکه حرمت ربوا و حلت بیع و اقسام
آن از وفاء و سلم و ربوات وغیر ذلک در عبادات و معاملات از تعلیم معانی ظاهری قرآن و سماعت
احادیث پیغامبر نموده و اگر این علم ظاهر به حضرت سید الاولیاء نور ولایت امیر المومنین علی
رضی الله عنه از وراثت پیغامبر نباشد غضب خواهد شد و حضرت امیر رضی الله عنه را چه رسید
خود پیغامبر علیه السلام والبرکات صرف بر علم خود بلی نزول وحی کار در شرائع نمی فرمود چنانکه
از جواب روح و ذوالقرنین و محیض و اهله و واقعه افک و توبه ابولبابه و تخلف کعب و دیگر
سوالات و جوابات وحی که در قرآن ذکر آن موجود ست ظاهر ست و خوب بیقین داند که فرا
علم ظاهر چنان بحد یقین و حقیقت رسیده که الهیات عقائد امام اعظم رحمه الله تعالی در
فقه اکبر و الهیات عقائد غنیة الطالبین حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی رضی الله عنه
و الهیات آداب المریدین حضرت ابوالنجیب عبد القاهر سهروردی برابر شده ست و بسبب
تقدم زمانه سوء ظن و زدوی مرفوع هست و هر که با خلاف عقائد مرقومه علماء ظاهر مثل امام اعظم و
شافعی و حنبل و مالک و فخر رازی انچه در کتب عقائد ست اگر سر موئی تفاوت شود خود صوفیان
نیز حکم کفر و ضلال بر وی دهند اگرچه صاحب حال باشد و فی الواقع همون ست که در عقائد
نوشته اند ورنه همه صوفیان و بزرگان دین خلاف آن در کتب خود میفرمودند ازین ظاهر شد که
در الهیات و عقائد نیز تابع و مقلد مذهب ائمه مجتهدین خود ها بوده اند نه صرف در آداب

شرع طهارت نجاست حرام حلال چنانچه حضرت امام اعظم رح در عقاید میفرمایند که خدا را جسم نیست
و ذات وی جوهر نیست و عرض نیست و هر جا و همه جا حاضر و ناظر است و صفات وی قدیم
اند و مثل هذا که موافق کتاب و سنت وارث پیغامبر بدان راه یافته اگر مثل این عقاید تحقیق
نرسانند و علمای ظاهر مطابق وراثت علم پیغامبر این عقاید مضبوط نکرده باشند بلکه از
تلقاء نفس خود ساخته و پرداخته چرا صوفیان صافیان و طالبان مقصد اعلی پیروی کرده مطابق
این مشاهده فرموده اند اگر این عقاید غلط بودی و خلاف قرآن و حدیث و وراثت علم محمدی پس
چه افتاد که در دین مشاهدات صوفیه بیفتادی و نعوذ بالله در خلاف این ثبوت جسم و جوهر و عرض و ضعف
و غیره مثل امام جمهور خدا را نیز لازم آمدی و حال آنکه کسی قایل خلاف این عقاید نیست و چگونه
باشد خود نیز یا اثر روایت که از مسئله و مسائل دینیه خبردار است و آنچه دعوی مطالعه کتب صوفیه
صافیه میکنند مطالعه هم ادنی همه تدریسی است یا لدنی اگر تدریسی است که در دبستان حرف شناسی
کرده به مسائل واقف شده از همان معلومات الفاظ و نقاط حروف تهجی بر معنی هست و بود اطلاع
یافته به کتب فارسی متصوفین ممارست نموده دعوی حقائق رسی میدارد چون بوراثت نرسیده
همه شیطانی بوده باشد یا علم لدنی از قوانین کشاده باشد بدین قباحات نظر کرده بدانند که مراد حضرت
مخدوم الملک قدس سره هرگز تفهیم نیست از تلقاء نفس خود خراشیده و تراشیده ساخته و پرداخته

ونعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا

هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
قوله کما قال عز و جل علم الانسان ما لم یعلم **اقول** از انجا که مخاطب شخص جاهل است از فهمانیدن
تفسیر این آیه عاجزم که اقسام الف لام را هم فهم کردن نمی تواند که در لفظ الانسان کدام قسم
الف لام است که از ان صرف ذات پیغامبر مراد است یا دیگر انبیا نیز مراد خواهند شد و اگر صرف انبیا
مراد باشند و اولیا چگونه داخل شوند و مفسرین و محدثین و فقها بلکه جمله بنی نوع انسان چرا خارج شوند
که همه افراد انسان را علم بواسطه صفت علمیه حقتعالی است و در رتبه قوت و ادراک و انس ازان خود
این صفت خاص آنجا نیست بلکه جمله صفات سمع و بصر و حیات و قدرت و اراده و تکلم و غیره
است پس چرا اطلاق علم الانسان ما لم یعلم بر جمله انسان نشود و آنچه در تفاسیر در مقام تعیین

اندیجا طلب لیاقت فهم آن ندارند و افهام و تفهیم مثل سرود نوازیست پیش گاومیش بنا برین
سکوت ورزیدم قوله بیاموزد و بیاموزانیدن خدا تعالی اقول اولیا را علیهم الرضوان
نیز بیاموزانیدن مرشدان ایشانست و کتب تصوف معلم ایشانست که بطریق دراست
علم آن دارند بغیر واسطه معلم و کتاب از خدا تعالی مثل حضرت خضر علیه السلام و حکایات
فصوص الحکم خواندن نوشته و تمهید از مخدوم الملک و بدیع الدین مدار قدس الله اسرارهم و
دیگر بتقریب کتب تصوف و ملفوظات و مکتوبات و تعلیم و تربیت و اذکار و اشکار و جهاد و مجاهدات
مشایخ اولیاء الله و سالکین طریقت اظهر من الشمس و ابین من الامس است الا ما شاء الله
قوله و اتفقه فضل عالم بر عابد است الخ اقول اول آنکه این قول وی خلاف مضمون حدیث
قرآن و مسئله فقه است چنانکه از کتب ما معلوم است مقصود ازان علم ظاهر است بمسئله شریعت
چه اول در شرح حدیث و قرآن معنی ظاهر باید بعد ازان باطن را پس هر کس بر باطن هر کس
مطلع نیست که در ایر کسی فضل مید و سقایم کند اگر آن هم مجتمع شود عین احسان حق است
و الا این تشریف پیغامبر علیه السلام که علما را داده است چرا قطع میکند باید که بر ظاهر حمل
کرده بعد ازان بر جامع ظاهر و باطن حمل کند و جایز است که علما را باطن در زمره مستتر باشند که
مثل این بد نفس اظهار تصوف و خود بینی اولیا را نمی باشد پس این جماعت بر کدام قامت
خواهد آمد و علما چرا محروم مانند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم من یرد الله به خیرا
یفقهه فی الدین و دوم عالم از قیام لیل جاهل بهتر است و قول حضرت عمر رضی الله عنه در تفسیر
این حدیث دلالت صریح دارد که علم ظاهر مقصود است چنانچه فرموده‌اند هزار عابد قائم
اللیل صائم الدهر آسان‌تر است از مردن یک عالم که داند حلال و حرام شریعت خداوند را
پس فقیه حلال و حرام دین موضع علم ظاهر است نه علم باطن امام غزالی اینجا حدیث را روایت میکند
و ظاهر است که چون علم نباشد عبادت و دینداری چگونه آید دوم آنکه الحمد لله که اینکس را نه علم
است که مبتدا وان باشد و اگر قادری و در مسائل باشد نه را و وراثت نباشد و نه عارف باطن
تو پس نه راستشناس باشد از هر دو قسم فضل بیرون است نفس وی ان و نفس شناس خود است
وراثت شناس بودی پیغامبر شناس بودی و اگر پیغامبر شناس بودی اصحاب شناس بودی

واگر اصحاب شناس بودی تفضیل شیخین را قایل بودی که همه خداشناسان و خدادانان
قایل تفضیل شیخین بوده اند بلکه فضل هر چهار حسب ترتیب خلافت نوشته اند از سلف
تا خلف کسی را جز روافض انکار این نبوده است **قوله** بران اتفاق است **اقول**
بطور خود اختصار کرده بران اتفاق اولیا را الله سبحانه خدایش بخشاد و حال آنکه در
فضل خداشناسی بر مجرد خدا و الی الله اتفاق است نه بر اخراج علما ظواهر از وراثت
پیغامبر علیه السلام بلکه عارف عالم را وارث کامل نوشته اند نه علما ظواهر را اخراج کرده اند و در کتاب
عین العلم و تصنیفات امام غزالی فقاهت و علم ابوحنیفه رحمه الله تعالی را نیز در وراثت نبوت
داخل کرده اند و در تذکرة الاولیا است که حضرت یحیی معاذ رازی قدس سره پیغامبر علیه السلام
را بخواب دید گفت که این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفه و نیز در همان کتاب حضرت امام شافعی
را وارث دین نبی نوشته بر تقدیر تسلیم اتفاق بر عدم توارث پیغامبر علیه السلام بوده باشد نه
که بر تفضیل حضرت امیر المومنین علی مرتضی بر شیخین یا اصحاب ثلثه رضی الله عنهم اجمعین و اگر
کسی او دیده باشد نقل قول کند و حاشا که چنین یافته شود **قوله** لیس الخبر کالمعاینة **اقول** اگر
پرسیده شود که لیس کدام لفظ است و چه عمل میکند و کاف کدام قسم است و معاینه کدام صیغه است
و کدام محل انحیث در ضرب المثل است و کدام محل نیست و تعریف خبر چیست و اخبار انبیا
علیهم السلام نیز درین داخل است یا نه و برای مصدق کالمعاینة حکم تصدیق است یا مظنه غالبا
غریق لجه بحر ندامت خواهد ماند و انجا چرب زبانیها بی فهم معانی میکند **قوله** در حاشیه تا الیقین شود
که این حضرات علیهم الرحمة معانی قرآن مجید و احادیث شریف خوب تر میدانند **اقول** خوب خاطر
نشین خود سازد که شش صد آیه کریمه و شش هزار حدیث شریف که مبدا احکام ظاهر شریعت اند و
مسائل شرعیه از انها مستخرج شده هرگز حضرات صوفیه انصراف و تحویل و تاویل در آنها تجویز نفرموده
اند و همین احکام شرایع را چنانکه بطریق ظاهر معنی علما ظواهر قرار داده اند تلقی بالقبول فرموده اند
و چون نباشد که پیغامبر علیه السلام خود مستعمل ظاهر معنی بوده اند صحابه و اهلبیت بر ظاهر عمل
کرده اند و آیات و احادیث بدون درمیانگی علما ظواهر مفسرین و محدثین و فقها و بی تلمذ ایشان
بحضرات صوفیه صافیه نرسیده پس علما ظواهر را حقی است ثابت بر گردن صوفیان که تکافی و

ومجازات آن همین خواهد بود که بواسطه کسی که وارث پیغامبر شده بمونها از ارث پیغامبر علیه السلام خارج کنند من لم یشکر الناس لم یشکر الله حضرت داود طائی و معروف کرخی و ابن مبارک و فضیل عیاض از شاگردان امام اعظم بوده اند و حضرت جنید و شبلی غوث اعظم محبوب سبحانی قطب ربانی رضی الله عنهم جنید بواسطه تلامذه حضرت امام شافعی و امام احمد حنبل بوده اند رحمهما الله تعالی والتبیه در خارج کردن از وراثت پیغامبر علیه السلام این علماء ظواهر را ادای حقوق کما ینبغی هست نمک خوردن و نمکدان شکستن در تحصیل این علم لا وارث بیفائده تضییع اوقات و اسراف عمر میدهند **قوله** عروس معنی قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرد یابد از غوغا **اقول** خود از این غوغا فارغ شده که آیات و احادیث در قرات الرساله و حواشی جا بجا بسندی آرد و دعوی فهم معانی میکند و حال آنکه شب و روز در بق بق و دق دق هست و تحریرات لایعنی در بیکاری مشغله پیدا کرده و همین جهلات را شغل فی شغلی نموده هست **قوله** حضرت رسالت علیه السلام را با یاران چهار بیعت بوده اول بیعت اسلام دوم بیعت ذکر سوم بیعت رضوان چهارم بیعت خرقه خلافت و ولایت **اقول** الحمد لله علی احسانه والشکر علی امتنانه که این هر چهار یار را هر چهار بیعت حاصل بود و ندانم که از تنقیح عبارت کدام دلیل این شیعه لی علم را مقیدمدعا گردید و این تفضیلیا را وهم تفضیل شیخین یا ذی النورین کدام مراد حاصل گردید از نهاد خود بیرون آرد و تفصیل کند تا جواب این هذیانات داده آید و اگر عیم گوید که حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه در بیعت رضوان حاضر نبود جواب هر چند بتمامتر بدید و جبه گویم یکی آنکه حضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم او را در مکه معظمه فرستاده بود و آوازه قتل او بر آمده و بعضی را یقین و بعضی را اشتباه قتل بود و سبب بیعت رضوان همین بود که عوض قتل عثمان از کفار گرفته شود دوم آنکه پیغامبر علیه السلام یک دست مبارک خود بر داشته و گفته فرمود که این دست عثمان هست و بیعت گرفت پس تشریف دیگر حضرت عثمان را حاصل آمد و فضیلتی حاصل که صحیح معنی المجاز کالمجاز روحانی جسمانی دانست معنی و ثانیه گشت و با و اما دیگر نیز بیعت تمام ظاهر شد و کدام قسم اتحاد که اینجا بر آمد تفصیل آلهی شود این بیت حضرت خواجه عالم علیه السلام فرمود انا مدینة العلم و علی بابها ای مدینة الولایت ثم قال

علیه السلام یا علی انت امام کل مومن و مومنة من بعدی ثم قال انت ولی کل مومن و مومنة
من بعدی **اقول** اول آنکه کتب احادیث موجود اند مطالعه کنانند که وقت تبلیغ بحکم وانذر
عشیرتک الاقربین و اجماع شرذمه قلیل قریش این حدیث یا در کتب نقل نکرده اند یا هم
از کجا و اهل قصه نموده است دوم آنکه این حدیث انت ولی کل مومن و مومنة من بعدی و امام
کل مومن و مومنة من بعدی که متحد المعنی هستند موضوع و باطل و مفتری اند زیرا که در اسناد
این حدیث اجلح واقع است و او شیعی است که از و این حدیث مشتهر شده سوم بر تقدیر تسلیم آنچه
این احادیث مذکور اند سوای آن هم که بعض شیعه معلم را از آن خبر نیست و ما سنیان
و هی علم از آنها واقف تریم بصدق دل ایمان آورده ایم و گرویده ایم بلکه زاید تر از آن که در
وصف نیاید میدانیم بقول شخصی ع بران زاد و بران بود و بران مرد * و قائل جمله فضائل
حضرت شاه لافتی هستیم لیکن حیرت بر حیرت می‌فزاید و تعجب در تعجب می‌آید که از این احادیث
شریفه منقبت شیخین از کدام رموز و اشارات فهم کرده که در تفضیل شیخین استدلال نموده
است خصوص در حق حضرت ذی النورین که تنها بحدیث هم یافته نمی شود چنانچه صاحب
مجامع صغیر از مسند ابو یعلی روایت میکند عثمان بن عفان ولیی فی الدنیا و ولیی فی الآخرة
ثبوت ولایت از این حدیث از حضور پیغامبر است چه جائیکه بعد از وی و چون ولی پیغامبر
شد ولی مومنین و مومنات بدرجه اولی باشد اگر از لفظ بعدی استحقاق امامت و خلافت
فهم کرده باشید مایان نیز قائل استحقاق خلافت و امامت هستیم لیکن بفصل نه بلا فصل و بعدیت زمانی
انفصالی مراد میدانیم چنانچه در کتب عقائد مذکور است و شرح این بعدیت انفصالی حدیث
لیلة المعراج میکند سألت الله ان یقدمک یا علی فابی علی الا تقدیم ابی بکر و حدیث
صحیح دیگر اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر از اینجا بعدیت انفصالی چنانکه مذهب اهل
سنت و الجماعت است نیکو ظاهر است اما حدیث انا مدینة العلم و علی بابها مطابق
فهم این شیعه نافهم حکایتی یاد آمد که جواب آن ضرور دانند و آن اینست که ملا حسین
کاشفی صاحب تفسیر حسینی چون در وعظ و تذکیر خود شهره آفاق شد و باشنده
سبزوار و از شیعیان روزگار بود بیشتر انتقال کرد و در هرات آمد مصاحبت

ورفاقت امرا و سلاطین و مشایخ آنجا بتوریه و تقیه در ساخت و نشو و نمای تمام پیدا
کرد بعد از گذشتن شهور بلکه مرور دهور چون بوطن خود برگشت یاران را در کیش و دین
او وغدغه پیدا شد که شاید در صحبت اهل السنت والجماعت از مذهب آبای خویش
تائب گشته بمذهب سنیان پیوسته باشد یکی را از حریفان برگماشتند که در
اثنای وعظ و تذکیر قابو یافته سوالی کند تا حقیقت مذهبش بخوبی منکشف شود اتفاقا
ملا حسین در اثنای تقریر افاده نمود که جبرئیل امین دوازده هزار بار بجناب سید المرسلین
بوحی الهی فرود آمده آن شخص که در کمینگاه نشسته بود پرسید که ملا است بگو که
حضرت جبرئیل بجناب مرتضوی چند بار نزول اجلال فرمود ملا فی البدیهه گفت که بیست
و چهار هزار مرتبه تمامی حضار بعد این حساب شمار در ورطه تحیر فرو رفتند و آخر الامر پرسیدند
که از کجا دریافتی جواب داد که از حدیث انا مدینة العلم و علی بابها و آیه کریمه واتوا البیوت
من ابوابها یعنی من شهر علمم باب او علی است و در آیید در خانها از دروازهای آن حکم
قرآن است پس معلوم شد که آمد و رفت حضرت روح القدس از این دروازه بوده پس اگر
درآمد در خانه دوازده هزار بار بر دروازه بیست و چهار هزار بار بحساب آمد و رفت می شود آنگاه
یاران شاد شدند و اطمینان قلب بهم رسید که ملا بر طریقه آبای خود است و هیچ صحبت علماء
و مشایخ در وی تاثیر نکرده بود در سلاطین و امراء و مشایخ شهرت یافت که این ابلیس تلبیس
تقیه پوشیده چندین فروغ یافته بود و دیگر آنکه این حدیث از مطعون است که یحیی بن معین
گفت که این حدیث را اصلی نیست و بخاری گفت که این حدیث منکر است و ترمذی گفت
که انکار کرده شده است این حدیث و غرابت دارد و ابن جوزی این حدیث را از موضوعات
شمرده و شیخ تقی الدین گفت که این حدیث ثابت نشده است و امام [illegible]ی و حافظ شمس الدین
ذهبی و شیخ شمس الدین جزری گفتند که موضوع است بهر تقدیر تسلیم جواب آینده
می آید قوله الغرض ترتیب خلافت حضرت چهار یار رضی الله عنهم حسب مراتب
باطنی نیست اقول المنقول شخصی [illegible] گفته است سعدی [illegible] الا یا
ایها الساقی ادر کاسا و ناولها خوب است [illegible] چهار قسمت تقسیم المعانی و احادیث

موضوع مذکور و غرض فهمیده نتیجه بر آورده است که الغرض ترتیب خلافت حضرات هر چهار
یار حسب مراتب باطنی نیست اهل الغرض مجنون بهمین معنی است حضرات شیخین یا ذی النورین
را از کدام قسم نسبت خارج کرده و از کدام قسم امر باطن عاری و عاطل میدانند بیان کنند که
تشفی خاطر آن نموده شود ظاهراً خلافت و جانشینی رسول چه قدر سهل انگاشته که اهل باطن را
در اصحاب ثلثه انکار میکنند و جانشینان پیغامبر را از گدی نشینان این زمان هم کمتر
دانسته و سبک پنداشته اگر معاذ الله سبک قصور و فتور و نقصان باطن در شیخین
یا ذی النورین بودی جمله اصحاب پیغامبر چگونه بعد پیغامبر قبول فرمودندی و راه تربیت
مفتوح شدی و صحابه نفع ظاهر و باطن برداشتندی می باید که سالها از زوال قصور باطن
اصحاب ثلثه توبه کنند و ازین سوء ظن باز آید چنانچه در باب هفتاد و سوم از فتوحات مکی شیخ اکبر
شیخ محی الدین بن عربی قدس سره نوشته است که بعضی از قسم اولیا هستند که لقب ایشان
رجبیون است و ایشان چهل نفر اند در هر زمانه نه زیاده از آن و نه کم و احوال ایشان قیام است
بتعظیم حق و ایشان از افراد اند و از ارباب قول ثقیل از قول حقتعالی انا سنلقی علیک
قولا ثقیلا و رجبیون از آن نام داشته شدند که حالات وارد می شود بر ایشان مگر در ماه رجب
و از اول ماه تا آخر میماند و بعد از آن مفقود میشود پس نمی یابند ایشان احوال را در خود تا داخل
شدن رجب دیگر از سال آینده و بسیار کم کسیست که شناخته شوند صاحبان این طریقه و
ایشان متفرق اند در هر دیار در یمن و شام و دیار بکر ملاقات کردم یکی را از ایشان بمقام دنیسر
مقامی از دیار بکر ندیده بودم کسی را از ایشان سوای آن شخص و بودم بسیار مشتاق
ملاقات ایشان و بعضی از ایشان باشند که باقی میماند احوال ایشان تمام سال کمتر از آنکه بماه رجب میباشد
و بعضی از ایشان باشند که باقی نمی ماند بر ایشان هیچ حالی و آنکه من دیدم وی را از کسانی بود که باقی
میماند برو کشف رافضی و شیعه مذهب تمام سال پس بود آن ولی که میدید رافضیان
را بصورت خوک پس می آمد او را ام شخص پوشیده که هرگز دانسته نمی شد از وی مذهب
شخص [illegible] بیداری پروردگار خود می [illegible] میشود و خود را حق منسوب است
با [illegible] تشیع توبه [illegible] سنت [illegible] مذهب پس هرگاه که گذر میکرد آن شخص

بران ولی پیدا این ولی آن شیعه را بصورت خوک پس طلب میکرد ویرا و میگفت
بوی که توبه کن بخدا تعالی که تو شیعه و رافضی هستی پس باقی میماندند دیگران متعجب
ازین حال وی پس اگر توبه کرده و صادق شد در توبه خود پیدا ویرا بصورت انسان
و اگر میگفت آن شخص بزبان توبه کردم و در دل مذهب شیعه میداشت همیشه ویرا
بصورت خنزیر پدید پس میگفت که دروغ گفتی که توبه کردم و چون صدق میکرد
میگفت که صادق شدی پس میشناخت این مرد صدق مکاشفه ویرا پس توبه میکرد
ازان مذهب بدو بدبختیکه واقع شد این قصه و جاری دیدم این عادت بحضور خود یاد و
شخص عاقل عادل عالم مذهب شافعی که هرگز شناخته نمیشد ازان هر دو تشیع و نبودند
آن هر دو از جای شیعیان و دیده میشدند آن هر دو در نظر مردمان عالم متمکن و موقر
و عامل و داشتند و نه ظاهر بود از ایشان این امر و لیکن در میان خدا تعالی و ایشان
این سر نهان بود و بران سر جز خدا تعالی هیچ کسی در طاقات واقف نمی بود و خود هم
آنرا پنهان میداشتند و عادل و عالم با عمل بودند و آن سر تشیعیت این بود که چیزی
سوء اعتقاد با ابوبکر و عمر میداشتند مثل عادتی که در سوء اعتقاد جاریست و غالی
بودند در باب علی مانند غلو شیعیان در امور پس هرگاه گذر کردند آن هر دو داخل شدند
بران ولی پس حکم بخارج کردن آن هر دو فرمود از مکان خود بسبب آنکه خدا تعالی
کشف داد بران ولی از راه باطن صورت آن هر دو عالم مثل خوک و همین صورت ساخته
شوند در عاقبت صاحبان این مذهب که سوء عقیده با شیخین دارند و غلو با علی مثل شیعیان
و آن هر دو شخص دانستند که بر اسرار ما کسی جز این ولی مطلع نشد و بر حال ایشان کسی را
خبر نبود و بودند آن هر دو شخص شاهدین عادلین و مشهور بعلم الحدیث و کتاب و سنت و
عالم مذهب شافعی پس فرمود آن ولی که شما هر دو را بصورت دو خوک می بینم در عالم مثال
پس آن هر دو توبه کردند در حال پس گفت آن ولی خادم را که خارج مکن ایشان را که از
سوء عقیده با شیخین توبه کردند و بین صورت آن هر دو را اکنون بصورت انسان می بینم
پس بسیار تعجب کردند آن هر دو و توبه کردند بحق تعالی و بر مذهب حق اهل سنت و الجماعت

بازگشتند ازینجا بر اسرار خود ها مطلع شده توبه کردن باید که کدامی قسم سوء عقیده
با شیخین نمانده مثل مذهب سلف و مجتهدین اهل سنت و الجماعت عقیدهٔ خود درست
بی کم و کاست باید کرد که سلف بر فضائل جمله وقوف یافته چنین تنقیح و قرار داد
نموده اند و باقی فضائل اصحاب ثلثه را و افضلیت حضرت صدیق را آنچه
سابق ازین وعده کرده ام که کتاب و سنت و اجماع امت و قیاس عقلی و اقوال
مشائخ حضرات صوفیه صافیه بران دلالت دارد بیان میکنم که اینجا اهل ازانها بسبب آن
و در بعضی کتب تحریف کرده نصف خورده نصف آورده بر حرفت اوی مطلع سازم فضل
و مراتب ظاهری و باطنی حضرت صدیق رضی الله عنه از خدا یابنده قائل اند آنچه من سید احمد
سرهندی ازان بشتی نموده از تحریرات برای اثبات مطلب خود و تسکین طبع جاهلان
می آرم باقی امید دارم که علمای زمانه بتقریر و تحریر در جواب خرخرفات این تفضیلیه قسم
اول خواهند پرداخت انشاء الله تعالی اول آنکه در سورهٔ نور کریمه معظمه و لا یأتل اولوا الفضل
منکم و السعة که لفظ فضل دران موجود است مخصوص در شان حضرت صدیق عتیق
است و فضل ایشان ازین نور علی نور کالشمس فی نصف النهار روشن است و کالقمر لیلة البدر
لائح است و اهل تفسیر می نویسند که اولوا الفضل منکم فی الآخرة و السعة فی الدنیا حتی که ملا
حسین کاشفی صاحب تفسیر حسینی شیعی نیز اقرار دارد که خاص در شان صدیق
اکبر نازل است و مثل دیگر آیات که مشترک در وصف چند اصحاب یا جمله می باشد نیست و در آخرت
فضل بی قرب منزلت باطنی و کثرت حسنات و ثواب و معرفت محال است که دار الحقیقت
و دار الجزا است و در دنیا نیز ثابت شد بفضل الهی و الحمد لله علی ذلک دوم حدیث شریف
سرور کائنات شیخ الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم ما صب الله شیئا
فی صدری الا و قد صببته فی صدر ابی بکر یعنی نریخت خدا تعالی هیچ چیز در سینه من
که نریختم آنرا در سینه ابوبکر دیگر حدیث شریف که اگر وزن کرده شود ایمان ثقلین یعنی
هر دو جهان با ایمان ابوبکر هر آئینه راجح آید ایمان ابوبکر بر همه دیگر حدیث شریف که خیر
ناس بعد از من ابوبکر اند و خیر مخفف اخیر است که اسم تفضیل مبالغه است دیگر حدیث شریف

ابوبکر خیر الناس الا ان یکون نبی ابوبکر بهترین آدمیان است مگر آنکه پیغامبر باشد روایت
کرده این را طبرانی و ابن عدی عن الجامع الصغیر دیگر حدیث شریف اول کسیکه در جنت
داخل شود از امت من ابوبکر است و اول کسیکه بعد از من از زمین برخیزد ابوبکر است
بعد ازان عمر و حدیث شریف ان الله یتجلی للخلق عامة ولابی بکر خاصة یعنی خدا تعالی
تجلی میفرماید برای جمله خلق عموما و برای ابوبکر خاصة یعنی بوضع خاص برای ابوبکر تجلی کند
و برای جمله خلق بوضع عام و در تجلی خاص ابوبکر کسی از خلق شریک وی در دیدار و مشاهده
نیست سوم اقوال کرامت اشتمال حضرت یعسوب المتقین امام المؤمنین سرخیل اتقیا و سر
اصفیا امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه الشریف که در فضائل حضرت صدیق اکبر افضل اصحاب
پیغمبر رضی الله عنهما مذکور اند اول آنکه طبرانی در معجم اوسط از جابر و از ابی سعید و ابویعلی در مسند
خود و ضیا در مختار خود از انس و ابن ماجه از جحیفه و امام احمد در مسند و ترمذی و ابن ماجه از
حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکنند قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وصحبه وسلم ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة من الاولین والاخرین الا النبیین والمرسلین
گفت حضرت امیر علیه الرضوان که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم ابوبکر و عمر سید پیران اهل
جنت اند از اولین و آخرین مگر نبیین و مرسلین ازینجا سیادت و سرداری ابوبکر و عمر در جنت بعد
انبیا و رسل بر جمله اولین و آخرین است و عمر شریف حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
الشریف به پیرسین کهولت رسیده بود دیگر لا الفضلونی علی الشیخین که مرا بر شیخین فضل میدهد
دیگر کسی که مرا بر شیخین فضل خواهد داد بروی حد افترا خواهم زد پس کسیکه فضل دهد بر شیخین حضرت
علی را رضی الله عنهم مفتری است بقول حضرت علی کرم الله وجهه و بروایت حضرت محمد بن حنفیه
خلف حضرت امیر رضی الله عنهما که از پدر خود پرسیدم که بهتر ناس بعد پیغامبر کیست حضرت
امیر فرمود که ابوبکر باز پرسیدم که بعد از وی فرمود که عمر و بروایت حضرت جحیفه که از خلص
اصحاب امیر المؤمنین است که من حضرت امیر علیه السلام را افضل ترین صحابه میدانستم
و همین عقیده داشتم روزی چند کسان فضل ابوبکر و عمر بیان کردند ملول خاطر و غمگین شده
بمجلس حضرت امیر در آمدم حضرت مرا غمگین دیده در گوشه برد و فرمود که چرا غمگین هستی حال

عرض کردم بتخلیه فرمود که آگاه باش که خیر ناس بعد پیغامبر ابوبکر است بعد ازان عمر و بعد
ازان از گوشه برآمد و بسر منبر رفت و در مجمع یاران همچنین ارشاد فرمود ازان بعد
اعتقاد ما همچنین است و گاهی این حدیث را پوشیده نکردم چون از زبان مبارک حضرت
امیر در خلا و ملا شنیدم دیگر حضرت امیر رضی الله عنه در حق صدیق اکبر و بروی اصحاب
در مجمع فرمود که انا قد عرفنا فضلک و انا قد عرفنا فضیلتک یعنی بدرستیکه من شناختم
فضل و فضیلت شما را این احادیث و اقوال در کتب صحاح و معتقدات موجود اند و در کتب
حضرات صوفیه نیز مندرج اند پس برای مزید تسکین اهل تجاهل که خود را پیرو اقوال عارفان
میدانند و برنگ صوفیان مینمایند تقریری کنم و امیدیر که غالبا ازین اقوال و الزامات ما
شکنجه یابند و انگشت حیرت در دهان و ترنج بزرالو باشند و آن اینکه چون همه عارفان حق
متفق اللفظ یکزبان فضائل حضرت امیر کرم الله وجهه بیان فرموده اند و قائل کمال
عرفان حضرت امیر اند خود حضرت امیر رضی الله عنه که سرور اصفیا و سرخیل اتقیا و سرتاج
عارفان اند از راه همان کمال معرفت خود میفرمایند حضرت صدیق اکبر را در مجمع اصحاب
و در تخلیه انا قد عرفنا فضلک و فضیلتک چنانچه در صحیحین موجود است بجنسه مقام
یعنی شناختم من فضل شما و فضیلت شما را لفظ عرفنا از عرفان موجود است بالای آن لفظ
انا بالفظ قد که برای کمال تحقیق مضمون جمله می آید چقدر تشئید مبانی افضلیت حضرت
صدیق اکبر میکند رضی الله عنه پس افضلیت حضرت صدیق اکبر بی شک و شبهه ثابت
شد بلا قیود مطلقا که همه اولیا قائل فضل حضرت امیر رضی الله عنه اند از راه عرفان خود
مطلقا عز داین قائل و حضرت بلا قید و قیود قائل فضل صدیق اکبر شد تدلیس بزبان جمله
اولیاء الله افضلیت حضرت صدیق اکبر ثابت شد الحمد لله علی احسانه بعد ازین مارا
کار نماند که کدامی اولیاء الله و حضرات صوفیه فضل و منقبت حضرت صدیق اکبر در کتابهای
خود بیان کنند یا نکنند روایات زبان مبارک حضرت امیر عرفان حضرت کافی و وافی
ست و چندان که فضائل حضرت امیر رضی الله عنه از کتب حضرات صوفیه ثابت میشود
افضلیت حضرت صدیق اکبر ثابت خواهد شد که فاضل ترین اصحاب و ممدوح لسان العارفین

یعنی حضرت امیر حضرت صدیق اکبر را افضل میفرمایند بلسان اعرف العرفا و صدیق الا
واتقی الاتقیا صدیق اکبر افضل اصحاب شدند و بذا القدر یسمن و یغنی من الجوع و انچه تقریر
در معنی حدیث العلماء ورثة الانبیاء این شیعه بی علم جاری کرده است چرا نه اینجا استطراق
گرد انم و عطار خواجه بلقا رخواجه کیستم ع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد؛ آنکه علم ربانی
است و عرفان شناختن و شناختن پروانستن فاضل است در ہر دو فرق ست علماء ظاہر خدا
را میدانند و عارفان باطن خدا را می شناسند جملہ حضرات صوفیہ را این الفاظ است
پس بخوبی ظاہر کہ علماء باطن کہ از عارفان حضرت حق اند یعنی قرآن مجید و احادیث شریف
چنانکہ باید نیکو میدانند چہ از فرمودہ این حضرت است کہ او بخداوند تعالیٰ راہ میخاید کہ او
بدان راہ یافتہ است و بخدا تعالیٰ رسیدہ و او خداوند تعالیٰ را نیکو میداند و ہر خیر را
دیدہ بتحقیقت کار رسیدہ پس علماء ظاہر از شنیدہ خبر میدہند و علماء باطن از دیدہ
بقدر فہم سامع لیس الخبر کالمعاینۃ پس حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کہ ہر دو کامل
و محل صادق این عبارات واعرف و اکمل و اعلم و افضل زمان خویش چون در تعریف حضرت
صدیق اکبر انا قد عرفنا فضلک فرمایند ہرگز علماء ظواہر بیچارہ مقابل شناخت سید العارفین
حضرت امیر المومنین سیدن نمیتوانند کہ حضرت امیر رضی اللہ عنہ دیدہ و بتحقیقت
کار رسیدہ تعریف میفرمایند و علماء ظواہر از شنیدہ خبر میدہند و علماء باطن از دیدہ تا ہم
سیاہم کہ از چندین فضائل حضرت صدیق اکبر جناب مرتضوی بقدر فہم سامع بیان
فرمودہ ورنہ ازین بیشتر میشناخت و علماء ظواہر از روایات احادیث خبر میدہند حضرت
امیر رضی اللہ عنہ میشناسند و مکاشفہ حقیقت بیان میفرمایند و لیس الخبر کالمعاینۃ ع
ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا؛ مثل مشہور است شود دہان خود ہمہ ضربات
تقریر بری افتاد و حدیث شریف سألت اللہ ان یقدمک یا علی فابی علی الا
تقدیم ابی بکر یعنی سوال کردم از حق کہ مقدم سازد شما را ای علی در خلافت لیس انکار کرد
از من مگر تقدیم ابوبکر را قبول کرد از یجا ہم فضل ترتیب و ترتیب و فضیلت صحابہ و تابعین نیکو
ظاہر شد و ذالک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم ع بادشاہم مرحبا ہم

آن قسم به خوبی غور و تامل نماید تا این عقده حل شود که حضرت امیر رضی الله عنه
را چندین فضائل و سعادتها که خدا تعالی عطا فرموده بی سابقه استحقاق ازلی
بوده و دیگر صحابه را نداده خود برادران حضرت امیر جعفر و عقیل و ابن عباس بدین
فضائل نرسیدند فراهمی چندین فضائل در ذات پاک حضرت امیر رضی الله عنه جز فضل
الهی چه گفته آید اینجا حسب و نسب و شرافت و استحقاق عمل در کار نیست حسن
ز بصره بلال از حبش صهیب از روم ز خاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است
حدیث عبدالله بن عمر رض که در صحاح موجود است قال کنا فی زمن النبی صلی الله
علیه و آله و صحبه و سلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله
علیه و سلم لا نفاضل بینهم و فی روایة لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه
و سلم حی افضل امة النبی صلی الله علیه و سلم بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله عنهم
یعنی گفت عبدالله بن عمر که بودیم ما یان در زمان پیغامبر علیه السلام که مقابل نمیکردیم به ابوبکر
کسی را بعد ازان بعمر پس ازان بعثمان بعد ازان میگذاشتیم اصحاب نبی را بحال خود
که تفضیل نمیدادیم کسی را درمیان ایشان با خود یکی را بر دیگری و در روایت ابو داود است
که گفت عبدالله بن عمر که بودیم ما یان که میگفتیم و پیغامبر علیه السلام زنده بود که افضل
است پیغامبر بعد پیغامبر ابوبکر است بعد ازان عمر بعد ازان عثمان رضی الله عنهم و حدیث
ابو سعید خدری کان ابوبکر هو اعلمنا یعنی بود ابوبکر داننده تر از ما یان بحقیقت احوال
پیغامبر علیه السلام و حدیث ابوبکره در مشکوة شریف که شخصی از اصحاب به پیغامبر رسول
خدا صلی الله علیه و سلم گفت که در خواب دیدم که میزانی از آسمان فرود آمد و در یک پله
آن تو نهاده شدی یا رسول الله و در پله دیگر ابوبکر پس تو راجح آمدی بعد ازان با
ابوبکر عمر نهاده شد پس ابوبکر راجح آمد بعد ازان با عمر عثمان نهاده شد پس عمر راجح آمد
پس برخاست آن میزان بسوی آسمان پس پیغامبر محزون شد و فرمود که تعبیر ازان
خلافت نبوت است بعد ازان خواهد داد خدا تعالی ملک خود هر کرا خواهد اما از کتب حضرات
صوفیه که خبر داده ام مطلب بسیار ز هر کتابی بی حمیت ازان اغماض و چشم پوشی کرده است

احیاء العلوم الاصل الثامن ان فضل الصحابة رضی الله عنهم علی حسب ترتیبهم فی
الخلافة اذ حقیقة الفضل ما هو فضل عند الله عز وجل و ذلک لا یطلع علیه الا رسول الله
صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم وقد ورد فی الثناء اخبار کثیرة وانما یدرک دقائق الفضل
والترتیب فیه المشاهدون للوحی والتنزیل بقرائن الاحوال و دقائق التفصیل فلولا فهمهم
ذلک لما رتبوا الامر کذلک اذ کانوا لا تاخذهم فی الله لومة لائم ولا یصرفهم عن الحق صارف
در رکن رابع در تصدیق سمعیات و رسالت پیغامبر مطابق آثار و اخبار آنچه سالک را باید
اصل ثامن آنکه فضل صحابه رضی الله عنهم بحسب ترتیب ایشانست در خلافت چه حقیقت
فضل آنست که نزد خدا تعالی ثابت است و بران اطلاع نیافت مگر رسول خدا صلی الله
علیه و آله و صحبه وسلم تحقیق که آمده در ثنا اخبار کثیره در فضائل ایشان از رسول صلی الله
علیه و آله وسلم و آیات قرآنیه و جز این نیست که درک می کنند دقائق فضل و ترتیب آن را
مشاهده کنندگان در وحی و تنزیل بقرینهٔ احوال و دقائق تفصیل پس اگر نمی بود فهم ایشان
درینباب هر آئینه ترتیب نمیدادند این امر فضل را بترتیب خلافت چرا که ایشان از ملامت
کسی نترسیده اند و از امر حق کسی بازگرداننده نبود حضرات صحابه را و مثل این هر چند مقام
[illegible] است که فضائل حسب ترتیب خلافت بوده و هم دران کتاب کیمیای سعادت بجای
نوشته ان الله یتجلی للمؤمنین عامة ولابی بکر خاصة و در جای آنست که فضل ابوبکر بکثرت
صوم و صلوة نیست بلکه بسریست که در دل وی تعظیم آن نهاده شده است شیخ
آداب المریدین مخدوم الملک شرف الدین یحیی منیری قدس سره حضرت مخدوم شرف الدین [illegible]
در شرح آداب المریدین در عقائد اول کتاب نوشته افضل البشر بعد ابوبکر و بهترین
بعد پیغامبر علیه السلام ابوبکر صدیق است رضی الله عنه زیرا که پیغامبر علیه السلام فرموده است
ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین والمرسلین علی ذی نسمة خیر من ابی بکر [illegible]
و فرموده نیز و بعد از پیغامبران علیهم السلام بر هیچ ذاتی بهتر از ابی بکر رضی الله عنه و در خبر
دیگر آمده است ما فضلکم ابوبکر بکثرة صیام ولا صلوة وانما فضلکم بشیء وقر فی صدره فاضل
نشده است بر شما ابوبکر به بسیاری صیام و نه به بسیاری نماز و بدرستی در آنچه که [illegible]

شده است بلکه بزرگ گشته است در سینه او و آن تعظیم خداوند تعالی است و قول
چنین گفته اند اول کسیکه پیغامبر علیه السلام را تصدیق کرده است و بدو ایمان آورده ابوبکر
صدیق بود رضی الله عنه پس سنت حسنه در عالم او نهاده است پس هر که تصدیق میکند
پیغامبر علیه السلام را و ایمان بدو می آرد کار سنت وی میکند پس آنچه همه مومنان را
برین تصدیق و برین ایمان آوردن باشد ثواب همه او را باشد که این سنت وی است پس ازینجا
هر آئینه فضل بر همه بعد از انبیا و رسل علیهم السلام او را بود و مقابله آمست قوله ثم عمر
بعد بیان فضائل در شرح قول ثم عمر میگوید حضرت مخدوم الملک قدس سره با این همه
گفته اند عمر حسنه ایست از حسنات ابوبکر رضی الله عنهما ثم عثمان و شرح فضائل
حضرت ذی النورین فرموده است ثم علی و شرح فضائل حضرت امیر علیه الرضوان فرموده
و بعد شرح فضائل هر چهار یار رضی الله عنهم شارح میفرماید رحمة الله علیه و آیات قرآن در فضل
این هر چهار یار بسیار است یکی ازان اینست که خدا تعالی فرمود محمد رسول الله والذین
معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا اندرین
آیه فضل پیداست از بهر آنکه رکوع و سجود نماز همه را نصیب است و ساجد را بود و یار رحمت
بغیر تعدی کنند و آن طاعتی است که خلق را از وی نصیب باشد بهتر از طاعتی بود که خاص
مر طبع را باشد پس دلیل این آمد که طاعات بهتر از علی و عثمان را و رحمت علو و عمر را نیست
و طاعت هم آن باشد که مر او را شدت نباشد و بعد و شدت بیاشد آن کسی که رحمت در وی باشد پیدا
گشت فضل عمر رضی الله عنه بر همه یاران باز همی را ازین سه تن مقامی پیدا کرده مر ابوبکر را رضی
الله عنه هیچ مقامی پیدا نکرد مگر آنکه گفت والذین معه پس هر چه فزون تر است از مقام
ابوبکر صدیق را باید که بود تا فائده معیت حاصل آید و خلافت میان ایشان هم برین
ترتیب مکتوبات مخدوم الملک قدس سره مکتوب ۳۷ ان الله یتجلی للخلق عامة و
لابی بکر خاصة یعنی معرفت صدیق که بوی جگر سوخته او هیچ جام زشام سالکان
قدس رسیدی کاملتر بود پس لذت او از همه بیشتر و دوست بیشتر بود و در مکتوب ۱۵۰ صدیق
گفت عرفت الله بالله ولو اتزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح و در مکتوب ۱۴۲ صدیق اکبر

آن مرد با دست که صد و بیست و چهار هزار و چند پیغامبر آمدند و رفتند هیچ کسی را
مریدی چون صدیق اکبر نبود و در مکتوب ۳۲ شبلی رح گفت که ما این مذهب از خدای
رب العالمین گرفتیم یعنی ابوبکر صدیق رضی الله عنه اخبار الاخیار سید محمد گیسو دراز گفت
وقتی اگر بحثی کرده ام با مخلصان اصحاب بعد از تاکید و سوگند عقیده من بدل اینست
ست که افضل صحابه ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم یعنی بحث در فضائل
حضرت امیر رضی الله عنه و سید محمد گیسو دراز خلیفه نصیر الدین چراغ دهلی است
همعصر و هم پیر سید محمد بن جعفر المکی مصنف بحر المعانی که در آخر باب سوم عبارت
آن در رساله نقل کرده است کشف المحجوب شیخ جنید بغدادی گفته اشرف کلمة
فی التوحید قول ابی بکر الصدیق سبحان من لم یجعل لخلقه سبیلا الا بالعجز عن
معرفته یعنی بزرگترین و بهترین کلمه در توحید قول ابوبکر صدیق است که پاک است کسیکه
نگردانید برای خلق راهی مگر بعجز و اعتراف از معرفت خود کیمیای سعادت
از اصل نهم در محبت و شوق و رضا در اصل چهارم ان الله تجلی للناس عامة و
لابی بکر خاصة و آنکه بدانی که فضل امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه بروزه و نماز بسیار نیست
و لیکن بسریست که در دل وی قرار گرفته است و این سر نوعی است از معرفت که تخم آن
دیدار بود که خاصه برا خواهد بود ملفوظ حضرت نظام الدین محبوب الهی
قدس سره بر لفظ مبارک راندند در حق ابوبکر صدیق که فاضلترین جمله یاران پیغامبر بود
فرمود که چون رسول صلی الله علیه و سلم بدولت رسالت مشرف گشت اول کسیکه
بکیش آمد ابوبکر بود که برسالت رسول تصدیق آورد و فرمود که نام امیر المؤمنین ابوبکر
صدیق بر قرص آفتاب نوشته اند آنزمانیکه آفتاب بر بام کعبه میرسد از آنجا نمیگذرد
چنانچه فرشتگان بنام امیر المؤمنین صدیق سوگند میدهند آنگاه آفتاب از آنجا میگذرد
و در حق عثمان فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم در دامادی امیر المؤمنین عثمان
مفاخرت کرده است تا آنکه حکایت اسم نویسی ابوبکر صدیق بر قرص آفتاب فضیلت
ایشان بزبان نظام الدین اولیا قدس سره از آن نقل کردم که درین رساله از زبان

سید محمد بن جعفر مکی بروایت بحر المعانی بدانست خود افضلیت حضرت امیر کرم الله
وجهه ثابت کرده که سید محمد بن جعفر مکی فرموده‌اند که اگر مناقب حضرت امیر علیه السلام توان
بر زبان آرم جهان آفتاب را شعاعی نماند پس فضل ابوبکر بل افضلیت وی را بر زبان
پیران پیروی سلطان المشائخ در باید و قائل شود و الحمد لله علی ذلک ثم الحمد لله علی
ذلک و حکایت سیاه شدن آفتاب بکار است و قهر امیر المومنین عمر فاروق رضی الله
عنه چنانچه در ملفوظات حضرت فرید گنج شکر و مثنوی مولوی روم مذکور است ان شاء الله
تعالی بجواب بحر المعانی آینده گذارش خواهم ساخت تا افضلیت شیخین را قائل شود
و آنچه در غنیة الطالبین حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی بتاکید و تخصیص بیان
فرموده ملاحظه کنید و اثبات آن همه درینمقام موجب تطویل و تکرار است و از کتب بعض
غلامی قادریت تو بکن تحقیق نظر آنکه ترتیب فضائل حسب ترتیب خلافت دلائل آنهم مرقوم
هست و در باب حضرت معاویه رضی الله عنه نیز آنچه ارشاد جناب اقا شده آن است
بایکه بینید و از ترجمه ملا عبد الحکیم تصنیفش فهمیده از سر نو تحقیق بدعت و غلامی قادریه کنید
و در معدن المعانی ملفوظات حضرت بندگی مخدوم الملک قدس سره ملاحظه
کنند که ترتیب فضائل حسب ترتیب خلافت است و میفرماید که مذهب اهل سنت و الجماعت
همین است و از فتوحات مکیه در تفضیل امام عبد الله قطبیت رسول مقبول و امامت
شیخین بعین بیداری بودن و بعد از آن عبد الله و قطب بودن صدیق اکبر بعد وفات
پیغامبر و امامت فاروق از کدامی فاضل ترجمه کنانیده مراتب باطنی را حسب ترتیب
خلافت معلوم کنند و تاکی از کتب تصوف فضائل باطنی حسب ترتیب خلافت بیان
کرده شوند زبان قاصر شد قوله یعنی نه انیست که مرتبه باطنی حضرت امیر علیه السلام
حسب ترتیب بعد حضرات شیخین و حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنهم بود اقول
در هیچ جا هیچ مذهب خود بیان نمی کنند و عجب تلبیس مینماید که نه سنی ظاهر میشود و نه رافضی بهم
تفضیلیه خلق جهان را درین مغالطه انداخته اعتبار این مساله پیدا کردن میخواهند تا برین تقدیر
حرفت آمیز فریفته شوند و از جاده اهل سنت و الجماعت متزلزل کردند آن تلبیس انیست

کہ بصراحت قائل تفضیل شیخین میشود و نه در مشاجرات سیر بدو نه حسب تقریب
میگوید بیان سبب ضروری بود که دران بحث کرده شود و حال طلبنت و تشیع مذهب
وی ظاهر شود و تحریف و بکار انگار انچه اشعار در بیان خلافت اصحاب ثلثه ملا جامی علیه
الرحمة املا فرموده اند آن همه را صاف هضم کرد که تمام مخالف مدعای وی بود و دست
و این اشعار که آینده نوشته میشود دیده آفات خود خلافت را به پیغمبر ورثه خود اسناد
آفت را به اسم خود اعتقاد قوت فهم ندارد که از تحریر ملا جامی علیه الرحمة ثابت میشود که خلیفه
هر قسم آفات و بلایا که حضرت پیغمبر خدا صابر شد که بقضا و رضا دست اندازی در جهات
خلافت نفرموده آن همه قسم آفات و بلایا از برکت قدم شریف حضرات شیخین و ذی النورین
بفضل الهی در شده و دفع و رفع گردید و ظهور زاری دین ظاهر شد که بمقابله تخریب دین همه بلایا
و آفات بر سر خود گرفتند که تا این زمان مورد طعن کم ظرفان هستند و چون میباشد که پیغمبر صلی
الله علیه و سلم در حدیث صحیح خود فرموده اند که عمر سد باب فتنه است که چون این دروازه
شکسته فتنه در اسلام داخل خواهد شد که تا قیامت اصلاح نپذیرد و همه اصحاب ثلثه خصوصا
شیخین چنان داد خلافت داده اند که همه یاران پیغمبر و اهل اسلام و خود حضرت امیر مرتضی
رضی الله عنه تمام و کمال راضی و شاکر شدند و چرا راضی نباشند که بهمه بلایا راضی شده
مرتضی شدند و به عطا بدیع اولی راضی خواهند شد که وجود شیخین رضی الله عنهما آیتی
از آیات حق و کرامتی است از کرامات حق و معجزه ایست از معجزات پیغمبر جلی است از
اعلام اسلام هیچ سروی بدین خوبی و رعنائی در بستان رسالت پیغمبری برنخواسته و
هیچ گلی بدین حرمت و خضرت در چمنستان شریعتی نشگفته و هیچ حسان عبقری مثل شیخین
در مصاف رزمگاه دینداری بر نیامده اسد الله بدین شکوهی که از کوهان کوه بر گذشته و بدین
جاهی که بر سر شاهان انجم سایه بر نشسته عزت اسلام و مسلمین نازش مومنین رضی الله
عنهما و انچه مکاشفات اصحاب ثلثه از راه باطن در کتب مذکور اند اگر در جمع و تالیف آن
کوشم رساله علحده شود و مقصد مناظره فوت گردد و ما لا یدرک کله لا یترک کله مینویسم
که در موطا امام مالک مذکور است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه حضرت عائشه را

زمینی داده بود و هنوز حضرت عائشه قبض آن نکرده بود که وقت حیات حضرت صدیق
بآخر رسید در ان حال بحضرت عائشه فرمود که اگر آن زمین را قبض کردی از آن تو شد
والا پس آن مال وارثان باشد که دو برادر تو و دو خواهر تو باشند حضرت عائشه فرمود
که یک خواهر دارم اسماء نام دیگر کدام است فرمود که مادر تو دختر خواهد آورد پس از ان ام
کلثوم متولد شد و این کشف ارحام از اعلی و اجل قسم مکاشفات است در کریمه معظمه
با کشف قیامت و نزول غیث و کسب نفس فردا و موت نفس بای ارض داخل است
چنانچه در اول حدیث مشکوة شریف موجود است که خمس لا یعلمهن الا الله یعنی این پنج چیز را
سوای خدا تعالی کسی نمیداند و از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت است
که در خواب دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که با وی نماز صبح خواندم و حضرت صلی الله
علیه وسلم تکیه کرد در مسجد شریف بسوی محراب پس آورد زنی یک طبق خرما پس
داشته شد پیش رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گرفت رسول الله از ان طبق یک خرما
و فرمود که ای علی خواهی خورد این خرما را پس گفتم بلی یا رسول الله پس دراز کرد پیغامبر دست
مبارک خود را و انداخت آن خرما را در دهن من بعد از ان باز گرفت خرمای دیگر و فرمود
مثل سابق پس گفتم هان پس انداخت در دهن من پس بیدار شدم و در دل من شوق
رسول بود و در دهن من حلاوت آن خرما بود پس وضو کردم و رفتم در مسجد شریف همان
وقت نماز صبح پس گزاردم من نماز در پس عمر فاروق پس تکیه کرد عمر فاروق همان طور که
رسول فرموده بود بسوی محراب پس خواستم که بگویم خواب شبینه را پس قبل از ان که بگویم زنی
آمد و بر دروازه مسجد ایستاد و همچنان با وی طبق خرما بود که آورده بود هدیه پس داشته شد
همان طور پیش عمر فاروق پس گرفت عمر از ان یک خرما را همان طور که دیده بودم پس
گفت ای علی خواهی خورد این خرما را پس گفتم بلی یا امیر المومنین پس انداخت عمر از دست
مبارک خود آن خرما را در دهن من بعد از ان گرفت خرمای دیگر پس گفت مثل سابق
پس گفتم بلی بعد از ان انداخت آن خرما را در دهن من بعد از ان تقسیم کرد بقیه خرما را در صحابه
پیغامبر حاضرین مجلس و همچنین بودم من که خواهش میکردم از ان طبق زیاده را پس گفت عمر

ای برادر اگر زیاده میکرد نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم درین شب بر تو دو خرما
من هم زیاده میدادم ترا از تعجب ماندم و گفتم در دل که خدا تعالی اطلاع داده عمر را
بدانچه شب دیده بودم در خواب پس دید عمر بسوی من و گفت یا علی تعجب مکن که مومن
می بیند از نور ایمان گفتم راست گفتی یا امیر المومنین همچنین دیده بودم در خواب که تو
بعینه آنرا ادا کردی و همچنین یافتم ذائقه و لذت خرما را از دست شما چنانچه یافته بودم ذائقه
و لذت آن خرما را از دست مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و دیگر روایت است
از حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه بودیم ما یان اصحاب رسول که با خود ما میگفتیم که
ملک سکینه بر زبان عمر گویاست که هرچه میگوید بهمان میشود و از بعضی اصحاب نیز است
که هرچه لب مبارک حضرت عمر بدان می جنبید بهمان واقع میشد و در ریاض روایتست
که شخصی در دکان حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه داخل شد و در راه دیده بود
آن شخص عورتی را و نظر آن مرد بر آن عورت اجنبیه افتاده بود پس حضرت عثمان بسوی
آن شخص دید بالبداهة فرمود که ها ایدخل علی احدکم و فی عینه اثر الزنا یعنی خبردار که آیا داخل
شود در دکان من کسیکه در چشم وی اثر زنا باشد گفت آن مرد آیا وحی آمده بعد رسول الله
صلی الله علیه وسلم نازل میشود پس فرمود حضرت عثمان لا و لیکن قول حق و فراست صادق
کار وحی میکند قوله از اشعار مستنده وی ۝ غیر از وکس ز خاص و عام نبود * که تواند
بآن قیام نمود * اقول بقیه عشره مبشره اصحاب شوری حاضر بودند که حضرت عمر فاروق
رضی الله عنه مهمات خلافت برای ایشان گذاشته بود که هر یکی از ایشان که بآن قیام
نماید بکفایت خواهد رسانید و حضرت امیر رضی الله عنه نیز بسیار انکار میفرمود بلکه گفته
بود بر طلحه و زبیر که شما دست دراز کنید من امیر سازم و اطاعت قبول کنم چون حضرت طلحه
و زبیر یکبار وجه حضرت امیر رضی الله عنه را امیر ساختند و اصحاب بیعت کردند هیچ گونه راست
آید که ۝ غیر از وکس ز خاص و عام نبود * که تواند بآن قیام نمود * و از همین تقدیم
حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه که اصحاب شوری فرموده اند بر حضرت امیر علیه الرضوان نیز
در ان بطوع و رغبت داخل شد فضل خلیفه سوم در میان اصحاب آمد بعد عمر فاروق

لهذا هیچ وجه حضرت امیر کرم الله وجهه حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه را در خلافت
مقدم کردند و در وجه چهارم خلافت نبوت فضل حضرت امیر رضی الله عنه ظاهر شد که
لهذا چون عشره مبشره و اصحاب شوری حضرت امیر رضی الله عنه را با وجود خود با مقدم کردند
و همه اصحاب بطوع و رغبت قبول فرمودند پس بودن کسی از خاص و عام بدان قبیا کرده
ثابت نمی شود با وجود بقیه اصحاب شوری و عشره مبشره رضی الله عنهم **قوله** این شعر اخیر را
باز خواستند تا صاف معلوم شود که ترتیب خلافت بترتیب مراتب نیست چنانچه از رسالت
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم در یابند **اقول** اول آنکه در مقام خود
بر شعر ملا جامی علیه الرحمة اعتراض می شود که ختم خلافت بر حضرت سبط الرسول امام حسن
مجتبی رضی الله عنه شده است نه بر حضرت امیر کرم الله وجهه و بدین تقدیر که شیعه سبطهم یک ختم
الخلافت را افضل خلفا معتقد می باشند پس امام حسن مجتبی را علی جده و علیه السلام افضل
از حضرت امیر کرم الله وجهه لازم آید تا هم مراد حضرت ملا جامی تعدیل و تسویه مرتبه ختم نبوت و ختم خلافت
نیست چنانکه قائل فهمیده است و اشارت بدان کرده اگر خلافت ختم شود اول حضرت امام حسن
مجتبی علی جده علیه السلام و دیگر حضرت امام مهدی آخر الزمان و معاویه بن سفیان چند
سال و معاویه بن یزید تمام عمر و عمر بن عبد العزیز تمام عمر که اکثر صوفیان و علما از قائل خلافت
نبوت ایشان اند و مثل ایشان را چه خواهد کرد و اگر ختم ولایت خیال کرده است چنانکه
بعد ختم نبوت رسالت منقطع شد تمام اولیاء الله را تیغ بی دریغ نبوت نشاندم
که از رقیبان دامن فشان گذشتی ** گو مشت خاک ما هم برباد رفته باشد ** و معلوم باد
که ختم رسالت منصوص قرآنی است و مشخص و متعین یعنی شخص مبارک سرور کائنات
مفخر موجودات صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم و ختم خلافت یا ختم ولایت نه منصوص قرآنی است
نه مشخص و متعین است و در بعضی احادیث با اختلاف روایات تخصیص زمانی واقع شده قید
الثلاثین است نه اختصار را چرا که در بعضی قید سی سال است و در بعضی سی و پنج سال
و بعضی سی و شش سال و بعضی هفت سال و در بعضی هفتاد سال و در بعضی بطریق اتصال
خلافت امام مهدی و عیسی روح الله علی نبینا و علیه السلام نیز وارد است و در بعضی قید

زمان هم نیست صرف حسن سیرت خلفا گویست چنانچه از همین روایات مختلفه در باب معاویه
بن ابی سفیان چند مسائل در غنیة الطالبین آورده و در باب معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز
تمام عمر با ولایت باطنی در فتوحات مکی آورده و در باب خلفای عباسیه و بعضی خلفای
مروانیه در عقائد نسفی آورده بر ماهران علم و متبحران کتب عقائد و تصوف مخفی نخواهد بود
و میگویند که مقصود جناب پیغامبر صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم در تعیین زمان بعدیت نفس
نفیس خود مراد ست که بعد از من تا این زمان مثل زمانه من اجرای احکامات شرایع خواهد
بود نه نفی مطلق زمان استقبال است که بعد ازین در هیچ زمانه بار رحی اسلام بقوت دور
نخواهد کرد بلکه هر که سیرت خلفای راشدین اختیار کند همین حکم دارد چنانچه از زمانه امام مهدی
پوشیده نیست و هر که بدین صفات متصف نباشد خلافت نمیکند بلکه ملک گیری امارت
و سلطنت میکند و مقصود وی صرف حکومت است بر خلق و تن آسانی نه اجرای دین حق و
اسلام و دیگر آنکه ازین اشارت معنی که فهمیده است خلافت باطنیه سلاسل مشایخ را که یکی بعد
دیگری بوده است آخرین را التفضیل حاصل شد یا این سلسله بر هم خورد که قایل ختم خلافت شد
و یکی به پیر شان نمی رسیده و نخواهد که حضرت ملا جامی علیه الرحمة را در قالب خود فرو
آرد و تفضیلی کند یعنی چنانچه پیغامبر آخر الزمان خاتم النبیین فاضلترین انبیاء متقدمین شد
همچنین امیر المؤمنین خاتم الخلافت فاضلترین خلفای متقدمین است و شعر آینده مولانا جامی
نمیخ را که دلالت بر افضلیت شیخین رضی الله عنهما میکند فراموش کرده است

این علی در کمال خلق و سیر	عین بوبکر بود و عین عمر	از انجا که واهمه خبط شده

است از هر جا مراد خود برآوردن میخواهد محال است که متبرعندان همیرندی همایان جای

ایشان گیرند کس نیاید بزیر سایه بوم	ور همای از جهان شود معدوم

هنوز از فضل الهی سنیان ذوی الافهام و قوی الحفظ والدرایت و حدید الافکار
چندان موجود اند که شیعیان نافهم و جاهلان خودغرض را دندان شکن و مرکوبهای تخیلات ایشان کشته که همی ال

گردن کشی		قال التفضیلی هداه الله		نماند

باب دوم در بیان آنکه معنی تفضیل الشیخین محققین از علماء ظاهر با اهل سنت و الجماعت چه فرموده اند و تفضیلیه چند قسم قرار داده تفضیل الشیخین بر حضرت مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه علماء محققین نوشته اند که تفضیل احد الشیخین علی الآخر من جمیع الوجوه محال است چه تفضیل حضرت علی مرتضی در جهاد سیفی و سنانی و در قضا و کثرت روایات حدیث و هاشمیت و ختنیت لاسیما از وجهه حضرت بتول زهرا علیها السلام بر حضرت صدیق اکبر قطعی است و همچنین تفضیل حضرت علی مرتضی در قدم اسلام و اول من صلی بودن بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکه مراد از تفضیل شیخین بر جناب مرتضی علی نیست مگر تفضیل ایشان در تشبه به نبی من حیث سیاست امت و حفظ الدین و سد باب فتنه و ترویج الاحکام الشرعیه و اشاعة الاسلام فی البلدان و اقامة الحدود و التعزیرات و همین است مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم الشیخین درین امر مجمع علیه صحابه بود ملکه در صواعق محرقه و دیگر کتب حدیث معتبره مذکور است که جناب رسالت مآب فرموده سألت الله ان یقدمک یا علی فابی عن الا تقدیم ابی بکر و تفضیلیه دو قسم قرار داده اند یکی ازان داخل سنیان اند و دوم در حکم امامیه بلا اشتباه مبتدع اند تفصیل این اجمال آنکه کسانیکه حضرت مرتضی را بر حضرات شیخین تفضیل میدهند لیکن در محبت حضرات شیخین و تعظیم ایشان و مناقب و مدائح ایشان و اتباع در روش و طریقه و تمسک باقوال ایشان سرگرم و راسخ قدم اند مانند آنکه اهلسنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی علی از وجهیکه مذکور شد نسبت بجناب مرتضوی کمال رسوخ و محبت و اتباع و طریقه و تمسک بقول و فعل آنجناب سرگرم اند و این قسم تفضیلیه داخل سنیان اند چنانچه از علماء سنت و حضرات صوفیه و صحابه مثل حضرت سلمان فارسی و حضرت عبد الرزاق و حضرت حسان بن ثابت و بعض صحابه دیگر رضی الله عنهم برین روش بوده اند و قسم دوم از تفضیلیه کسان باشند که گویند ما را محبت مرتضی علی و اولاد و اتباع و طریقه ایشان و تمسک باقوال و افعال کافیست و شیخین و دیگر صحابه را بدنگوییم لیکن با ایشان سروکاری هم نداریم نه محبت و نه عداوت نه اتباع و نه ترک اتباع و نه تمسک باقوال و افعال ایشان و نه اعراض و این قسم از تفضیلیه بلا شبهه مندرج اند در حکم امامیه بلا شبهه مبتدع اند

وحکم امامت ایشان حکم مبتدع است و مجلس از معتبران اهل سنت این قسم تفضیلیه نبوده است

قال السنی جزاه الله

اول آنکه جا بجا درین فتوی قطع و برید و تحریف نموده است چنانچه بعد بیان آنکه گر این قسم تفضیلیه داخل سنیان اند این فقره مرقوم است لیکن درین مسئله خطا کرده اند پس این عبارت را صاف حذف نمود و مطلق شرم و حیا ازین دزدی و دلیری ننمود پس بالتصریح از فتوی مستدله خود خوار و ذلیل و خاطی گشت و جمله دیگر که خلافت ایشان با جمع سواد اهل سنت الخ نیز حذف و خارج کرد زهی دیانت و ایمان علی الخصوص در امور دینیه و تصنیف رساله در مذهب و عقیده پس ازین واضح شد که این مذهب مقبول جمهور علما نیست و خلاف مذهب اهل سنت والجماعت است دوم آنکه قول جمهور را است و قول اجماعی همان است که تفضیل مطلق حسب ترتیب ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم و این روایت شاذ اند عبد البر است که خالی بوده قول او نا معتبر و نا مقبول است چنانچه در عقاید و کتب اهل سنت والجماعت نوشته اند و این شیعه بیلم ازان تحریف کرده صرف مضامین حسب مدعای خود درین رساله پیچ ذکر کرده و باقی را هضم نمود کما قال الله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه سوم آنکه این فتوی حسب استفسار اهل بخارا است و تعصب آنها در بعضی مسائل مشهور و معروف پس مقتضای فقه فقهیه مسند رحم اشباه والنظائر که الامر اذا ضاق اتسع و اذا اتسع ضاق قدری لحاظ مصلحت وقت اما تحقیق این مباحث از مقامات دیگر تحریرات و تصنیفات عمدة المحدثین باید جست مثل تحفه اثنا عشریه و فتح العزیز و غیرهما با این همه آنچه افاده درین عبارت که تفضیل اینها در شبه الخ من جهت سیاست است و حفظ الدین الخ است فرموده اینجا هم آن پیچ نفهمید و آن هم تحریف آورده زهی دیانت و نقل روایت الحق که حضرت امیر المومنین علی را است فرموده که کسیکه مارا بر شیخین فضل دهد مفتری است چنین لقب از ارشاد جناب ولایت مآب است پس چرا چنین تحریف و تضعیف نگردد اگرچه اینجا نیکه در تحفه اثنا عشریه مرقوم اند محض غالیا مرد گردد سوم آنکه اول قول علما ظواهر غیر معتبر و نا مقبول کرده حتی که از دو راشت هم خارج کرده است

و اینجا بسند عالم ظاهر میگردد چه بزبانها میگفتند اگر از کتب تصوف این تقریر آوردی حجۀ خویش
بودی و نیز این قائل ضروریست که چون این قول مولوی شاه عبد العزیز علیه الرحمة تسلیم کرده
الزامات تحفۀ اثنا عشریه را نیز قبول کند که یومنون بالبعض و یکفرون بالبعض لازم نیاید چهارم آنکه شیخ محقق عبد الحق
محدث دهلوی رحمه الله تعالی مینویسند که امام شافعی رحمه الله تعالی میگوید که در تفضیل شیخین
ابوبکر و عمر هیچکس از صحابه و تابعین اختلاف نکرده اند و قول مشهور و صحیح تقدیم و فضل عثمان است
بر علی و بعضی از سلف بر تقدیم علی و فضل وی بر عثمان رفته اند مثل سفیان ثوری و غیره لیکن بعد
از آن رجوع سلف مذکور از این قول نیز منقول است و در کتب اهل سنت و الجماعت روایت
کرده اند که حضرت امیر کرم الله وجهه چون لقب و افتخار ذی النورین بزبان چند اشخاص شنید
بر سر منبر برآمد و فرمود که شما در حق عثمان چه گمان میبرید اگر مارا آبروی فضل او تزویج فاطمه میبایست
عثمان بود و دختر رسول معقود بود که لقب وی در آسمان بزبان ملائک ذی النورین است تحقیق آنکه
معلوم باد که حضرت ابوبکر صدیق را افضل مطلق هست بر جمله امت و اصحاب رسول هرچند بعضی
فضائل بر دیگر اصحاب موجود باشند از این فضائل جزوی فاضلترین اصحاب امت نمیتوان
گفت و این بعض فضائل معدوده جزوی قادح فضل مطلق خلیفه اول نخواهد بود هرچه باشد او نیز شان
را بر جمله صحابه بلکه تمام امت فضل مطلق هست و انتفاء فضل خاص سبب انتفای عام نمیگردد
و اگر چنین باشد حضرات حسنین و ابنای حسنین را علی جدهم و علیهم السلام خود بر جد امجد خود حضرت
امیر المومنین و ابو الائمة المعصومین مطلوب کل سالک و طالب اسد الله الغالب کرم الله وجهه فضل
خواهد بود چرا که حضرت امیر کرم الله وجهه را جزویت پیغامبر نیست و حالانکه حسنین هست و نخواهد بود که حضرت
امیر را فضل مطلق هست بر جناب حسنین و اولاد خود و این فضل جزوی خاص قادح فضل مطلق عام
نیست و اگر سینه زعیم مخالج باشد که حضرت امیر از آل عبا اند از آل عبا بودن ثبوت جزویت
نمیشود چرا که آل عباس نیز داخل آل اند جزویت در ایشان نیز ثابت خواهد شد چنانکه علی و حسن و حسین
و فاطمه در عبا آمده و داخل اهل البیت بها فرموده شدند بعد نزول آیه تطهیر همچنان آل عباس نیز در زیر چادر رفته بدعا
داخل اهل البیت شدند و اصل آیه کریمه در تطهیر شان ازواج اهل البیت نازل شده بود خصوص حضرت عائشه رضی الله عنها چنانچه در
حدیث شریف است که چون رسول صلی الله علیه و السلام عبا بر علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم الرضوان و رحمة الله و برکاته میفرمود

حضرت ام سلمه ام المومنین رض گفت یا رسول الله برای ما نیز دعا کن حضرت فرمودند انت الی خیر
و مکانک یعنی تو بجای خود خیر هستی یعنی اہل بیت هستی حاجت داخل کردن بعبا نیست
و علاوه ازان معنی آل و قرابت معنوی در ثبوت قرنی انچه محدثین نوشته اند هم بر اهل الغیر ا
مذکور است از اہل صفا و وفا بودن و من سلک علی طریقی فهو آلی تمام اصحاب هم بتبعیت
دران داخل اند اگر شرح آن کنم سخن بطول خواهد شد و اللهم صل علی ذلک اللهم صل علی محمد و آل
محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید مشعر آنکه در اصول کتب
مذهب نوشته اند که اجماع لاحق رافع اختلاف سابق است پس اگر چه بعضی علما خواه صوفیه
در تفضیل شیخین اختلاف کرده باشند اما اکنون از تمامی کتب عقائد اہل سنت و اکثر کتب
فقه و فتاوی و کتب متصوفین و محدثین و مفسرین هر چهار مذهب اہل سنت و الجماعت تفضیل
شیخین و ترتیب فضائل هر چهار خلیفه حسب ترتیب خلافت ثابت است پس اختلاف
سابق برخاست مخفی نماند که از مثال پیغامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرید تسکین
نماید که در احادیث شریفه خصوصیات فضائل دیگر پیغامبران بسیار مذکور اند مثل آنکه ابراهیم
خیر البریه اند و نوح اول المرسلین و آدم ابو البشر و موسی را صاعقه قیامت درک نخواهد کرد
و بیهوشی او به بیهوشی طور مبدل شد و یوسف کریم ابن کریم ابن کریم ابن کریم است یوسف بن
یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و بعضی فضائل یونس بن متی مذکور اند صلوات الله و سلامه
علی نبینا و علیهم اجمعین پس خصوصیات فضائل قادح فضل مطلق ذات پاک محمدی
نیست و حضرت پیغامبر ما علیه السلام افضل پیغامبران اند مخفی نماند احادیث شریفه حضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه الشریف لا تفضلونی علی الشیخین و مفتری فرمودن تفضیلیان را
و الائمه عرفنا فضلک و فضیلتک سیدا کهول اهل الجنة و شبابها بعد النبیین و المرسلین ابوبکر
و عمر و در حدیث بسیاری از صحابه شریک روایت اند و این حدیث مروی از امام زین العابدین
و حسن مثنی است علی جدهما و علیهما السلام که از جد امجد خود روایت کرده اند و خیر هذه الامة ابوبکر
و عمر بخاری و ابو داود بروایت سفیان ثوری از محمد بن حنفیه خلف حضرت امیر کرم الله وجهه
الشریف روایت کرده اند و جمعی کثیر شریک این حدیث اند خیر الناس بعد رسول الله ابوبکر ثم عمر انه

حضرت امیر رضی الله عنه ابن ماجه و احمد حنبل و عطا و مسیب و ابو اسحق و جحیفه و شعبی و
سفیان ثوری و مسعر روایت دارند و از علقمه روایت است که فرمود علی خیر این امت بعد
پیغامبر ابوبکر است بعد از ان عمر بعد از ان خدا دانا تر است پس در ان مجلس امام حسن حاضر
بود فرمود که والله لو سمی الثالث لسمی عثمان یعنی بخدا که اگر نام سوم میگفت نام عثمان بعد
عمر میگفت و حضرت محمد بن حنفیه نیز فرموده در حدیث سائل که ترسیدم که بعد عمر نام عثمان خواهد
گرفت پس گفتم که تو باشی و حدیثی طویل درین باب نقل کنم که انشاء الله تعالی دافع حیله او و هام اطلبه
و شکوک و اشبه جاهلان زمانه مغرور درین مذهب جوابی خواهد بود اگر خدا تعالی هدایت بخشد و راه
سعادت و نجات و فلاح آخرت و محشور بودن در زمرهٔ اهل سنت و الجماعت نصیب ایشان
در تقدیر ایشان نوشته باشد و ما علینا الا البلاغ المبین و آنچه حدیث بفضل الهی از طرق متعدده و
کتب معتبره اهل سنت ثابت است از حضرت اسید بن صفوان صحابی از مخلصین حضرت
امیر رضی الله عنهما و آن اینست روایت کرد عمر بن ابراهیم بن خالد از عبد الملک بن عمیر از اسید بن
صفوان صحابی رضی الله عنه آنکه هرگاه قبض کرده شده ابوبکر گفت پوشانیده شد بر وی جامه و مضطرب
گردید اهل مدینه بگریه همچو روزی که مضطرب شده بودند روز انتقال رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم پس
آمد علی علیه السلام گریان استرجاع کننده یعنی انا لله و انا الیه راجعون خواننده و گفت که امروز
منقطع شد خلافت نبوت تا آنکه ایستاد بر دروازهٔ مکانی که ابوبکر در ان کفن پیچیده نهاده
بود پس گفت علی رحم کند بر تو خدا تعالی ای ابوبکر بودی تو دوست رسول الله و
انیس وی و مستریح و محل ثقه پیغامبر و خزینه اسرار وی و مشورت وی بودی تو اول قوم در
اسلام و خالص ترین ایشان در ایمان و شدید ترین ایشان در یقین و خائف ترین ایشان از حق
و بزرگترین ایشان از راه نفع رسانی در اسلام هر طور و نگاهبان ترین قوم بر رسول و مایل تر به
اسلام و مبارکترین قوم بر اصحاب رسول و بهترین قوم در صحبت رسول و زیاده ترین قوم از
روی منقبت و فاضل ترین ایشان در سبقت خیرات و برترین ایشان بدرجه و قریب ترین
ایشان در وسیله پیغامبر و مشابه ترین قوم برسول در سیرت و صورت و عادت و سنت
و رحمت و فضل و شریف ترین قوم در منزلت و بزرگترین قوم به پیغامبر و امین ترین ترا از قوم

نزد رسول پس جزا دهد خدا تعالی شما را از اهل اسلام خیر جزا داد رسول خیر جزا بودی تو نزد
رسول بمنزلهٔ سماع و بصر تصدیق کردی تو رسول را وقتیکه تکذیب کردند او را مردمان پس نام
داشت ترا خدا تعالی در کتاب منزل خود صدیق که فرموده کسیکه آورد صدق را و تصدیق
کرد بوی آنکه آورد صدق محمد بود صلی الله علیه و سلم و تصدیق کننده بوی تو بودی ای ابابکر
پس صدیق شدی از آن و غمخواری کردی بمال و تن وقتیکه مخالفت کردند قوم و قائم ماندی با وی
در تکلیفات وقتیکه قوم تقاعد کردند و صحبت داشتی با وی در وقت شدت اکرم اصحاب گزینتر
اصحاب رسول ثانی اثنین و صاحب پیغامبر در غار نازل کرده شده سکینه و وقار از حق در
وی در هجرت و خلیفه وی در دین حق و امت نکو گزاردی خلافت را وقتی که مرتد شدند مردمان
و قائم ماندی بامر بالمعروف و نهی عن المنکر بعد پیغامبر چنانکه نه قائم شد کسی از خلیفه پیغامبران
بعد پیغامبر خود و کشیده شدی وقتیکه سست شدند اصحاب و برآمدی بنزاع وقتی که ماندند در
خانها و قوی دل ماندی وقتیکه ضعیف دل شدند و لازم گرفتی طریقهٔ رسول را وقتیکه متفرق شدند
و اختلاف در شریعت افگندند بودی تو خلیفه بر حق که کسی را در حقیقت تو نزاع نماند و کسی را در
خلافت تو خلاف نماند برغم منافقین و خواری کافرین و کراهت حاسدین و غیظ باغیین قائم
ماندی در امر حق وقتیکه لغزش کردند ثابت ماندی وقتیکه سر دو شدند و گذر کردی بنور حق از انجا
که ایستاده ماندند اصحاب پس اتباع تو کردند پس هدایت یافتند و بودی تو سبکترین آواز در قوم
و برترین ایشان در تفوق و خوشترین ایشان در کلام و صائب ترین قوم در منطق فصیح و دیرترین
اصحاب در سکوت و ابلغ در قول و شجاع ترین اصحاب در ذات خود و عارف ترین اصحاب در
هر امور و شریفترین اصحاب در عمل نیک بودی تو بخدا که در دین یعسوب یعنی سردار دین از اول
وقتیکه جدا ماندند از پیغامبر مردمان و در آخر وقتی که قبول کردند پیغامبر را بودی تو برای جمله مومنین
بعد رسول پدر رحیم و کریم تا آنکه شدند همه مومنین عیال و اطفال تو پس برداشتی تو گرانیها
ایشان چون ضعیف شدند رعایت کردی چیزیرا که مومنین بعد پیغامبر گذاشتند و یاد داشتی
چیزیرا که مومنین بعد پیغامبر ضائع و گم کردند و دانا بودی بچیزیکه مومنین بعد پیغامبر از آن جاهل بودند
و آماده و مستعد شدی وقتیکه سست شدند و صبر کردی وقتیکه در جزع و فزع شدند پس

معلوم کردی چنانکه ... و خطا رسیدگان ایشان را و رجوع کردند بسوی رشد و فلاح خود با رأی
تو لیکن فتح یافتند بدستیاری مؤمنین به برکت ذات تو بجائی که امید رسیدن نبود و بودی تو برکافرین
عذاب فرود آمده و فرو ریخته و مشتعل و برای مؤمنین رحمت و انس و قلعه و امن پس شناوری
کردی بخدا در دریای آب بسیار خلافت و برآمدی از سیاهیهای آن یعنی بلندی یافتی نهایت
خلافت را و بردی همه فضائل خلافت را و دریافتی همه سوابق نعمت های خلافت را و نه سست شد
حجت تو و نه ضعیف شد بصیرت و نه بذات خود در معانی جبن و خفا کردی و نه خوف کرد دل تو
و نه حیرت کرد و بودی تو مثل کوه که نه حرکت دهند آنرا باد تند و نه زائل کنند آنرا هواهای سخت و بودی
تو چنانکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وصحبه وسلم محسن ترین خلائق برما یان در صحبت
و مال خود و بودی تو چنانکه فرمود پیغامبر ضعیف در بدن و قوی در امر دین حق فروترین خلائق
در نفس خود و بزرگترین خلق نزد الله جلیل القدر در چشم مردمان عزیز القدر در دلها هیچ کسی
به تو چشمک نکرد و هیچ گوینده در تو عیب نگرفت و کسی را از تو طمع نبود و نه کسی را از خلق
با تو رخصت [illegible] ضعیف ذلیل نزدیک تو قوی عزیز تا آنکه حق خود گرفتی و قوی عزیز نزد
تو ذلیل و ضعیف تا آنکه از وی حق ستانی کنی قریب و بعید مساوی بودند نزد تو در حق
رسانی برابر قریب ترین مردمان در صحبت تو مطیع ترین خلق خدا تعالی را و پرهیزگارترین
خلق برای حق تعالی شان تو حق و صدق و رفق و مدارا و قول تو حکم فیصل و امر تو حلم
و طریق تو علم [illegible] و رای تو همه علم و اولوالعزم پس قطع کردی تو و ... برابر
شد راه و آسان شد مشکل و ... آتش را ... و برابر ... از تو دین و قوی گردید ایمان
ثابت شد از تو اسلام و مسلمین قرار یافتند و ظاهر شد امر حق و دین حق اگرچه کفار و منافقین
از آن کراهیت داشتند پس سبقت کردی در دین و ایمان و اسلام بخدا که سبقت بعید
بسیار دور رفتی و گذاشتی بعد سبقت و انتقال خود نایبان را در تعب شدید و فائز شدی
بسبب خیر فوز مبین بمقام بلند و ظاهر تعزیت هست و فائق تری از آن گمانها برای تو بگریم
و بزرگ شد مصیبت تو در آسمان و ملائک و شکست مصیبت تو پشت خلق را فانا لله و انا
الیه راجعون راضی شدیم بقضاء حق و تسلیم کردیم حکم وی را پس قسم به پروردگار خود که هرگز نرسیدند

مسلمانان بمصیبتی بعد رسول خدا مثل این مصیبت تو نرسانیده نخواهند شد مگر بمثل این
مصیبت تو بعد پیغامبر مصیبتی دیگر تا قیامت ملکه تا ابد بودی تو برای دین محمدی عزت و امان
و پناه و برای مومنین لشکر سخت و قلعه و غوث و سائبان و بر منافقین درشت و شدید و
غضب خدا و قهر حق پس لاحق کرد شما را خدا تعالی با پیغامبر علیه السلام و نه محروم دارد مایان را
از اجر تو و نه گمراه کند خدا تعالی بعد از تو مایان را انا لله و انا الیه راجعون پس میگوید اسید
بن صفوان صحابی که ساکت ماندند صحابه و مردمان دیگر تا آنکه کلام منقطع شد بر زبان مبارک حضرت
امیر تمام شد پس گریه کردند صحابه گریه شدید تا آنکه بلند شد آواز و گفتند که راست گفتی ای داماد
پیغامبر علیه السلام و از این حدیث نیکو ظاهر شد انچه شیخ محی الدین عربی در فتوحات مکی فرموده
که وجود با وجود صدیق اکبر از بقیه خمیر طینت محمدی بوده بخدا که حق فرموده انچه فرموده و از حضرت
امام محمد باقر علی جده و علیه السلام مرویست که فرموده هر که جاهل شد از فضل ابوبکر و عمر جاهل شد
بکتاب و سنت و هم از آنجناب مرویست که فرموده هر که شک کند در فضل شیخین شک کرده در کتاب
و سنت و بغض ابوبکر و عمر نفاق است و تفضیل ایشان اتفاق سنت و بود درمیان بنی هاشم و بنی عدی
و بنی تیم کینه در جاهلیت پس چون اسلام آوردند و برادر شدند برداشت خدا تعالی آن کینه را از دلهای ایشان
تا آنکه ابوبکر را درد پهلو و شکم پیدا بود پس علی دستها گرم میکرد و میمالید آن مقام از دست خود و بر آتش
نهاده و درمیان ایشان نازل شد نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین پس هر قدر که
احادیث و اقوال جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین و حضرت امام زین العابدین و امام
حسن و امام حسن مثنی و امام محمد باقر و جعفر صادق علی جدهم و علیهم الصلوة و السلام و حضرت
محمد بن حنفیه خلف حضرت امیر علیهما الرضوان که سابق در باب اول و این باب ثانی بیان کرده شد
در روایات صحیحه کتب عقاید و سنت موجود اند موافق کتاب و سنت و جمیع اصحاب که مذهب
اهل سنت و الجماعت همین معنی است از آنها در یابید که خود مذهب حضرت امیر علیه السلام
و اولاد پاک حضرت شان چه بوده است در تفضیل حضرات شیخین و ذی النورین و به بیان مبارک
خود ها چه فرموده بر همان مذهب باید بود یا بر مذهب سلمان و حسان و در یافتن باید که مذهب
خاص مولوی شاه عبد العزیز علیه الرحمة چه بوده است کتب مصنفه ایشان موجود اند ملاحظه باید

موجود مذهب ایشان مشهور لیکن مذهب خاص جناب امیر علیه الرضوان که در حل اجماع تفضیل شیخین است
ترک کرده مذهب سلمان و حسان و عبد الرزاق اختیار کردن انحراف صریح از شیوه و طریقه
حضرت امیر علیه الرضوان است خدا تعالی ما اهلسنت و الجماعت را در زمرهٔ اصحاب و اهلبیت
با مذهب و عقاید حضرت امیر رضی الله عنه با حضرت امیر کرم الله وجهه محشور گرداناد بحرمة النبی و
آله الامجاد صلی الله علیه و علیهم اجمعین تتمهٔ آنکه بعد وقوف این روایات و مذهب حق اهلسنت
و الجماعت این قسم اول تفضیلیه بلکه شیعه بی علم عصای شیطان را که خلاف مذهب و طریقت حضرت
امیر علیه الرضوان اختیار کرده یا بکنند چه خوش سلوک طریقه تشیع است که مذهب خاص مقتدایان
یعنی حضرات ائمه و مذهب خاص حضرت امیر علیه الرضوان که گذاشته بر مذهب سلمان و حسان و شیعه علی نام تفضیلیه
سلمان و حسان و عبد الرزاق شد شاید سلمان و حسان و عبد الرزاق را وارث علم پیغامبر و عارف
بالله و صوفی تر یا دوتر میدانند و الحمد لله ثم الحمد لله که این تقلید مذهب جناب امیر و ائمه اطهار
نصیب اهلسنت ما شد مگر آنکه قائل تقیه آنحضرات گردد چنانچه التقیة جنة خوانده باشد و
عجب تر شنو که حال ابن عبد الرزاق محدث خود جناب فخر المحدثین مذکور در بستان میفرماید
که در وی هیچ عیب نیافته مگر آنکه فی الجمله تشیع داشت اما غالی نبود و با وصف این میگفت که
جرأت بر تفضیل امیر المومنین علی بر امیر المومنین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نمیتوانم کرد دل من یاری
نمیدهد زیرا که از امیر المومنین علی المقدر بتواتر رسیده که مرا برین هر دو تفضیل مدهید که بس است چه
یقین انجامید و کار شیعی نیست که از فرمودهٔ امیر المومنین علی تجاوز کنند و هم آنکه هر چه حضرات
صوفیه کرام در فضائل حضرت امیر کرم الله وجهه نوشته اند کمتر از آن است که حقیقت آنحضرت است
کسیکه تا بمرتبه حضرت نرسیده وصف حضرت تمام و کمال چه خواهد کرد مگر از قرینه و قیاس

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
وز هر چه گفته ایم شنیدیم و خوانده ایم
دفتر تمام گشت و بپایان رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

و اگر رسیده بیان کند تساوی مرتبه لازم آید بعد حضرت امیر
علیه الرضوان محال می بینیم کسی مساوی آن حضرت باشد و اگر فضائل حضرت امیر جمله اصحاب قدر شناس
نیاز ندو بیان کرده نشود افضلیت ابوبکر صدیق چگونه ثابت خواهد شد چون همه یاران فاضل یا
ابوبکر افضل باشد که فاضل ترین فاضلان است ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم و این اعتراف

متصوفین بسبب تفاضل بر جملهٔ ہمجنسان خود نخواہد بود چراکہ حضرات شیخین و ذی النورین نیز بآن صفات متصف بوده اند و خود حقیقت درجات و مراتب حضرت امیر علیہ الرضوان چیکشم روه کہ حاجت بتفاضل نیز داشته باشد ہر چہ خواہد باید و ہر چہ جوید حاصل ست پس کدام قسم جل مشکلات باقی میماند کہ بدون تفضیل شیخین ممکن نیست و خاص از مراتب خاصلۂ حضور جناب مرتضوی شدن میتواند یعنی چنانکہ ہیچ آدم و عیسی و موسی و یوسف و ابراہیم و اسمعیل و نوح کنند و فضائل کلام و حسن خلق و روحانیت و خلقت و سجدهٔ ملائک و تجلی کوه طور و غیره بیان کنند و ایں ست کہ درین پیغامبران اینهمه کمالات و معارف حاصل اند مقبول بارگاه حق و شفیع امم خود ہا ہستند لیکن لازم نمی آید کہ پیغامبر یا افضل و ہند یا اسمعیل را بر ابراہیم یا ابراہیم را بر نوح یا نوح را بر آدم علی نبینا و علیہم السلام یا افضل ہر یکی بیان کنند بر جملہ کسان فضل و ہمی لازم نمی آید فضل چیزی دیگر است و افضلیت چیزی دیگر و فہم این متعلق بعلم و قاعده است **یازدہم** آنکہ شیخین ظل نبوت اند و نور بن ظل و لایت و ولایت لازمه نبوت ست پس شیخین ظل ولایت نیز شدند و نبوت لازمه ولایت نیست پس شیخین مجمع ظلین شدند و این وجه تفضیل دیگر ست و بعض وجه تشبیه بہی در شیخین یاده نقرا **دوازدہم** مر مسئلہ را اختیار مذہب جلی و واضح و جمہور باید کہ خفی و مخدوش و شاذ ہم شده مطموسه لا یعبأ بها اگر چیزی اختلاف در متقدمین بعض کسان را باشد محل اعتبار نیست حالا اتفاق مذہب بین العلما بر تفضیل شیخین در ترتیب خلافت ست و حالا در آخر از تحفهٔ اثنا عشریه از تقریر جناب حضرت شاه عبد العزیز مذکور یح نقل بر میدارم تا تفضیح تفضیلیان بوضوح در آید پس لشکریان حضرت امیر بسبب رد و قبول وسوسه عبد الله بن سبا شیطان لعین چہار فرقه شدند اول شیعه اولی و شیعه مخلصین کہ پیشوایان اہل سنت و الجماعت اند و بر تفضیل جناب مرتضوی الخ دوم فرقه شیعه تفضیلیه کہ جناب مرتضوی را بر جمیع صحابه تفضیل میداوند و این فرقه از ادنای تلامذه آن لعین شدند و شمه از وسوسه او قبول کردند و جناب مرتضوی در حق ایشان تہدید فرموده کہ اگر کسی را خواہم شنید کہ مرا بر شیخین تفضیل ... [illegible]

صدافتراکه هفتاد ... قال التفضیلی ہداه الله ... [illegible]

باب سوم بسبیل اختصار در بیان مناقب و فضائل حضرات هر چهار یار رضی الله عنهم و رضوا عنه از کتب حضرات علما باطن که اولیا حضرت حق اند و بیان بعض اقوال از بعض مولویان و اشخاص چند که خود ها را سنی می انگارند از اشعار مدحیه حضرات هر چهار یار رضی الله عنهم و رضوا عنه

آن یار غار سید صدیق نامور

به ترتیب خلافت از حضرت سعدی علیه الرحمة

مجموعهٔ فضائل گنجینهٔ صفا
دیگر جمال سیرت عثمان که بر کرد
جبار در ثنا قبا و گفت هل اتی

دیگر عمر که لائق پیغمبری بدی
در پیش دوست و دشمن قائل سر از حیا
فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست

گر خواجهٔ رسل نبدی ختم انبیا
کس را چه زور و زهره که وصف علی کند
ماییم و دست و دامن معصوم مرتضی

از اشعار مدحیه هر چهار یار رضی الله عنهم و رضوا عنه از حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمة

خواجه اول که اول یار اوست
در همه چیز از همه برده سبق
آن همه در سینهٔ صدیق ریخت
ظل حق فاروق اعظم شمع دین
آنکه حق طاعه بر خواند از تحت
فرخ آن کز پای هوی های او
آنکه غرق بحر عرفان آمده است
از دل پر نور ذی النورین یافت
خواجهٔ حق پیشوای راستین
ابن عم مصطفی شیر خدا
نیست کس را چون علی مرتضی

ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
آنچه حق از بارگاه کبریا
لاجرم تا بود از تحقیق ریخت
ختم کرده عدل و انصافش بحق
تا مطلع شد لطف او درست
خواجه سنت که نور مطلق است
صد ید بن عثمان عفان آمده است
یوسف ثانی بقول مصطفی
کوه حلم و بحر علم و قطب دین
هم ز او بسیلکم علی الله آگه است
در دو عالم رهنما و پیشوا

صدر دین صدیق اکبر قطب حق
ریخت در صدر شریف مصطفی
خواجهٔ شرع آفتاب جمع دین
بر فراست برده بر جیش سبق
های ظاء او در دل و های هوست
بل خداوند و نور بر حق است
رونقی کان عرصهٔ کونین یافت
بحر التقوی و حیا کان وفا
ساقی کوثر امام رهنما
هم علی مخصوص فی فات السدا است

بسبیل اختصار انتخاب از رقعات

مثنوی شریف در مدح هر چهار یار رضی عنهم اجمعین

از زبان مصطفی باید شنود
اندرین بشنا ... صدیق را
گر نمی بودم نبی بودی عمر

چون ابوبکر آیت توفیق شد
تا بجنبش افزون کنی تصدیق را
چون عمر شیدای آن معشوق شد

فضل ایمان ابوبکر آنچه بود
با چنان شه صاحب صدیق شد
با عمر فرمود آن خیر البشر
حق و باطل را جدا فاروق شد

ای برادر چون بہ بینی قصر او
چونکه در چشم دلت رستست مو
بود عثمان صاحب علم و حیا
آن حیا کو جزو ایمان شد ترا
هرچه زو شد آشکاره مقبول خداست
دولت قرب تو بوش تا کی ماست
مال ذی النورین چون گنج ماست
آن همه گنجینهٔ فضل خداست
آنکه در سر بود در خود مصطفی
عشق آوردش بمیدان علی
ای بشانت لافتی الا علی
افتخار هر نبی و هر ولی
آن علی کو مظهر ختم رسل
مظهر هر دو جهان از جزو و کل
تو چه دانی رتبهٔ والای او
او برون از فهم و عقل ما و تو
او بقرب حق میان اولیا
همچو قرب مصطفی در انبیا
توسن همت بجایی رانده است
عقل از ادراک او درمانده است
ای بوصفت عقل کل را عجز بیان
هرچه گویم برتری هست از آن
از زمین تا آسمان خود زان تست
هر که آمد در جهان مهمان تست
ای بشانت گشته نازل هل اتی
آیتی از رتبهٔ تو انما
گرچه در صورت علی مرتضی است
در حقیقت ذات پاک مصطفاست
لحمک لحمی نبی فرموده است
راه تا معنی تو پیموده است
تو اگر زین قول منکر مثنوی
پس چه دانی معنی قول نبی
هر کرا باشیم ما مولای او
هست بیشک مرتضی مولای او
او اگر مولاست جای جنگ نیست
معنیش فهمی بیاب جای تنگ نیست
این در معنی ز دریای دگر
تو ز دریای گهر هم بیخبر
این در از بحر علوم کبریاست
یعنی از دریای جود مصطفاست
در بدریا جوی نه اندر جدل
در وحل چون خر فتادی بی محل
همچو خر بر دوش کردی چند سال
دفتر بیمعنی از قیل و قال
آن علی مولا شد از قول رسول
تو بگردان تیز زین قبول
تو سراپا تفسیری نیست و حدیث
تو چه دانی معنی لفظ حدیث
چنگ در دامان خود زانی دهی
در تلاش معنی مولا شدی
او مقرب گشت تو تیره رو نه
در تلاش معنی مولا هنوز
هرچه گویم عشق ازان برتر بود
عشق امیر المؤمنین حیدر بود
باز بگشا ای علی مرتضی
ای پس سور القضا حسن القضا
چون تو بابی آن مدینه علم را
چون شعاعی آفتاب علم را
باز باش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ما له کفواً احد

از مکتوبات کتاب بحر المعانی مکتوب چهاردهم در بیان مشاهدات از ره حضرات هر چهار یار رضی الله عنهم عبارت بجنسه اینست بدانکه اشارت مقام صدیق هست رضی الله عنه مقام جود هست فاروق را رضی الله عنه و همچنان مقام ذی النورین هست رضی الله عنه و فتوت مقام

[illegible]

مرتضی علی ابن عم النبی علیه السلام پس ای محبوب مقام فتوت جامع ست مر جمیع معانی یعنی ایثار و جود و سخا و دیگر اوصاف جمیله و خصال حمیده و اخلاق پسندیده همه در وجود صاحب فتوت است و ای محبوب فتوت در حقیقت ظاهر شد نسبت بقضای اصلی بر لطافت اوست چنانکه موسی از حضرت کریم جل جلاله پرسید که یا ربی ما الفتوت قال الله تعالی ان ترد نفسک طاهرة الی کما قبلتها منی طاهرة پس ای محبوب مقدمه فتوت مروت است و منزل دوم آن ولایت است و نهایت فتوت نبوت است ازینجا فقیر گفت من لا مروت له لا فتوت له و من لا فتوت له لا ولایت له و من لا ولایت له لا نبوت له کما قال علیه السلام لا فتی الا علی پس همه مشایخان را جرعه از دریای فتوت علی کرم الله وجهه الشریف رسیده است فبدان ای محبوب که حضرت رسالت علیه السلام زهری دیگر فرموده و گفته من احب ان یحیی بحیاتی و یموت بموتی و یدخل الجنة وعدنی ربی فلیتول علیا ابن ابیطالب و ذریته الطاهرین و ائمة الهدی و مصابیح الدجی فقال من بعده فانهم ان یخرجوکم الی باب الهدی من باب الضلالة الی یوم القیامة پس ای محبوب که در مناقب علی کرم الله وجهه الشریف کوشش بلیغ میکنی که در حدیث است هرکه دوبار بر زبان نام علی کرم الله وجهه میگیرد او را رافضی میگویند والله مناقب او که مشاهده کرده ام بر زبان آریم جمال آفتاب را شعاعی نماند فقط حالا راقم التماس دارد که عبارت بالا بعینه از کتاب بحر المعانی است و بعد ازین هرچه همین مقام در مناقب حضرت امیر المومنین علیه السلام موجود است از فهم سنیان کم فهم بل از فهم اکثری علما ظاهر هم بیرون است لهذا تمیز نیسم که شاید سنیان کم فهم معاذ الله از حضرت مصنف که خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی علیهما الرحمة اند بدظن بیدا گردد حالانکه فضیحت رافضی از ان کتاب ظاهر است

رافضی انگشت و دندان نماند	همه علی و همه عمر آمیختند	برنگ معشوقان و رنگ عاشقان
همچو زر با یکدگر آمیختند		

و بطور بحر المعانی در دیگر کتب نیز از تصنیفات حضرات صوفیه کرام علیهم الرحمة فتوت در شان علی مرتضی مرقوم است ... بالا فرموده ... اولیا کرام ... داشته خود فرماید بیان اقوال ... و ... [illegible]

حاشیه
از اقوال ... سنیان کم فهم ... نسل ... غلام ... بسکین ... [illegible]

کسان گفتگو شد اگر بجنسه تحریر شود طوماری گردد لهذا بسبیل اختصار بحیطهٔ کتابت می آید شخصی سنی مولوی تقریباً چنان گفت که بجمیع الوجوه مرتبه حضرت صدیق اکبر از حضرت عمر فاروق برتر است و همچنین مرتبه حضرت فاروق از مرتبه حضرت عثمان برتر و علی هذا القیاس مرتبه حضرت عثمان از مرتبه علی مرتضی رضی الله عنهم برتر مگر اختلاف است در همینی که گروهی مرتبه حضرت علی مرتضی را از مرتبه حضرت عثمان رضی الله عنهما برتر میدانند فقط و بلحاظ مضمون حدیث شریف از سنی مولوی دیگر بتقریب آمد که برای حضرت موسی چنانکه هارون علیهما السلام بوده برای حضرت حبیب خدا حضرت علی مرتضی بمنزله هارون علیه السلام اند فقط مولوی مذکور گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم انمعنی بسبب اخوت فرموده فقط شخصی مولوی دیگر گفت که خلافت باعث مراتب حضرات هر چهار یار رضی الله عنهم نبوده بلکه ترتیب خلافت باعث مراتب بوده فقط و یکی از علمای این اصلاع در تقریب انمعنی که در شان حضرت علی مرتضی حضرات صوفیه کرام را به بینند که چه میفرمایند چنان جواب فرمود که آن تحریرات بدان مثال است که مریدان در شان پیران خود ها میگویند انیاب الضیاقاً نباید نگرند که انیقسم اقوال موافق عقیدهٔ علمای نامی و عالی فهم هرگز نیست **قال السنی جزاه الله** قوله از اشعار مدحیه حضرت هر چهار یار رضی الله عنهم و رضوا عنه بترتیب خلافت از حضرت سعدی علیه الرحمة

آن یار غار سید و صدیق نامور	مجموعه فضائل و گنجینهٔ صفا
یاران بود که مال و تن و جان فدا کنند	تا در سبیل دوست به پایان برد وفا الخ
صاحب دو چیز میشکند قدر شعر را	تعریف ناشناس و سکوت سخن شناس

اقول افسوس که

از مصرعه شریفه مجموعه فضائل و گنجینه صفا الفاظ و ترکیب مجموعه فضائل را هیچ نفهمید و فائده ترکیب و ایرادش اگر فهمیدی هرگز داخل کتاب نکردی مگر بعلم بیان انگیخت ع
شاعری جزویست از پیغمبری ✽ آنچه بلاغت های این الفاظ حضرت سعدی پنهان داشته اظهار آنها گرستن پیش نابینا است یکی از آن نگویم که در دلائل الخیرات حدیثی مذکور است که اصحاب از رسول مقبول سوال کردند که در لفظ آل کدام کسان اند حضرت فرمود که اهل صفا و وفا از امت من پس به بینید که حضرت ابوبکر صدیق را شیخ سعدی بچه لطف بخشنده

اصحاب و آل اظهار ساخت که هر دو لفظ آورده گنجینه صفا و بیابان نبردن و فاد در آل و اخل جمیع
کمال کرده و از اصحاب در فضائل بگذرانید که مجموعه فضائل گفت و یار غار علی هذا القیاس

شعر بیت دیگر عمر که لائق پیغمبری بدی	گر خواجه رسل نبدی ختم انبیا کار تفضیل

شیخین با تمام رسانید **قوله** از اشعار مدحیه هر چهار یار رضی الله عنهم و رضوا عنه از
حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمة **اقول** مجال سخن تا نه بینی ز پیش * که بیهوده گفتن
بر قدر خویش ست

کفر کافر او دین دیندار را	ذره دردی دل عطار را

الله تعالی در دل حضرت عطار را تا القای جنت مزید بر مزید گرداناد چه خوش اشعار
نعتیه در شان چهار یار املا فرموده لیکن ندانم که این بیهوده را کدام مفاد ایراد این اشعار
گردید که اشعار یک مصرعه هم در فهم نیاورده و نالش تفرموده ناحق در سرافرازی دو چه خوش مصرع
فرموده درست صدر قائل و سزد که چنانکه مصرع لبید شاعر را پیغامبر راستی پسندیده و بستایم
ع در همه چیز از همه برده سبق * الهی حاسدان شیخین را چشم بینا ده و دل الصافی عطا کن
عطا کن چی اگر اینهم بودی بار حسد نبردی از انجا که اتمام نعمت شیخین فرموده تا این
حاسدان را برگماشتی که در پوستین شیخین افتاده باشند افسوس که ازین مصرع حضرت
فریدالدین عطار چشم کور و گوش کر گردید هیچ بوی خوش ازین طبله مشکین به دماغش نرسیده که
گندگی را دور میکرد اگرچه تفضیل شیخین را حاجت بگفتن عطار نبود مشک آنست که خود ببوید
نه که عطار بگوید نسیم جانفزای احادیث عیسی نفس چون نسیم باغ جهان را مشکین
کرده لیکن علی وجه السنة بر بیهوده را چیزی تقریر کردن ضرور است ازان رو حضرت عطار فرموده
ع در همه چیز از همه برده سبق * زانکه از مفهوم این مصرع دلیلی کافی جستن دیگر پی
حاسدان شیخین آوردن حاجت نیست و ازین قبیل ست شعر ثانی در خصوص حضرت فاروق
رضی الله تعالی عنه ست ختم کرده عدل و انصاف بحق * بر فراست برده بر خلقش سبق *
قوله مصرع شریف ع آنچه در سینه صدیق ریخت * و به مضمون این اشعار که موافق
حدیث شریف ست الخ **اقول** چون از مصرع ع در همه چیز از همه برده سبق * لبیب
نافهم را جواب ازین شبه فرار نمود الحمد لله که این دولت نصیب ما گردیده و جواب

ازین حاشیه آنکه در همین مقام نقل مشهور یاد آمد قرة العین المعطر در مقام تحت المیزان ازین تحقیق جمیع
لازم آمد تساوی دیگر اصحاب با امیر المؤمنین علی علیه الرضوان نیز مثل سلمان و حسان
و ابوذر و مقداد مقبولین شیعه و عبد الله بن عمر و عبید الله بن زبیر و عبد الله بن عباس
و معاویه و ابو هریره خصوصا بلکه تمامه اصحاب غیر مقبولین شیعه که از حضرت امیر ایشان را
بسیار درجه کمتر میدانند چه از بحر ذخار نامتناهی صدر شریف حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله و صحبه و سلم باعث آنکه جمله در سینه صدیق اکبر رضی الله ریختند ذره هم کم نشد
پس از کجاست که حضرت امیر علیه السلام را تمامه رسید و چون بحضرت امیر رسید پس از
کجاست که دیگر صحابه مذکورین و غیر مذکورین را تمامه نرسید با آنکه در حق ابو هریره حدیثی مذکور
است در بخاری شریف و غیره که حضرت صلی الله علیه و سلم از هر دو دست مبارک خود
غرفه غرفه سه بار در سینه حضرت ابو هریره ریخت حضرت ابو هریره را در مقابل نشانده و
بعد از آن گاهی هیچ حدیثی و مطالبی که از پیغمبر یافته بود تا بعمر سهو نکرده و علوم ... یاد آمده
و فرمیده که با از پیغمبر دو ظرف ... کرده ام یکی آنکه با شما میگویم و دیگر آنکه اگر گویم گردن بریده
... کشیده از ینجا صاف ظاهر است که مقصود از علوم باطن است و پیغمبر دیگری سنگ
بر شکم بسته گرسنه و تشنه مانده ... در خدمت پیغمبر حاضر بوده علما اند و ... تشنها
ساختم کشتها از یاد من ... تعجب می آید و ... ابو هریره و در هریره ... پس بعد
از ینجا معلوم می آرد و شما در تجارت و زراعت و کارخانه بازار و غیره مشغول میماندید پس از
کجا مثل ابو هریره و هر امری حدیثی خواهید دانست و بدانکه اگر در هریره ... از هر از
بار در سینه اصحاب از صدر شریف تمامه ... نیز ممکن است که باز تمامه ... از یاد
ازین حاجت تحریر در همین مقام نیست که ... در ین حاشیه در ... دیگر
و بعضی اگر مثال ها آرم طول شود و خود عالم مشهور و داناست لیکن افسوس که این تنج و
کاوش وی سودی نه بخشید و بالیقین خواهد شد که ازین تقریر تفضیل حضرت
امیر بر شیخین بر آمد یا مساوات ... مگر دیگر صحابه نیز مقابل گشتند تساوی دیگر
حضرت امیر علیه الرضوان بدین قائل و دشوار ... تفضیل شیخین ...

کند این همان سنگ است که بر سر من زده بودی ع ای روشنی طبع تو بر من بلا شدی
و بدین سبب در فهم معنی قرآن یک یک صحابه از صحبت پیغامبر و تعلیم رسول علامهٔ عصر
شده بودند چنانچه در طفل حکایت بوستان سعدی خوانده باشی ـ بیتی مشکلی برد
پیش علی مگر مشکلش را کند منجلی + و چون حضرت امیر المومنین معنی کریمهٔ معظمه
فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا فرمود و شعر فرموده | اذا ضاقت بک البلوی
ففکر فی الم نشرح | فعسر بین یسرین اذا فکرته فافرح | + | صحابی دیگر که حاضر بود
دران مجلس بهتر ازان فرمود که حضرت امیر فرموده بودند و در مصرع هم بدل کرد ـ
که بعد العسر یسران اذا فکرته فافرح + چنانچه حضرت امیر علیه الرضوان پسند فرمود و فرمود
که حق گفتی آنچه گفتی و همین معنی است و آن صحابی موافق قاعدهٔ نحو و عرب گفت که تکرار
معرفه موجب تکرار معنی نمیگردد و همان معرفه مراد میباشد و معرفه مکرره تاکید اول است
بخلاف نکره که معنی هم در تکرار آن مکرر میگردد و در نور الانوار نیز مذکور است چگونه
معنی صحابی دیگر را نیز آمد و حضرت امیر نیز قبول فرمود و هم دیگر آنکه بعض مرتدین
اسلام و سر گروه زنادقه مثل عبد الله بن سبا و غیره را حضرت امیر علیه الرضوان در
آتش بسوخت و حضرت عبد الله بن عباس شنیده انکار کردند بر امیر المومنین که پیغامبر
از احراق منع فرموده لا تعذبوا بعذاب الله و امیر این قوم را سوختند و حضرت امیر
فرمود که راست میگوید و در فضل سعد بن ابی وقاص خود حضرت امیر علیه الرضوان
بلسان وحی ترجمان خود میفرماید که نشنیدم رسول خدا را که جمع کند در فدا کردن کسی
هر دو مادر و پدر خود را مگر برای سعد ارم یا سعد فداک ابی و امی یعنی تیر انداز ای سعد
پدر و مادرم فدای تو باد و معلوم باد از حکایات که اگر فضل جزوی قادح فضل مطلق باشد
این صحابه نیز بر حضرت امیر فضل خواهد بود حاشا که این اصحاب از حضرت امیر افضل باشند
و بعد زمان خلافت حضرت امیر علیه الرضوان تا قیام قیامت کسی را بر حضرت امیر علیه
الرضوان فضل نخواهد بود مگر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را که مقدم زمان حضرت
امیر و پیغامبر اند ـ اکنون توئی جمیل جهان گرچه پیش ازین + آوازهٔ جمال کنعان آمده

واگر در دوازده نشستن تفسیر سورهٔ الم نشرح نظر کند نظر صادق تمام اولیاء الله را پرورده
فیوضات صدر مبارک حضرت رسالت خواهد یافت تا قیام قیامت همین شرح صدر
مبارک رسول مقبول است صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم که در سینهٔ اولیاء الله جاریست
واین تقریر بلکه هزار بار اگر در سینهٔ کسی ریزند اگر کسی را ایمان ریزند ذره کم نخواهد شد
همه اولیاء الله را مساوی المرتبه کرد حضرت امیر علیه الرضوان و حاشا که چنین باشد
که ذات پاک حضرت امیر علیه الرضوان در زمان خلافت خود خیر الناس بوده و بعد از آن
تا قیام قیامت کسی را بر حضرت امیر شرف و منزلتی و فضیلتی هرگز نخواهد بود رضی الله عنه و
کرم الله وجهه چنانچه از حدیث ذو النجوم بصره و ذو الثدیین خیر الناس بودن حضرت امیر
علیه الرضوان در زمان خلافت خود نیکو ظاهر است و آنکه در حاشیه حدیث شریف من کنت
مولاه فعلی مولاه نوشته اگرچه موقع مجمل است تاهم ازین حدیث شریف کدام معنای
تفضیل اینجا اهل را حاصل شد چرا که معنی مولا محبوب است و تفضیل بر جمله احباب خود لازمه
شان محبوبیت نیست و ضرور نیست که محبوب کسی بر جملهٔ محبان خود فاضل باشد
چنانچه هر کس از محبوب خود در یابد و دلیل آنکه مولا بمعنی محبوب است همین [illegible]
در حدیث شریف ابتدا از دلالت میکند اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
دوست دار آنرا که علی را دوست دارد و دشمن دار آنرا که علی را دشمن دارد
من ولیه و محبه کما جاء [illegible] مقام جواب [illegible] آنکه چنانچه
علی رضی الله عنه را من کنت مولاه فعلی مولاه فرموده اند حضرت زید بن حارثه
را نیز فرموده اند انت اخونا و مولانا چنانچه در فضائل زید بن حارثه در صحیح [illegible]
کتب حدیث موجود است و مولی در هر دو مقام بمعنی محبوب است چنانکه شیخ
دهلوی رحمة الله علیه در مدارج النبوة یکی در وصل [illegible] باب استدلال
حدیث و دیگر در وصل ذکر غزوهٔ خیبر قریب [illegible] سال هشتم از هجرت ترجمه فرموده
و محبوب ما ای پس معنی مولی آنچه در ذهن مدعی قرار یافته است اگر
ثلثه رضی الله عنهم باشند نیز فضل خواهد بود که [illegible] مولی

بلکه بموجب زعم این قائل زید را بر حضرت امیر المؤمنین علی نیز فضیلت خواهد بود
که حضرت علی مولای مؤمنین است و زید مولای رسول و مولای رسول بر مولای مؤمنین
افضل خواهد بود بلکه حسب مفهوم و زعم خود مدعی در معنی مولی بر رسول نیز فضل خواهد داد
نعوذ بالله منها که زید بموجب احادیث مولای نفس پیغمبر است و نیز حسب زعم این
مدعی و معنی مولی حضرت زید را رضی الله عنه افضلیت غریبه و مولائیت عجیبه به تفاوت
درجات بحیثیات متعدده حاصل خواهد شد یکی آنکه در لفظ مولانا اگر اضافت صرف
بسوی نفس پیغامبر خیال کند زید مولای پیغامبر شد دیگر آنکه من حیث متکلم مع الغیر
مولای همه شد سوم و من حیث آنکه پیغامبر مولای مؤمنین است و زید مولای پیغامبر پس
زید مولای مولای مؤمنین شد چهارم و من حیث آنکه علی مولای مؤمنین است رضی الله عنه و پیغامبر
مولای علی و زید مولای پیغامبر پس زید مولای مولای مولای مؤمنین شد و ذکر مواخات زید
درین حدیث شریف با نفس نفیس پیغامبر طرفه تر آنست آنکه حدیث شریف انا مدینة العلم و
علی بابها در حاشیه نوشته جواب آنست که بواسطه حضرت امیر علیه الرضوان علم و
کمال حاصل کرده حضرت امیر برای وی باب علم و کمال شد و هر که بلا واسطه خاص از
حضرت پیغامبر و صدر مبارک وی حصول علم و کمال نمود و در سینه وی بلا واسطه ریخته شد
برای وی حضرت امیر باب علم نگشتند که او خود باب علم پیغامبر است در حق منسلان خود چنانچه
همه اصحاب ابواب علوم پیغامبرانند علیحده علیحده حضرت امیر برای اهل سلسله خود باب علم اند
و دیگر اصحاب برای اهل سلسله خود باب علم اند و مخزن همه سینه پاک پیغامبر است صلی الله
علیه و آله و صحبه و سلم و از اثبات شئ نفی ما عدا لازم نمی آید و عدم الذکر لیس دلیل العدم اگر پیغامبر
ثبوت باب علم شدن حضرت امیر مر او را از باب علم بودن دیگر اصحاب لازم نمی آید بلکه بر همین قیاس باید کرد
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و ما ذکر ابن مسعود و غیر ذلک همین معنی است از سلسلهٔ نقشبندیه و در روایات اهل
سنت مثل بخاری و مسلم پوشیده نیست و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم انا مدینة العلم و اساسها ابوبکر و جدرانها
عمر و سقفها عثمان و بابها علی من تمهیدات ابی الشکور السالمی علی العقاید و روایت کرده شده است از نبی صلی الله علیه
و سلم که فرمود من شهر علم هستم و بیخ و بنیاد آن شهر ابوبکر است و دیوارهای آن عمر و

وسقف آن عثمان و دروازه آن علی رضی الله عنهم اجمعین ابو الشکور سالمی در تمهیدات
خود که در عقائد نوشته این حدیث را آورده است و آنچه اشعار مثنوی شریف در مدح هر چهار
یار مرقوم اند خوب در لفظ عام مثنوی شریف بی قید نام مصنف در وقع سخن ریخ و افتراز
خود را فهم کرد که ظاهر از این اشخاص بسوی مولانای روم متبادر شود و حالانکه این مصنفات
دیگر کسان هم دران داخل نموده احتجاج بینما بد و در اصل مثنوی بسیار اشعار موجود نیستند
و معلوم ست که اشعار که دیگر کسان نیز داخل کرده و با وجود تسلیم در فضائل حضرت امیر علیه الرضوان
هر چه گفته شود جز آنکه یهود و نصاری در عزیر و عیسی گفتند همه حق ست و بجاست و ریبی
و ریبتی ندارد چنانچه ملا جامی علیه الرحمة فرموده است ــ مثنوی مولوی معنوی ** هست قرآن در زبان پهلوی ** لیکن یار ا شما درینمقام از مثنوی شریف جنگ بر
تاویل ست نه تنزیل که معنی مولانا فهمیده بر شیخین تفضیل مید مید ها و اگر مولاست جای
جنگ نیست ** معنیش دریاب جای جنگ نیست ** و درینمقام تنبیهی میکنم که اکثر نافهمها
گوشمال بواجبی خواهد یافت آنکه در مثنوی مولوی معنوی و خمسه نظامی و خمسه جامی و دیوان
شمس تبریز و بو علی قلندر و حافظ و سعدی و خسرو و فریدالدین عطار و دیگر صاحبدلان
علیهم الرضوان بلکه در کتب صحاح احادیث و تفاسیر و تواریخ و سیر نیز تحریف و تضعیف های
بسیار در زمان بعض سلاطین از غلبه مخالفان مذهب اهل سنت و الجماعت واقع شده اند
و کاتبان مقرر بودند تا اینهم در بعض شهرها که بخط ولایت خوشخط مطلا و مذهب نموده الواح
مجدول کرده و دران اشعار و مثنویات و روایات و الفاظ و حواشی موافق مذهب خود و آل
خارج نموده بکم قیمت فروخته باشند و نسخه کتب قدیم نویسند و تصحیح اغلاط کنند تا فرید اعتقاد
صحت آن باشند جا بجا تحف و هدایا فرستاده باشند که آخر رفته رفته بر آن معاملین باطل
و اهل الحاد ... تفضیل و غیره اختلاف را تغییر ملت خواهد بود و کار مخالفان مذهب رواج خواهد
یافت چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی و مولوی عبدالعزیز رحمهما الله تعالی در شروح احادیث
و تحفه اثنا عشریه و غیره این معنی را هرچه تمامتر بطول و بسط شرح کرده اند و تصریح نموده که مجرد
دیدن اینچنین اشعار و مثنویات و روایات و قصص و حکایات عمل بدان نباید کرد و اعتقاد

[illegible] تاویل شده و حق ... کسان معنی قرآن را تاویل کرده و تبدیل نموده ... چنانکه ... اتفاق [illegible]

نباید داشت و تصدیق نباید فرمود و صحیح نباید دانست تا تصحیح آن از همه شروح
نشده باشند و این روایات و احادیث چون به نسخه قدیمه نموده شود و بر کتاب و سنت و عقائد
دین که روایات اهل یقین و اساطین مذهب عرض کرده موافقت بجوید و مطابقت نیابد
و بسیار اند از علما صاحب تصانیف طویله کتب مشهوره اند اما در مذهب ایشان خلل و
اختلال راه یافته یا اشتراک اسمی واقع شده و در روایات ایشان در کتب اهلسنت و جماعت
موجود و کتب مصنفه متداوله در دست خواص و عوام مشهور از منقولات و معمولات
اینچنین حضرات اجتناب واجب و کمال تحری و تفتیش و تردد در کار است که در اینها تفریق
کردن کار هر علما و جاهلان نیست چنانچه ابوجعفر طوسی شیعی و ابوجعفر فقیه سنی و ابوجعفر را امام
اعظم لقب کرده اند و سید شریف شیعی مرتضی ... و سید شریف علامه سنی و شریف
مرتضی را سید سند لقب کرده اند و مالک مجتهد مذهب شیعه صاحب کتاب السر و مختصر در
مذهب امامیه و مالک مجتهد سنی صاحب موطا و همین اشتراک اسمی سبب مغالطه صاحب هدایه
... گردید که نسبت حلت متعه و وطی فی الدبر با زوجه و مملوک بسوی امام مالک
مجتهد کرده شد و ابن جریر ابن رستم آملی شیعی صاحب کتاب الایضاح و کتاب المسترشد
فی الامامه که باشتراک اسمی با ابن جریر ابن غالب طبری سنی در اکثر روایت حدیث
... شریف مرتضی علم الهدی شیعی اکثر احادیث را در جامع
نقل کرده تا تحقیق اصلیت این احادیث کند و صحت اسانید را دریابد بسبب اجل
... اتفاقات تصحیح نشده اکثر آنها احادیث ... اهل سنت از آن کتاب ناقل شده در
کتب خود نقل نمودند و حال دیلمی و ابن عساکر نیز همچنین است که احادیث ضعیفه و موضوعه
... اسانید صحاح و حسان در جامع خود ها ضبط کردند باراده تفریق و تصحیح مثل
... ناگهان ... این انجام نداد بعضی از آن ابن جوزی در موضوعات خود
تفریق کرده و سخاوی در مقاصد تفریق کرده باقی بحال خود ماندند و در کتب اهلسنت بسبب اعتماد
بر این علما و محدثین بلا تفریق و امتیاز مندرج شدند و حال در منثور جلال الدین سیوطی
نیز ... و ابن ادریس حلی حضرت امام شافعی و دیگر شاعر شیعی که اکثر مناظره مسائل د

وشعرهایش بنام امام شافعی بسبب اشتراک کنیت شهرت یافته چنانچه حاکم مناظره ابن
ابن ادریس شیعی را با امام محمد در وطی فی الدبر نسبت بشافعی ابن ادریس کرده در مغالطه افتاده
همچنین ابو حنیفه نادر سید شیعی و محمد بن حسن شیعی سمی امام ابو حنیفه و امام محمد بن حسن شیبانی
نیز گذشته اند چنانکه در لسان المیزان مذکور است و یکی ابو حنیفه خارجی مرجیه بصری فقیه
نیز گذشته که در زمان هارون رشید با اتباع خویش قتل کرده شد بنا بر اتهام رفض پیر امام
جعفر صادق رضی الله عنه و علی آبائه و علیه السلام و مثل این تشویشات در اسماء الرجال
والکتب بسیار واقع شده اند و بسیار است که اشعار و غزلیات و مثنویات شیعیان و متصوفان
ولامذهبان و دهریان مثل علی حزین و نور العین واقف و قتیل و آملی صاحب نان و
حلوا که چه سبزه زبانها میکنند و کلمات مرغن چاوبیده بر نمی آرند و حاشیه فروهی برند و مثل
علی ابن ابیطالب قیروانی که دیوان عربی وی الآن بدیوان حضرت امیر المومنین
علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه مشهور است با اشعار و قصائد و مثنویات دواوین
حضرات صوفیه کرام علیهم الرضوان خبط و ربط نموده یکجا کرده اند بسیار صاحب فهم
وفراست و علم و درایت باید صاحب مذهب حنفیه و متبحر علم معانی و بلاغت و عروض
تا تفریق کرده مسکه از جغرات و آب حیات از ظلمات و چشمه خور از منبع و جوهر از تیغ و صمغ و شب
از گل و خار از گل بر آرد از این سبب نزد عقلاء و علماء از شعر و سخن مقام استناد و محل
نازش و غرور نمیتوان شد بعذری کافی ست مانع را که این شعر در کتاب دیگری یا سهو یا
تحریف و تضعیف نموده اند که برابر اشعار قصیده و مثنویات روات ثقات مثل اساتذه
بخاری و مسلم مقرر نموده اند آنچه حضرات صوفیه کرام علیهم الرضوان در کتب خود تعریف
و توصیف و تبجیل و احترام و فضائل حضرت سلطان هدایت شاه ولایت ابو الطریقه
نوشته اند حق و بجاست و فی الواقع همچنین است بلکه زیاده از ان می پندارم لیکن این امور
تفضیل شیخین لازم نمی آید این قاعده خوب یاد دارد **قوله** از مجمع المعانی بدانکه ایثار مقام
صدیق است **اقول** در کیمیای سعادت امام محمد غزالی علیه الرحمة مسطور است در پیدا
کردن فضل ثواب ایثار که موسی گفت علیه السلام یا رب منزلت محمد مصطفی صلی الله علیه

وسلم من بنما گفت طاقت آن نداری لیکن از درجات او یکی بتو نمایم چون نمودیم آن بود
که از عظمت و نور آن مدهوش شوی گفت بارخدایا این بچه یافت گفت بایثار الخ پس ای
محبوب مقام ایثار سهل انگاشته که از آن موسی مدهوش شود متعجب گردد همین معنی است
که علمای امتی کانبیای بنی اسرائیل فرموده **قوله** از بحر المعانی پس ای محبوب مقام فتوت
جامع است مرجمیع معانی ایثار وجود و سخا و دیگر اوصاف را الخ **اقول** ای محبوب همین جا
گفته ام که حضرت شاه ولایت سلطان هدایت امیر المومنین علی علیه الرضوان در زمان
خود منفرد بود در عهد خلافت و جامع کمالات و افضل زمان و خیر ناس و قطب عصر و
آن مقام جمعیت که در بحر المعانی بیان فرمود فی الحقیقة که چنین بوده است اما در زمان خلا
خود و مقصود صاحب بحر المعانی همین است چرا که قطب یکی باشد منفرد در زمان خود جامع
اوصاف ولایت و در زمان خلافت خود هر خلیفه قطب وقت بودند منفرد در زمان جامع اوصاف
کمالات و ولایت و یکتای روزگار ای محبوب در فتوحات مکی ندیده که شیخ اکبر محی الدین
عربی قدس سره چه میفرماید در جلد ثانی در باب هفتاد و سوم مذکور است ولکن الاقطاب المصطلح
علی ان یکون هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد وهو الغوث ایضا وهو من المقربین وهو سید
الجماعة فی زمانه ومنهم من یکون ظاهر الحکم ویحوز الخلافة الظاهرة کما حاز الخلافة الباطنة من جهة
المقام کابی بکر وعمر وعثمان وعلی والحسن ومعاویة بن یزید وعمر بن عبد العزیز والمتوکل
ومنهم من له الخلافة الباطنة خاصة ولا حکم له فی الظاهر کاحمد بن هارون الرشید وکابی یزید البسطامی
واکثر الاقطاب لا حکم لهم فی الظاهر ومنهم الائمة رضی الله عنهم لا یزیدون فی کل زمان علی
اثنین لا ثالث لهما الواحد عبد الرب والآخر عبد الملک والقطب عبد الله قال تعالی وانه
لما قام عبد الله یعنی محمدا صلی الله علیه وسلم فالاقطاب کلهم عبد الله والائمة فی کل زمان
عبد الملک وعبد الرب وهما اللذان یخلفان القطب اذا مات وهما للقطب بمنزلة الوزیرین
الواحد منهم مقصور علی مشاهدة عالم الملکوت والآخر مع عالم الملک **ترجمه** ولیکن قطب
اصطلاحی در زمره صوفیان بنا بر آنکه قطب نام نهاده شود نیست مگر در الشان در زمان خود مگر
شخص همان غوث است و همان از مقربین است و همان سید الجماعة است در زمان خود

و در سطر پیشتر شیخ جماعت منفرد زمانه نیز نوشته است و بعضی از ایشان را حکم ظاهر
یعنی تسلط بر خلق نیز میشود و گرد آورنده است خلافت ظاهر را چنانچه گرد آورنده است خلافت
باطنه را از جهت مقام مثل ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبد
العزیز و متوکل خلیفه از خلفاء عباسی و بعضی ایشان را خلافت باطنه مخصوص است و حکم
ظاهر نیست مثل احمد بن هارون الرشید و ابویزید بسطامی و اکثر اقطاب که حکم ظاهر ندارند
و بعضی از اولیاء امامان اند در زمانی که نامیده میشوند بر عبد و هر که اقطاب ایشان نیست یکی از ایشان
عبد الرب است و دیگر عبد الملک و قطب عبد الله چنانکه فرمود خدای تعالی هرگاه که نام شد
با مر حق عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پس اقطاب همه عبد الله اند و امامین همیشه
خود عبد الملک و عبد الرب اند در جهان دو امام یکی از آن خلیفه شود چون قطب بمیرد و امامان
دو امام برای قطب بمنزله دو وزیر اند یکی از ایشان بر قوت مشاهده عالم ملکوت میکند و
دیگری عالم ملکوت با عالم شهادت هر دو مشاهده میکند ... ...
... در بیان کتاب در باب ... در معرفت منازل قطب و امامین ...
محمد صلی الله علیه وسلم عبد الجامع فان القطب الاول له اسم مخصوص زائد علی الاسم العام الذی
هو عبد الله و کان القطب فی زمان النبوة و قطعت الولایة فی زمان شریعة محمد صلی الله
علیه وسلم و کذلک الامامان لکل واحد منهما اسم مخصوص ینادی به کل امام فی وقته فمنهما الامام
الایسر عبد الملک و الامام الایمن عبد الرب و هما للقطب وزیران فکان ابوبکر یسمی الله عنه
عبد الملک و عمر عبد ربه فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم الی ان مات صلی الله علیه
وسلم فسمی ابوبکر عبد الله و سمی عمر عبد الملک و سمی امام الذی ورث مقام عمر عبد ربه پس
محمد صلی الله علیه وسلم عبد الجامع بود و هر قطب را اسمی مخصوص سوای عبد الله نیز میباشد
و عبد الله اسم عام هر قطب است چنانچه ذکر یافت برابر است که آن قطب نبی باشد در زمان
نبوت خود یا ولی باشد در زمان شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم همچنین هر دو امام که
برای ایشان اسمی مخصوص سوای اسم عام عبد الملک و عبد الرب دیگر نیز میباشد و امام یسار
عبد الملک نام داشته و عبد الرب است و این هر دو امام برای آن قطب دو وزیر اند یعنی

وبسیاری پس بود ابوبکر عبدالملک امام الیسیر برای محمد صلی الله علیه وسلم که قطب زمان نبوت
خود بود و عمر عبدالرب در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آنکه وفات یافت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم پس ابوبکر نام داشته شد عبدالله یعنی قطب زمان خود شد و نام داشته شد
عمر عبدالملک وزیر و امام الیسیر ابوبکر و نام داشته شد کسیکه وزن کرده شد در مقام عمر
عبدالرب وزیر یعنی امام امین ابوبکر قطب حق رضی الله عنه در پیجا تکمله ارشاد نمایم که
شیخ اکبر محی الدین عربی اگرچه اسم مبارک وزیر یعنی امام عبدالرب بصرح بیان نفرمود
لیکن بکنایت کسیکه وزن کرده شد بمقام عمر حضرت عثمان ذی النورین رضی الله عنه را
متعین فرمود چراکه در حدیث شریف هست که خود رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم یک صحابی
در زمان پیغامبر و یا دیدند که میزانی از آسمان فرود آمد و دران وزن کرده شدند پیغامبر
علیه السلام و ابوبکر پس پیغامبر راجح آمد و ابوبکر با عمر پس ابوبکر راجح آمد و عمر با عثمان پس عمر
راجح آمد و بعد ازان میزان بسوی آسمان برخاست از حدیث شریف ظاهر شد که حضرت
عثمان بجای عمر وزن کرده شده بودند وزیر یعنی عبدالرب در زمان قطبیت ابوبکر صدیق
قائم شدند و همین باشارت میکند شیخ که الذی وزن بمقام عمر یعنی کسیکه وزن کرده شده
مقام عمر و خلافت بعد عمر نیز دلالت دارد چنانچه آینده پیدا نماید و لا یزال الامر علی ذلک الی الیوم
القیامة یعنی همیشه تا قیامت همچنین جاری خواهد ماند پس فارس مضمار فراست را درین
خلافت نبوت تا بحضرت امامین علی حیدرها علیهما السلام عثمان تفطن در دست آمدن میتواند
ثم باشارات التعیین بها لامعنی شعر حضرت فرید الدین عطار قدس سره از منطق الطیر

صدر دین صدیق اکبر قطب حق	در همه چیز از همه برده سبق	خوشتر فهمیده باشی وزنه

پیشتر مثل طوطی کلمه گو و قرآن خوان بودی خصوصا مصرع ثانی را و گرنه هرگز داخل کتاب نمی
کردی و در مقام دیگر در جلد ثانی شیخ محی الدین عربی میفرماید مثل ابی بکر الصدیق رضی الله
عنه ما اسن الاعرف انظر فقط علیه بما کان علیه فی باطنه من المعرفة شئ لقوة الایمان بصاحب رسول
الله صلی الله علیه وسلم و ذهلت الجماعة فقالوا ما حکی عنهم الا الصدیق فان الله وفقه اظهار
القوة التی اعطاه لیکون اهله دون الجماعة للامامة والتقدم والامام لا بد ان یکون صاحبا و لا یکون

سکراناً فقامت له تلک القوة فی الدلالة علی ان الله قد جعله مقدم الجماعة فی الخلافة
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امته کالمعجزة للنبی صلی الله علیه وسلم فی الدلالة علی
نبوته فلم یتقدم ولا حصل الامر الا له عن طوع من الجماعة وکره من الآخرین وذلک لیس نقصا
فی امامته کراهة من کره فان ذلک هو المقام الالهی والله تعالی یقول ولله یسجد من فی
السموات ومن فی الارض طوعا وکرها واذا کان للخالق الذی بیده ملکوت السموات والارض یسجد له
کرها فکیف حال خلیفته ونائبه فی خلقه وهم الرسل فکیف حال ابی بکر وغیره ولا بد من طائع وکاره
وکذلک عمر وعثمان وعلی والحسن رضی الله عنهم اجمعین ترجمه مثل ابوبکر صدیق رضی الله عنه
امرش اعرف که ناپیدا ماند بروی هر کسی را آنچه بود بروی در باطن وی از معرفت چیزی در زمان
پیغامبر بسبب کمال قوت وحفظ مراتب ومعالی ظرفی وی مگر روز وفات سرور کائنات که جماعه
صحابه در تزلزل وغفلت آمدند وگفتند آنچه مرو نیست از ایشان مگر صدیق اکبر پس بخشید
خدا تعالی توفیق داد وی را برای اظهار قوت باطنیه که عطا کرده بود او را بسبب بودن
وی اهل آن قوت سوای دیگر جماعه برای امامت وتقدم بر جمیع وامام بود درست که بیدار
باشند بعض احوال پس قائم شد این قوت وی دلیل کرامت برای وی بر آنکه الله تعالی
حقیق گردانید او را مقدم جماعت در خلافت از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در امت وی
صلی الله علیه وسلم چون معجزه پیغامبر علیه السلام دلیل نبوت وی پس مقدم نشد کسی بر وی
ونه حاصل شد این امر خلافت مگر صدیق را از رغبت واطاعت جماعه اصحاب وکراهت دیگران
واین کراهت سبب نقصان در خلافت وامامت وی نیست چرا که این مقام طوع وکره مقام الهی است وخدا
تعالی میفرماید در کلام مجید خود که برای خدا سجده میکند هر که در آسمان وزمین است برغبت وکراهت
وچون پروردگار خالق ارض وسموات را سجده بکراهت باشد پس چگونه باشد حال خلیفه حق و
نائب حق در خلق که رسولان وی اند پس چگونه باشد حال ابوبکر وغیره وضروریست برای وی که
مطیع وکاره باشند وهمچنین است حال عمر وعثمان وعلی وحسن رضی الله عنهم پس المحجوب اگر از
قطبیت وخلافت وامامت وافضلیت حضرت قطب ربانی نقل سبحانی خلیفة الله وخلیفة
رسول الله فی الارض ابوبکر صدیق رضی الله عنه نکاره است هیچ جای تعجب نیست وما سنیان

بفضل الهی بطوع و رغبت بدل و جان گرویده ایم و ایمان آورده ایم الحمد لله علی ذلک
و حضرت مخدوم الملک شرف الدین احمد یحیی منیری قدس الله سره العزیز در شرح آداب المریدین
میفرماید که فوقیت ابوبکر بر همه خلق بدان بود که ساکن شده بود در دل وی نه بمعنی که ظاهر شد از حال
وی بعد از وفات پیغامبر صلی الله علیه و سلم آنچه ظاهر نشد از حال دیگران از صحابه رضی الله عنهم
تا آنکه گویند آنروز بیست و سه هزار صحابه بوده اند **قوله** از بحر المعانی من لا فتوة له لا ولایة له و
من لا ولایة له لا نبوة له **اقول** ای محجوب چون مقدمه قائم کردی که هر کرا فتوت نیست ولایت
نیست پس این را نیز خیال کن که چون کسی را ولایت حاصل شد یقینی فتوت وی را باشد و آنچه
احوال این اصحاب ثلثه از ولایت و کمال دریافتی اینهم دانستی که ایشان مرتبه فتوت را طی کرده
بمقام ولایت رسیده اند چه اگر فتوت نبودی اولیا نشدندی چیزی منافی مطلب ما نیست و آنچه
من میگویم یقین که تو از ان منکر گردی که صدیقیت بالاتر از مرتبه ولایت است هر ولی صدیق نباشد
و هر صدیق ولی باشد پس اگر مقام فتوت در هر ولی موجود باشد مقام صدیقیت خاصان را بود
ای محجوب ندانی که معاذ الله این بحث ما در حضرت امیر علیه الرضوان است که حضرت صدیق مانند
خود بود نه صرف بیان علو مرتبه صدیقیت ایشان بلکه دیگر قباحت لازم آید که هر ولی بدون فتوت ولی
شدن نتوانند چون ولی شد یقینی بمقام فتوت رسید من لا فتوة له لا ولایة له و چون
بمقام فتوت رسید پس ایثار و جود و سخا گردید که مقام فتوت بقول بحر المعانی جامع است مر جمیع
معانی ایثار و جود و سخا و دیگر اوصاف را پس هر ولی مساوی حضرت امیر علیه الرضوان گردید و مقدمه
دیگر که هر کرا ولایت نیست نبوت نیست راست است لیکن ولایت دو قسم میباشد یکی مرتبه
صدیقیت و دوم ما تحت مرتبه صدیقیت پس هر ولی که مرتبه صدیقیت ندارد بکار نبوت نباشد و هر ولی که
مقام صدیقیت پیدا کرد بکار نبوت شد که بعد از صدیقیت مرتبه نبوت است و ولایت صرف از نبوت در مرتبه چهارم افتاده
است چنانچه خدا تعالی فرموده است من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین مرتبه صالحین که مرتبه
ولایت است بالاتر از ان مرتبه شهادت است و مرتبه صدیقیت بالاتر از مرتبه شهادت است و بعد
از ان مرتبه نبوت است پس هر ولی را بدون طی کردن مرتبه شهادت و صدیقیت مرتبه نبوت نباشد و من لا صدیقیة
له لا نبوة له بعد پیغامبر آخر الزمان ختم المرسلین نبوت بند شد و حد مقام تا صدیقیت ماند و مرتبه صدیقیت

و مرتبه صدیقیت است و مشاهده صدیق مقارن مشاهده پیغامبرست و مشاهده شهدا ر
مقارن مشاهده صدیق است و مشاهده اولیا مقارن مشاهده شهدا است پس ای محبوب
چون نبوت ختم شد لاجرم حاجت به نائب پیغمبر شد که مشاهده و معامله وی مقارن مشاهدات
و معاملات پیغامبر باشد و آن صدیق است و اینجا صرف از ولایت کار نمیکشاید تا صدیق
زمانه خود نباشد چنانچه مخدوم شرف الدین بهاری در هیجده مکتوب خود که بشیخ عمر کاکوی انگلوی
رقم فرموده است می فرماید که مثال پیغامبران مثال طبیبان است و مثال خلق مثال بیماران
و مثال قرآن مثال خزانه داروها ست قوله تعالی وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة و شرح
معجونها و شربتهای بیماری مختلف است قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء یعنی آنچه خلق را
می باید هیچ چیز نیست که در قرآن یاد نکرده ام اما تا کسی براه دین نرفته باشد و بحقیقت کار بینا نشده
نداند براه خداوند عز و جل رفتن ای برادر عجب کاریست بدل توان رفت و دل را سعادت
و شقاوت و مرضی و صحتی و داروئی هست که طبیبان دل دانند و آن پیغامبران اند و بعد ایشان علمای
آخرت که میراث داران علم پیغامبران اند و در پیغامبری امروز بخاتم النبیین مهر شده لابد مرا و ترا
و امثال ما را اینجا اهم مهمات است که خدمت کفش صدیقی کنم که براه خداوند رفته است و به حقیقت
کار بینا شده و طبیب بیماری دل گشته ای محبوب اینجا ضرورت صدیق بعد پیغامبر دانستی و از حالات
باطن وی خوب آگاه شدی قوله کما قال علیه السلام لا فتی الا علی پس همه شاهدان را جرعه از
دریای فتوت علی کرم الله وجهه رسید اقول ای محبوب مگر صحابه خصوصاً اصحاب ثلثه را که خود
از ولایت و فتوت خاصه جناب فلک رکاب حضرت نبوت که خزینه عامره اشیاء جود و سخا و فتوت است
رسیده است و هر که بسلسله عالیه حضرت امیر علیه الرضوان است او را فتوت از حضرت امیر رسیده از سلسله
حضرت طیفور شامی و حضرات نقشبند و پیران قلندریه و مداریه نیکو ظاهر است و در حدیث شریف آمده است
که حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود اول من یعانقه الحق و فی روایة و یصافحه
یوم القیامة عمر اول کسیکه حق تعالی با وی معانقه کند و مصافحه فرماید در قیامت عمر است و اول کسیکه
داخل جنت شود صدیق است پس اگر این فتیان را واسطه فتوت و ولایت حضرت امیر علیه الرضوان
بودی اول حق تعالی با حضرت امیر علیه الرضوان معانقه کردی و اول در جنت امیر علیه الرضوان

داخل شده نمی بعد از ان صدیق و عمر حال آنکه حضرت امیر علیه الرضوان در حدیث شریف خود
فرموده است که ابو بکر و عمر در جنت داخل شده باشند و من با معاویه در موقف حساب پیش
حق ایستاده باشم از همین جا بدان که این اصحاب او اسطه وصول حضرت نور نبوت بوده صلی الله
علیه و آله و صحبه و سلم ظاهر اپر الفاظ ای محبوب المحبوب از کتاب بحر المعانی متعجب و مغرور و مسرور
و فریفته شده و از رکاکت و معانی و تحقیقات آن بی خبر و کتب دیگر ندیده تا هوش و گوش تو
درست شود و ایمان تقلیدی دفع شده جمال ایمان تحقیقی رو نماید و این حاصل نشود مگر بدیدن
معارضات که با وجود اعتراضات و مخالفت شان در امور همه را دفع کرده و از مشاجرات اصحاب
دیگر گذشته ایمان تحقیقی آورده ایم با آشنایان قابل تحسین هستیم چنانچه به مقام فتوت از تذکرة
الاولیا حکایتی یاد آمد باین شرط میگویم که زنهار از مصنف تذکرة الاولیا که از مشایخ کبار
اند بد دل نشوی و از ان بزرگ رو گردان نشوی و از حضرت امیر علیه الرضوان هم خدشه در
دل نیاری و از سوء عقیده با بزرگان دور باشی و آن اینکه شیخ ابو بکر کتانی رحمة الله علیه که عارف
کامل و صاحب تصانیف عمده و چراغ حرم بود و در علم حقائق صحبت با جنید و ابو سعید خراز و
نوری داشت و مجاهد و ریاضات و مجاهدات بسیار از و نقل کرده اند میگوید که مرا اندک غباری بود
با امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نه بجهت چیزی دیگر بلکه بجهت آنکه رسول علیه السلام فرمود لا فتی الا
علی شرط فتوت بودی که اگرچه معاویه بر باطل بود و او بر حق کار بوی باز گذاشتی تا چندان خون ریخته نشدی
و گفت میان مروه و صفا خانه داشتم و شبی در آنجا محمد مصطفی علیه السلام را بخواب بدیدم با یاران او
رضی الله عنهم که در آمدی و مرا در کنار گرفتی پس اشارت کردی با بو بکر که او کیست گفتم ابو بکر پس بعمر
اشارت کرد که او کیست گفتم عمر پس اشارت کرد بعثمان گفتم عثمان پس اشارت کرد بعلی من
شرم داشتم بسبب آن غبار پس سید عالم علیه السلام مرا بعلی رضی الله عنه برادری داد تا یکدیگر
در کنار گرفتیم پس ایشان برفتند من و علی بماندیم مرتضی علی رضی الله عنه مرا گفت بیا تا بکوه ابو قبیس
رویم بسر کوه رفتیم و نظاره کعبه کردیم چون بیدار شدیم خود را بر کوه ابو قبیس دیدیم ذره غبار آن در دل
من نمانده بود پس المحبوب شیخ ابو بکر کتانی چند سال از صاحب بحر المعانی مقدم است جواب این
شبهه که فتوت باطنی رسول مقبول دفع شد بر مصنف این کتاب لازم بود که باب ولی چنین فرماید

ویک ولی چنان شبهه دارد و ای محبوب ترا لازم است که از سوء عقیده خود که با اصحاب داشته
باشی توبه نمائی و عقیده را مثل سلف صالح صاف و پاک کن که رسول الله صلی الله علیه
وسلم برای توبه برادری دادن با اصحاب تشریف نخواهند آورد و در رفع شبهه و اینهمه ترا حاجت
بقوت باطنی رسول مقبول نیست که همچون شیخ ابوبکر کتانی نیستی رح تا که با شیخم که الله نیه
مانیز کنند خود بخود موجب نکال آخرت خواهد بود قوله از بحر المعانی بدان ای محبوب
که حضرت رسالت علیه السلام رمزی دیگر فرموده و گفته که من احب ان یحیی بحیاتی ویموت
بموتی الخ اقول ای محبوب هرگز سوی امتناع محبت و مودت حضرات طیبات اهلبیت
و ذریت طاهرین پیغامبر کسی نمیکند چندانکه خواهی بخیز اوراسخ شو ولیکن مسئله تفضیل شیخین
را یاد دار و فراموش نکنی که محبت و مودت سبب تفضیل نمیگردد و تفضیل سبب تنقیص نیست
چنانچه آینده خواهی دانست ای محبوب بدانکه محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم رمزی دیگر
فرموده که شنیده در حق اصحاب من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم و ای محبوب
رمزی دیگر بشنو که حضرت رسالت فرموده است اذا رأیتم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله
علیکم علی شرکم و اذاکم و رمزی دیگر فرموده که لا تسبوا اصحابی فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة و
الناس اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا یعنی سب نکنید اصحاب مارا و هرکه سب کند صحابه
را پس بروی است لعنت خدا و فرشتگان و تمام خلق و نه قبول کند از وی خدا تعالی هیچ عبادت
مالی و بدنی را از نوافل و فرائض قاضی عیاض رح در شفا فی تعریف حقوق المصطفی از عبدالله بن
مغفل آورده رضی الله عنه ای محبوب رمزی دیگر بشنو که معنی سب اصحاب فقط دشنام دادن نیست
معاذ الله منها بلکه معنی آن سخن درشت گفتن و طعن و طنز و تعریض کردن و الفاظ ثقیل گفتن نیز آمده
است ازین هم پرهیز باید کرد با دل صاف نه منافقانه که دل مغبر و معمور از بغض و کین و کدورت باشد
زبان بند چه بغض و کین با احد من المسلمین در غیر حقوق شرعیه جائز نیست چه جا یکه اصحاب رضی
الله عنهم اجمعین چنانچه در پاره شانزدهم صحیح بخاری شریف در باب تسمیه اهل بدر حدیث
ابوالیمان در طلب و تقسیم از باغ فدک غنیمت بنی نضیر و غیرها آنچه مخاصمت با خود با درحضرت
امیر و عباس واقع شد عبارت حدیث شریف است که هما یختصمان فی الذی افاء الله علی رسوله

من بنی النضیر فاستبّ علی وعباس فقال الرهط یا امیر المؤمنین اقض بینهما وارح احدهما من الآخر فقال عمر
اتئدوا یعنی درآمدند خانهٔ عمر علی وعباس با قومی دیگر از کبرای اصحاب پس حضرت عباس گفت یا
امیر المؤمنین حکم قضا کن درمیان ما و آن هردو مخاصمت میکردند باخود در تقسیم آنچه عطا کرده بود خدا تعالی
رسول خود را از مال غنیمت بنی نضیر قوم یهود پس ازین حضرت عمر سب کردند علی وعباس باخود یکی بدیگری پس قوم
گفتند یا امیر المؤمنین فیصله کن درمیان این هردو جدا کن و راحت ده یکی را از دیگری پس حضرت عمر فرمود که
ساکن باشید شما همه بزرگوار و فیصله فرمود آن قضیه را و تمام آن قضیه ثم معاذ الله که اینجا در حدیث
فاستبّ علی وعباس مراد دشنام باشد حاشا جنابهم ثم حاشا جنابهم عن ذلک بلکه سخنها
درشت و سخت و طعن و طنز بودند کما قال فی شرح خیر البخاری جزاه الله عنا بهذا خیر الجزاء ارد
فی روایة قال العباس یا امیر المؤمنین اقض بینی وبین الظالم استبّا یعنی در روایتی آمده است
که گفت عباس ای امیر المؤمنین حکم قضا کن درمیان من و درمیان این ظالم باخود ها سب کردند
المحبوب بدانکه در بحر المعانی مصنف آن هر چه اوصاف حضرت امیر علیه الرضوان از ذات طاهرین [illegible]
وی بیان فرموده همه مناقب و مآثر وی بر حق و درست و بجا است و بدان اگر تو دیده باشی [illegible]
المحبوب دیده باشی که آیا در جایی از آنهم نوشته است که افضل البشر بعد الانبیاء امیر علی ثم فلان ثم فلان
و مسئله التفضیل شیخین را که از صدها سال همه بیست تردید کرده است پس این مناقب و مآثر بجای
خود درست و آن مسئله تفضیل شیخین بجای خود و ظن تفضیل تو فاسد و بازار تفضیلیان کاسد
المحبوب بدانکه بسبب وقوع فتنه در زمان حضرت امیر علیه الرضوان و مخالفت اشخاص با جناب
وی رضی الله عنه در جمع و تالیف مناقب و مآثر انجناب صحابه و تابعین کوشش بلیغ فرمودند
و مجاهده باللسان شدند چنانچه حضرت عبد الله بن عمر از مناسک سر بعض خوارج نیز شکست و
لیکن فضائل و مناقب و مآثر دیگر اصحاب اولی الالباب در کتب و مجلدات آن مستحق جمع و سهو
شدت نمی تواند **قوله** از بحر المعانی نگویی المحبوب که در مناقب علی کرم الله وجهه کوشش بلیغ
میکنند که در هندوستان هر که دو بار نام علی کرم الله وجهه میگیرد او را رافضی میگویند والله مناقب او
که مشاهده کرده ام بر زبان آرم جمال آفتاب را شعاعی نماند **اقول** نگویی ای محبوب که در مناقب
اصحاب ثلثه والفضل بینهم علی ترتیب الخلافة خصوصا تفضیل شیخین رضی الله عنهم اجمعین ٭

اکثر عمش بلیغ میکنم که درین دیارها هر که قائل تفضیل شیخین میشود و تفضیل علی بر ترتیب الخلافت بیان
میکند او را خارجی میگویند و انچه دلائل تفضیل شیخین و مناقب اصحاب ثلاثه دیده ام بر
زبان آریم همه شیعان سنی شمار آبروی نماند و کواکب پاره را تیره تر گرداند چنانچه حضرت سلطان
المشائخ نظام الدین اولیا پیران پیر مصنف بحر المعانی در ملفوظات خود میفرماید که حضرت
صدیق اکبر فاضلترین جمله یاران پیغمبر بود و نام امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله عنه بر قرص
آفتاب نوشته اند آن زمانیکه آفتاب بر بام کعبه میرسد از انجا میگذرد و چنانچه فرشتگان
بنام امیر المؤمنین ابوبکر صدیق سوگند میخورند انگاه از انجا میگذرد و در حدیث شریف است
که حسنات عمر چون ستارگان آسمان است پرسیدند یا رسول الله پس حسنات صدیق چیست
فرمود که جمله حسنات عمر یک حسنه صدیق است و در ملفوظات حضرت فرید گنج شکر پیران پیر
مصنف بحر المعانی راحت القلوب مولفه حضرت سلطان المشائخ سلطان الاولیا
شیخ نظام الدین دهلوی قدس الله سره و شیخ عبد اللطیف در شرح مثنوی مولوی روم قدس سرهما

سبب شدن گستاخی کسوف آفتاب		[illegible] ازالی ترجمه راحت [illegible] باب	در [illegible] شیعه [illegible]

مطلب بیست و [illegible] چهارم در ادب نوشته [illegible] بزرگ [illegible] انجا [illegible]
القلوب انیست که وقتی حضرت عمر در حظیره نشسته بود و خرقه مبارک خود در انجا میکند و پشت مبارک
او بجانب آفتاب بود بر پشت مبارک گرم شتافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روی پس کرده
بجانب آفتاب بغضب دید فرشتگان را فرمان شد که نور از آفتاب بستانید چرا باشد که بسوی
عمر بغضب دید که موافق حال او نباشد پس فرشتگان بحکم فرمان نور آفتاب بستدند جمله جهان
تاریک شد حضرت رسول علیه السلام آن روز در قید حیات بود از صدمه غمناک شد و فرمودند
مگر قیامت قائم شد که نور از آفتاب بستانند درین محل حضرت جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا
رسول الله قیامت قائم نشده است اما آفتاب بر پشت مبارک عمر تافته بود و عمر بجانب او
بنظر تیز دیده است ما نور از و بستدیم اگر عمر بخشید باز نور او را باز دهیم رسول علیه السلام امیر
المؤمنین عمر را طلبید و شفاعت کرد عمر خود گفت من بغضب دیده بودم اما بخشیدم و حال نور
آفتاب باز دادند جهان روشن شد پس انچه [illegible] عالم بیان [illegible]

و حالات ایشان بزبان پیران پیر صاحب بحر المعانی جمال آفتاب را شعاعی نماند کلمات
این قلزبان معرفت را ببین که در حسب بحر المعانی چها معترض شیخ میشود و در اخبار الاخیار مذکور
است که سید محمد ابن جعفر مکی مصنف بحر المعانی میفرماید که المحبوب از مقام قطبیت از
کل اولیا دو کس در مقام معشوقی رسیده اند مثال ایشان دیگری نرسیده آن دو شخص ای
محبوب کیانند یکی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و دوم شیخ نظام الدین اولیا بداونی
قدس الله سرهما و گفت که مرا خضر علیه السلام نیز در ملاقات فرمود که شیخ عبد القادر جیلانی
و شیخ نظام الدین اولیا بداونی در مقام معشوقی بوده اند پس از فرموده مصنف بحر المعانی نیکو
دانستی که علم و کمال این هر دو محبوبان از صاحب بحر المعانی بغایت درجه اند بود پس
با همان زیادتی علم و کمال و محبوبیت پیروی نظام الدین اولیا در ملفوظات خود قائل افضلیت
ابوبکر صدیق است رضی الله عنه چنانچه ذکر کردیم باقیماند حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی
غوث الصمدانی صاحب قدمی هذه علی رقبة کل ولی آنچه در غنیة الطالبین فرموده گوش
گذار میکنم بدانی المحبوب که غنیة الطالبین را نادانان میگویند که از تصنیف حضرت نیست
و من قریب دیده کتاب مذهب حنفی و شافعی و حنبلی در سند دارم که همه مصنفان این کتابها
تصنیف حضرت نوشته اند و در سندها شمرده قال الشیخ عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و
یعتقد اهل السنة ان امة محمد علیه السلام خیر الامم اجمعین و افضلهم اهل قرن النبی صلی الله
علیه وسلم و افضل اهل القرن اهل الحدیبیة و افضلهم اهل البدر و افضلهم الاربعون اهل دار
الخیزران و افضلهم العشرة المبشرة و افضل هؤلاء العشرة الابرار الخلفاء الراشدون الاخیار
و افضل الاربعة ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضی الله عنهم اجمعین گفت شیخ عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه اعتقاد دارند اهل سنت و الجماعت آنکه امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
بهترین امت های انبیاست و بهترین امت او اهل زمان پیغامبر یعنی اصحاب و بهترین اصحاب
اهل حدیبیه و بهترین اهل حدیبیه اهل بدر و بهترین اهل بدر چهل کس اهل دار خیزران و بهترین
آن چهل کس عشره مبشره و بهترین عشره مبشره خلفای راشدین ابرار و اخیار و بهترین این چهار
یار ابوبکر بعد از ان عمر بعد از ان عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هم در ان کتاب

مستطاب نجات دیگر فرموده است وخلافة الائمة الاربعة كانت باختيار الصحابة واتفاقهم
ورضاهم لفضل كل واحد منهم في عصره وزمانه على من سواه من الصحابة ولم يكن بالسيف و
القهر والغلبة والاخذ ممن هو افضل منه یعنی خلافت هر چهار یار بود باختیار صحابه واتفاق
ورضاء ایشان بر فضل هر واحد از ایشان در عهد و زمانه خود بر دیگران از صحابه و نبود
از سیف و جنگ و غلبه و زبردستی و غصب و قبض از آن که افضل بود و برای خلافت در زمره
اصحاب رضی الله عنهم و شاه ولی الله محدث دهلوی رحمة الله علیه در کتاب حجة الله البالغة
تالیف خود میفرماید وقد اجمع من یعتد به من الامة ان افضل الامة ابوبکر الصدیق ثم
عمر رضی الله عنهما وذلک لان امر النبوة له جناحان تلقی العلم عن الله تعالی وبثه فی الناس
اما التلقی من الله تعالی فلا یشرک النبی صلی الله علیه وسلم فی ذلک احد من امته فانما یتحقق بسیاسة
والتالیف ونحو ذلک ولا شک ان الشیخین رضی الله عنهما اکثر الامة فی هذه الامور فی زمان
النبی صلی الله علیه وسلم وبعده و بدرستیکه اجماع کرده‌اند کسانی که قول و فعل ایشان معتبر است
بعد بدانکه بهترین امت مرحومه ابوبکر صدیق است و بعد از ان عمر رضی الله عنهما چرا که امر نبوت
را دو بال است یکی استفاضه از حضرت حق تعالی بواسطه وحی باشد یا بی واسطه چنانکه در معراج
واقع شد و دیگری نشر کردن و رسانیدن آن فیوض در خلق پس قسم اول که استفاضه است
از خدا تعالی پس هیچ یکی از امت پیغامبر درین امر خاص شریک نیست مر آنحضرت را و قسم دوم
که نشر کردن و رسانیدن آن فیوض در خلق باشد پس متحقق نمی شود و کمال نمی پذیرد الا بتدابیر
امر که سبب سیاست است در معاد و معاش و بتالیف دادن یکی را با دیگری [illegible]
[illegible] از ضبط و جمع و اشاعت و تعلیم و ترغیب و تحریص و تحریض وغیره شک نیست
اندرین که حضرت شیخین رضی الله عنهما بیشتر امت بوده اند و نصیب وافر داشته اند درین
هر دو وصف و مثل این هر دو بوده هم در حضور پیغمبر و هم در عهد خلافت خود ها رضی الله عنهما و سید محمد
گیسو دراز خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی همپیره و همطریقه و همعصر سید محمد بن جعفر مکی [illegible]
و صاحب تصانیف و صاحب قوت و صاحب وجد و حالت و تعالی در تعریف [illegible] شده
حضرت امیر علیه الرضوان در اخبار الاخیار است که میر [illegible] در مسائل [illegible]

افتد من هیچ مباحثه نکنم بنا بر اتهام آنا بر مخلصان اصحاب وقتی اگر نجشی کرده ام بعد از
تاکید و سوگند عقیده من بدل راست است که افضل صحابه ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی
اند محبوب ندیدی که سید محمد گیسو دراز اگر وقتی رگ هاشمی را جوش داده است بعد از تاکید
و سوگند بسیار عقیده اهل سنت والجماعت در دل راست میداشت و رنجیدن هیچ
اعتراضی بعد وی وارد شدن نمی تواند قوله الا راقم التماس دارد که عبارت بالا بجنسه از کتاب
بحر المعانی است ولیکن بعد از این هر آنچه [illegible] در مناقب حضرت امیر علیه السلام موجود است
از فهم سنیان کم فهم بل از فهم اکثری علما [illegible] ظاهر ما هم بیرون است لهذا نمی نویسیم که شاید
سنیان کم فهم معاذ الله از حضرت مصنف که خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین چراغ دهلی اند علیهما الرحمة
سوء ظن پیدا کردند اقول حالا راقم التماس دارد که عبارات بالا بجنسها از کتب متقدمین
و سیرت سلف صالحین نوشته ام ولیکن بعد از این هر آنچه بهمین مقامات در مناقب و حالات
حضرات اصحاب ثلثه و فضائل ایشان بترتیب دیده ام موجود است از فهم شیعیان بعلم بل
از فهم اکثری از علما سنیان شیعه [illegible] بیرون است لهذا نمی نویسیم که شاید شیعیان بعلم را معاذ
الله از حضرات مصنفان این کتب که اکابر ما خود بوده اند و اولیا حق سوء ظن نسبت اصحاب
پیدا گردد و عجب که با خلیفه رسول سوء ظن دارد و امتناع سوء ظن با خلیفه نصیر الدین چراغ
[illegible] آنچه از فهم سنیان این شیعه بعلم شکوه دارد چه نویسیم که کم فهمی بلکه بی علمی کدام کس
[illegible] که حضرت امیر علیه الرضوان [illegible] از یک وسیه و پاو آثار از بیت آثار در بنا قاعده تفضیل
تصور کرده بود نعوذ بالله من ذلک الفهم و اول دلائل و اقوم اقوال درین قبیل قول آنست که حضرت
صاحب سجاده پاکان قصبه پهلواری صانها الله تعالی عن الآفات والبوار [illegible] در رسالهٔ
[illegible] مفقود [illegible] شبهات [illegible] تفضیل شیخین [illegible]
[illegible] افضل [illegible] ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی محبت ایشان با ایمان عداوت ایشان
[illegible] از اصحاب در دل ندارم [illegible] سنت اهل
[illegible] احترام [illegible] اصحاب و اهل بیت واجب دانم ذکر ایشان جز بخیر نکنم
[illegible] رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هم از حضرت

مرشدی شنیدم که روایتی از امام اعظم ست که در فضل عثمان و علی یکی بر دیگری توقف
ام هرچه خدا تعالی در قیامت ظاهر کند لهذا احب الختنین نیز ملقب نسبید و هم از حضرت مرشدی
شنیدم که ابوبکر صدیق را افضل خلق ست بر جمله اصحاب اگرچه خصوصیات فضائل در دیگر
صحابه کرام نیز موجود اند چنانچه فضل حضرت امیر علیه السلام بر حسنین اگرچه فضل جزئیت پیغامبر
در حسنین موجود ست و در حضرت امیر نیست علیهم السلام و رحمة الله و برکاته و در فاضلین
افضل و در کاملین اکمل و در علما اعلم و در عارفین اعرف ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی و در زمان خلافت
خود ها پس نسبت نقصان و کمی بکسی عاید نمیگردد اگر نقصانی باشد در ناقصین کامل و در جاهلین
عالم و در عاصیان عارف و در کمتران فاضل باشند و مآل آنکه پس در فاضلین افضل گفته ام و صیغه
صیغه اسم تفضیل بعد ثبوت فعل زیادتی متصور ست پس بعد ثبوت کمال اکمل و بعد ثبوت فضل
افضل میگویم چنین در جمله صفات پس همه صحابه فاضل و کامل اند نقصان در کسی عاید نیست ور نه
بصورت نقصان اسم تفضیل صحیح نمیشود بلکه اسم فاعل صحیح خواهد شد چون از فلان ضرب شد لیکن
نمی توانند و فلان ضارب است و هر که ضارب ست کامل ست در فعل ضرب لیکن فلان اضرب است
از ضاربان و فلان نالائق ست و فلان لائق لائق مقابل نالائق ست و فلان الیق ست
در همه لائقان لائق تر ست پس ثبوت لیاقت در جمله شد نقصان لیاقت در کسی عاید نمیشود
باقی فضل دادن کار خدا ست که هر کرا خواهد افضل کند در زمان خود و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و اگر خصوصیات فضائل در اصحاب موجود باشند کدام اسباب موجب فضائل شان
گردد و موجب سبب اگرچه تابعین عالم و کامل باشند لیکن بجهت خصوصیت صحبت صحابی افضل
باشند گو مثل تابعین علم و کمال ندارند که تابعی نسبت علم و کمال فاضل شد و صحابی بسبب [illegible]
صحبت افضل [illegible] شد کامل اکمل چون اکمل [illegible] شد کامل خواهد [illegible]
[illegible] پیغامبران افضل پیغامبران ست [illegible] پیغامبران [illegible] رسالت
کامل و فاضل [illegible] پیغامبران فاضل بودی [illegible] فضل
خصوصیات فضائل در همه پیغامبران موجود اند علیهم الصلوة و السلام [illegible] اصحاب [illegible]
عشره مبشره [illegible] عثمان را افضل [illegible] خلافت برگزیدند و بعد عثمان نیز اصحاب

نشدری بقیه عشره مبشره موجود بودند علی را افضل و انسب درکار خلافت برگزیدندپس
در زمان خلافت خود تا هرچهار یار افضل اصحاب بودند و بقیه اصحاب فاضل و اکمل اصحاب
بودند و بقیه اصحاب کامل و هیچ نقصانی درکسی راه نیافته و کسی نگردیده رضی
الله عنهم اجمعین ما را با محمد کار سخت دشوار افتاده است که با کسی از بندگان بارگاهش
دل گران کردن نمی توانم و فرصت انکار ندارم؎ اگرچه صد مرحله دور است از پیش نظرم
وجه فی نظری کل غدا روعشی
وفای ما با غلامان بوفای مولی است و صفای ما با
غلامان بصفای مولی است و با دل بکدر در حضور پیغمبر درود خواندن نمی توانم صلی الله
علیه و آله و صحبه وسلم انتهی بعبارته حالا از کم فهمی خود زنخ برزانو افگنده و سرنگون مانده آنچه
نوشته است که بل از فهم اکثری از علماء ظاهر هم بیرون است میگویم که بعلماء ظاهر ما طعن میکنند
و سابق از وراثت نبوت هم خارج کرده حالانکه مخدوم شرف الدین بهاری قدس الله سره العزیز
در هجیده مکتوب خود که بشیخ عمر الگلوی فرستاده میفرماید ای برادر چون عمل در شرع بلا علم هرگز
ممکن نیست و هیچ سود ندارد و وصول بمقصود جز بعمل نه ضرورت طلب علم بقیه بود ازین جا
احوال خویش و وصول بمقصود خود بلی علم معلوم کنی ع که بی علم نتوان خدا را شناخت +
و چنین معنی است که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده است ؎ سرانجام جاهل جهنم بود +
که جاهل نکو عاقبت کم بود + زیاده ازین سینه زوری و شوخ چشمی چه باشد که جاهلان
فهیم و خاشعان باشند و عالمان کم فهم نادانان و آنچه عمر بزرگ و انتقام **قوله** حالانکه نصیحت
رافضی از آن کتاب ظاهر الی آخر الاشعار **اقول** الحمد لله که ناچار این اقرار دارد تا هم تو به نمیکند
خود فضیحت دیگری نصیحت **قوله** و بطور بحر المعانی و در دیگر کتب نیز از تصنیفات حضرات صوفیه
کرام علیهم الرحمة تفوق در شان علی مرتضی مرقوم دیدم حالا مضامین مدحیه مرقومه بالا فرموده
حضرات اولیاء کرام در ذهن داشته غور فرمایند بیان بعض اقوال از بعض مولویان و انجام
چند را که خود بیار آستینی می انگارند فقط **اقول** در بطور بحر المعانی و در دیگر کتب نیز از تصنیفات
حضرات صوفیه کرام علیهم الرحمة مقام اثبات صدق و محبت در شان صدیق وجود و عدل
و شدت بر کفار در شان عمر و حیا در شان عثمان رضی الله عنهم اجمعین مرقوم

دیدم حالا مضامین افضلیت مرقومه بالا فرموده حضرات اولیا در ذهن داشته غور
نمایند بیان بعضی اقوال از جاہلان واشخاص چند که خود را سنی می انگارند حالانکه
شیعه سنی نما هستند و داخل تفضیلیان اند فقط **قوله** وآن اینکه در اوقات مختلف آنچه
ازین قسم کسان گفتگو شد اگر بجنسه تحریر شود طوماری گردد لهذا به سبیل اختصار بحیطه
کتابت می درآید شخصی سنی مولوی تقریبا چنان گفت که بجمیع الوجوه مرتبه حضرت صدیق
اکبر از حضرت عمر فاروق برتر است وهمچنین مرتبه حضرت عمر فاروق از مرتبه حضرت عثمان
برتر وعلی هذا القیاس مرتبه حضرت عثمان از مرتبه حضرت علی رضی الله عنهم برتر مگر اختلاف فیست
درینجنی که گروهی مرتبه حضرت علی مرتضی را از مرتبه حضرت عثمان برتر میدانند فقط **اقول**
وآن اینکه در اوقات مختلفه آنچه ازین قسم کسان شیعیان سنی نما با علمای اهلسنت و
الجماعت وصدلقبان مذهب حنفیه گفتگو باشد اگر بجنسه تحریر شود طوماری گردد لهذا به سبیل اختصار
بحیطه کتابت می درآید شخصی شیعه جاهل تقریبا چنان گفت که فضل مطلق صدیق اکبر را
نیست وفضل علی ترتیب الخلافة هیچ معنی ندارد بلکه از کمال جهالت خود معنی افضل البشر
بعد النبی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی چنین میگفت که اول الخلیفه بعد النبی ابوبکر والثانی عمر
والثالث عثمان والرابع علی یعنی این تقدیم وتاخیر خلافت ست باعتبار اولیت وآخریت
نه بیان افضلیت مرتبه است ودر جهالت اکثر صاحب اذهان گرفتار اند چنانچه در جواب آن
سنی مولوی آنچه گفت در قول آن مذکور شد که مطابق عقائد حنفیه وحضرات صوفیه مثل احیاء
العلوم وشرح آداب المریدین وغنیة الطالبین وغیره هست **قوله** وبلحاظ مضمون
حدیث شریف از سنی مولوی دیگر تقریبا آمده که برای حضرت موسی چنانکه هارون علیهما السلام بوده
برای حضرت حبیب خدا حضرت علی مرتضی بمنزله هارون علیهم السلام اند فقط مولوی کور
گفت که حضرت صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم اینچنین بسبب اخوت فرموده است فقط

اقول ~ هرکه با فولاد بازو پنجه کرد | ساعد سیمین خود را رنجه کرد ۔ هیچ جواب این جاهل

معنی حدیث شریف بگوید وناخوشی خود بیان بکند شکوه جواب بنماید وبحول الله وقوته
جوابی گوییم که از عصای موسوی عصبه تراقند واز سنگ دل تو از راه دو دیده چشمه های

حسرت وندامت روان شود لقوله تعالی فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عینا الکل فرعون موسی و آن اینکه این حدیث شریف سبب استحقاق خلافت بعد پیغمبر نمیتواند شد از آنکه هارون پیش حضرت موسی انتقال فرمودند اگر از حدیث کنایه پیغمبر بسوی استخلاف کنی مقصود باشد اشارتش کاذب خواهد بود و این حدیث سبب تفضیل بر جمله اصحاب نیز نمیتواند شد که در حدیث شریف فضل سرآمد حضرت صدیق را با ابراهیم و حضرت عمر را بنوح تشبیه داد و لطف این سخن را در یاب که حضرت ابراهیم و حضرت نوح از حضرت هارون افضل اند چه اولوا العزم الانبیا هستند و آدم ثانی پس باز همان آتش در کاسه شد که از آن فرار بر قرار اختیار میکنی و فرار بر قرار بجای دیگر آنکه بحکم حدیث شریف علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل همه علماء است مقابل انبیاء بنی اسرائیل اند پس همه علما از این تمثیل افضل باشند از اصحاب یا مساوی با حضرت امیر علیه الرضوان و این هر دو محال است **قوله** شخصی مولوی دیگر گفت که خلافت باعث مراتب حضرات هر چهار رضی الله عنهم نبود بلکه ترتیب خلافت باعث مراتب بود **اقول** بسبب کمال نشاء و وقت و لطف عبارت مطلب گم شد و تقریر مولوی مذکور ادا کردن نتوانست یا مقصد و منطوق یا شد یا از فهم دور باشد و گمان می برم که تقریر چنین باشد که خلافت باعث مراتب هر چهار نبود بلکه مراتب هر چهار یار باعث خلافت شد یا ترتیب مراتب باعث ترتیب خلافت شد و این خود از حدیث عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما که ذکر کردیم ظاهر است فرمود که مقابل نمیکردیم کسی را در زمان پیغامبر با ابوبکر پس عمر پس عثمان در حال آنکه پیغامبر زنده بود پس میگذاشتیم اصحاب پیغامبر را که فضل نمیدادیم یکی را بر دیگری و قول حضرت صدیق اکبر وقت انکار حضرت عمر از خلافت که مارا بخلافت حاجت نیست حضرت صدیق اکبر فرمود که شمارا بخلافت حاجت نیست ولیکن خلافت را بشما حاجت است و مثل این بسیار احادیث و قرائن دلالت دارد پس معلوم شد که قبل خلافت نیز از ارباب مراتب اعلی بودند و بهمان ترتیب مراتب ترتیب خلافت شد و بعد خلیفه شدن فضیلتی دیگر زیاده شد **قوله** یکی از علماء این اضلاع در تقریب مجمعی که در شان حضرت علی مرتضی حضرات صوفیه کرام به بینند که چه بیفرمایند چنان جواب فرمود که آن تحریرات بدان مثال است که مریدان در شان پیران خود ها میگویند اینک انصافا بنگرند که این قسم اقوال موافق عقیدۀ

علمای ناجی و عالی فهم هرگز نیست اقول ب چشم دوراندیش که برکته بلیغه عیب تجلی پیدا هرش
در نظر آن بیچاره مولوی سنی این جواب بیان سنی گفت که هر کسی در محبت آبا و اجداد
و پیران طریقه خود و اساتذه خود معذور و مجبور میباشد و تعریف و توصیف پیران خود که برای
مریدان خود مظهر تجلیات الٰهیه اند سرچشمه فیضان باشند همه هر چه گویند و هر چه دانند
و سالک را نسبت شیخ خود همچنین باید و ازین امور دیگری را خالی و عاری و معطل داشتن
یا به سایر همجنسان وی تفضیل دادن مقصود نیست چنانچه شعر مشهور است که بیت

پر ز خوبان شد خیالم یا رب این | چه کنم که چشم بد نخوت نگند مجلس نگاهی | اکنون تو خود ...
جهان گر چه پیش از این | آوازه جمال ز کنعان بر آمده | ولیکن ...

فهم از راه الزام ناجی و عیب جوئی و گفته عیب هائی بدنام کردن سنی مهمل مشهور ...
اشاره بدان میکنند مقصود مولوی آنست که پیران ناجی پرند مریدان وی را اسما ...
سهوا ایا نمی بینید که شجره های صاحبان طریقت در ضمن اسمای قدسیه ...
القاب و خطابات بیهوده تملیه قرب نسبت شیخی در آن میکنند و بر اسمای پیران متقدمین ...
ایا آن بزرگان پیران سلاسل که در اسامی ایشان القاب قلیل اند یا هیچ نباشند ...
فرموده میکنند یا نه مثل آنکه بر اسم شریف حضرت محبوب سبحانی یا سلطان المشایخ نظام
الدین اولیا یا بهاء الدین نقشبند یا عبید الله احرار یا حضرت امیر ابو العلا قدس الله سرهم
هر چه با شرح مبالغه در اظهار القاب و خطابات و عبارات تعریف و توصیف در شجره ...
بلیغ میکنند ایا پیران این بزرگواران کمتر بودند یا قابل تعریف و توصیف نبودند همان نسبت
شیخی در کار است و در شجره مطبوعه حالیه صاحب سجاده پهلواری ملاحظه میکنند که آبا و اجداد
خود را بهمان قرب نسبت شیخی چه قدر ستوده اند و چقدر الفاظ و القاب ها داخل کرده آبا
دلالت بر سستی اعتقاد یا کمی معارف پیران متقدمین جنید و شبلی و سری سقطی میکنند
و در کتب حضرات نقشبندیه معارف و کمالات صدیقیه نظر کنند و بزبان ایشان بشنوند
تا پی بایں مطلب برند که چقدر در شان حضرت صدیق بچشم یقین دیده و بگوش عرفان شنیده
نوشته اند چنانچه در رشحات عین الحیات نیز در بعضی مقامات در وصف نسبت محمدیه بزبان

حضرت عبید الله احرار مرقوم است تحریر آنها موجب تطویل مینماید قوله در حاشیه معلوم نمایند
که احادیث شریف بر عینیت حضرت علی مرتضی بصراحت است اقول در تحقیق مقام آن احادیث
عینیت را بیان کردن ضرور بلکه واجب بوده و چون بخوف جواب فرار نموده بقرینه تفحص دریافته
جواب یک یک بگویم تا خاطر نشین وی گردد حدیث اول انت منی وانا منک و هم علی منی و
انا منه جواب آنکه این محاوره کلام عرب است که ترجمه وی در فارسی چنان باشد ما از آن هم و
وی از آن ما است یا تو از آن مائی و ما از آن توایم و در زبان هندی هم اونکی هین وه همارے
هین یا هم تمهارے هین تم همارے هو اگر دلالت بر عینیت کند حضرت عباس را نیز چنین فرموده اند
العباس منی وانا منه چنانچه در جامع ترمذی و مشکوة شریف موجود است و در حق اهل یمن
نیز فرموده اند هم منی وانا منهم چنانچه در صحیح بخاری موجود است و ابوبکر منی وانا منه و ابوبکر اخی
فی الدنیا والآخرة چنانچه صاحب جامع صغیر از فردوس دیلمی روایت کرده پس با حضرت صدیق
اکبر و حضرت عباس بلکه با تمامه اشخاص اهل یمن همین عینیت پیدا گردد کسی عاشق دل سوخته گفته
است سه صد چو من داری برای چند کس خواهی شدن :: خود بگو تنها آشنای چند کس خواهی شدن
خوت چندین عاشقان بیباک بهر تیری چنان :: یک تنی و خود تنهای چند کس خواهی شدن
و حدیث دوم لحمک لحمی جواب آن یکی آنست چون در وقت بیعت رضوان حضرت عثمان
ذی النورین رضی الله عنه در مکه معظمه بودند حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم یک دست
مبارک خود بر دست نهاده فرمود که این دست عثمان است و گرفته بیعت گرفت با این داماد نور چشم
نیز از این لطف و عنایت کدام قسم عینیت که ظاهر نشد و کدام قسم اتحاد که مخفی ماند جواب
دوم آنکه حدیث معراج که در مدارج النبوة و دیگر کتب مثل فتوحات مکی نیز مذکور است که رسول الله صلی
الله علیه و سلم و ابوبکر از یک طینت و یک خمیر مایه آفریده شده اند و همان سبب آنچه موعود ذات
حق و مقصودات حق با پیغامبر بوده و تکمیل دین و اتمام کار در زمان صدیق اکبر موجود شدند و
موفق گشتند پس اگر صدیق اکبر نیز از چنین کلمه اتحاد و یگانگی با حضرت امیر علیه الرضوان دم زنند
جای آن دارد سه من همان ساقی میخانه که هستم هستم :: من همان مائل پیمانه که هستم
هستم و چنین معنی در حدیث حضرت عمر است که ای کاش من یکبار موی سینه صدیق

وجودی بلکه از روی مقوله ابن سیرین [redacted] رضی الله عنه و قول سمهودی شارح قول ابن سیرین و مولوی ولی الله محدث رحمه الله شارح قول ابن سیرین ترکیب وجودی حضرت عمر نیز از همان طینت است رضی الله عنه و آنحق که در زمان عمر بیضای سوءعدات حق اسلام رنگی دیگر گرفت **جواب سوم** آنکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم شیخین را فرمود که بمنزله چشم و گوش و سماعت و بصارت من هستند و بدون این هردو مارا چاره نیست و قتیکه صحابه درخواست کرده بودند که ابوبکر و عمر را چرا باطراف و بلاد برای تعلیم احکامات شرائع نمیفرستند و افضلیت چشم و گوش و سماعت و بصارت بر تمامه اعضا گوشت و پوست ظاهر است **جواب چهارم** آنکه محاوره کلام عرب و عجم است که در قرابت قریبه و یک جد و محد میگویند که این گوشت و پوست و استخوان و خون ما نسبت و این یک اند و یک خون و یک مهره صلب است حتی که در دفن میگویند که هرجا که هر و اثرها باشند در همان مقبره دفن کنند و در فلان مقبره استخوان ماست و در صله رحم میگویند که جوش خون است پس از این جا اگر لحمک لحمی فرمود چه عجب و اگر در فهم نیاید در گلستان سعدی نظر کن که همه جهان یکی نماید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند
که در آفرینش ز یک گوهر اند

جواب پنجم آنکه این بیان کمال مرتبه فنای حضرت امیر است در ذات و صفات پیغامبر علیهما الصلوة والسلام چنانچه سالکین با شیخ خود میباشند که تصدیق آن رسول الله صلی الله علیه وسلم بدین عبارت فرموده و واقعیت آن بیان کرد گویا که بیان قبل محذوف است یعنی که تو چنان در من فانی و باقی شده که لحمک لحمی و جسمک جسمی و روحک روحی شده است گوشت و پوست و جان تو هم گوشت و پوست و جان من است پس هیچ مضایقه ندارد چنانچه قول مشهور است تن مظفر جان شرف الدین جان مظفر تن شرف الدین بیان اقصی مقام فنا و بقا است لیکن نه مظفر شرف الدین است و نه شرف الدین مظفر مظفر مظفر است و شرف الدین شرف الدین است سوم آنچه چون فنای تا رسند

ذات طلالی او اوا شند
زنده معشوق است عاشق مرده

گفت گفته من شدم بسیار گو
جمله معشوق است و عاشق پرده

از شما یک تن نشد اسرار جو
چنانچه در روایت است که

حضرت فرمود که اگر کسی مرده را بر زمین روان ندیده باشد ابوبکر صدیق را ببیند در دست حق

پیست پیغامبر مثل مرده بدست غسال بوده وهر مرید را بدست پیر همچنان باید بود ست

ما همه جسمیم بیا جانِ تو باش	ما همه دیویم سلیمانِ تو باش	...اندر آدمیان میان نشین
که تو جانی و جانها بدن ست	تا یک لک و بیست و چهار هزار کم و بیش پیغامبر را هر پیش مثل صدیق	

دستیاب نشد چنانکه پیغامبر را صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم **قوله** بر حاشیه بسبیل اختصار
خصوص حضرت عالمی با عمل که انیس جان نموده معظم و محترم اند نوشتم جوابا در مینیاید آنچه رقم فرموده اند
انیست که این گنهگار را هم نیاز خاص بدرگاه حضرت امیر المومنین علیه السلام هست **اقول** این
بهتانی دیگر ست که بر علماء دین می بندد و طوفانی دیگر برپا میکند که علماء نامدار را بدنام میکنند
که موافق عقیدهٔ ما هستند و موافق ما نوشتند نیاز خاص چیزی دیگر ست و امور عقائد چیزی دیگر
و هرگز عقل باور نمیکند که عالمی با عمل آنچه را چه دارد و تعدیل نمیتواند کرد یعنی علم دارد و سخن حق در
دین و مذهب نگوید بلکه ام عالم با عمل خواهد بود که در وی انصباش حرارت دینی و مذهبی نباشد
هست در دینیات نماید و بطلا و نقره جاهلان فریفته گردد من با هیچکسی از علماء این
زمن کردن نمیتوانم که مداهنت و استرضاء هواپرستان ملحوظ دارد و در رضای حق محفوظ نگردد
انست که بسبب زهد و تقوی و حفظ آبروی خود با اینچنین بدکیشان اگر خود دست و گریبان
نه باری از علماء دیگر مدد طلبند که در حدیث شریف هست که امتان من مثل انگشتان
یکی را از یکی قوت میرسد و یکی را یکی مدد کنند خصوصا علماء با عمل که خدا تعالی در حق
فرموده ست رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله زاد هم الله بسطة فی العلم و ایم
زلات جارحه تعدیل حق اند و سلاح جنگ شیطان و حجر بیتنا دیبلی او میان و در میدان رضا
و تسلیم تیر قضا و در هر زمانه یکی از ایشان همیشه قائم بحق و فاتح مضائق و دافع معترضین
دین بحکم حدیث شریف تا قیام قیامت خواهند بود والحمد لله رب العالمین علی ان جعلنی من امة سید
المرسلین علیه و آله و صحبه و علماء امته الصلوة والسلام الی یوم الدین **قال المفضلی**
هداه الله **باب چهارم** در بیان آنکه اگر کسی دست در دامن حضرات علماء باطن
ورثة الانبیاء یعنی حضرات اولیاء کرام قدس اسرارهم زند و حتی الوسع تقلید حضرات مسکو شد
او را چه میباید گفتیم که مضامین باب اول و سوم اگر کسی بخوبی دریابد سیسته یقینی مرتبه حضرت

امیر علیه السلام از مرتبه حضرات صحابه رضی الله تعالی عنهم هرگز کم نخواهد دانست که آنحضرت
صوفیه کرام علیهم الرحمة در شان حضرت امیر علیه السلام آنچه فرموده اند از راه دید یقین ست
پس عقیده باطنی را موافق روش حضرات علما رباطن باید آراست و باحکام شریعت
که ظاهر ست موافق کتب فقه که از حضرات علما ظاهر ست باید پرداخت آری در منظر تقلید
برای انجام امور شرعی مقلد هر امام که باشد خود را بدان نامزد کند و حتی الوسع از تقلید آن امام
بیرون نرود و تعظیم و محبت با هر چهار امام از دل باید کرد که مع هر یکی از آنحضرات ائمه اربعه اگر کمی
نموده شود کتابی دیگر شود و خلافت حضرات خلفا ثلثه رضی الله تعالی عنهم حق دانسته با آن
حضرات از دل و جان سرگرم محبت بوده تمسک بر اقوال و افعال آنحضرات کند و باقتضاء
محبت ضرورست که ایصال ثواب با رواح پاک رضی الله عنهم بهر طور و بهر قدر که تواند تحفه سازد
و بواسطه محبت با حضرت علی مرتضی و حضرات اهلبیت علیهم السلام اگر سنی شیعه داند بس باید
و از دل و جان شیفته و مداح حضرات اهلبیت علیهم الصلوة و السلام باشد و از ملامت نترسد
و اگر دلتنگ شود با خود گوید یاری ترا کافر میگویند که حسب فرموده حضرات صوفیه کرام علیهم الرحمة
ایمان بر مسئله وحدت وجود داریم که هیچ چیز را جز وی هستی بحقیقت نیست مگر هیچ گر فرق مراتب
نکنی زندیقی ٭ و هر گاه خود را حسب خود مداح و از محبان حضرات اهلبیت علیهم السلام
شناسد گوید که محض و هب از طرف حضرت حق ست هم فخر الاشعار حضرت ملا جامی علیه الرحمة یکی از عاشقان

حضرت رسول خدا و حضرات اهلبیت علیهم السلام مادح اهلبیت در معنی | مدحت خویشتن کند یعنی

مومنم مومنم خدای شناس
وز خدا هم بود امید و هراس
دشمن خصم بدسگال ویم
دوستدار رسول و آل ویم

همچو سلمان شدم ز اهل البیت
چو بهمن ز رکان ایشانست
گشته روشن چراغ من از زیت
زینت من از وکان ایشانست

کان منهم ولا تخاف اللوم
مست عشقند عاشقان دائم
انا مولی لهم و مولی القوم
لا یخافون لومة اللائم

این نه رفض است محض ایمانست
رسم معروف اهل عرفانست
رفض اگر هست حب آل نبی
رفض فرض ست بر ذکی و غبی

قال السنی جزاه الله قوله برای انجام امور شرعی
مقلد هر امام که باشد خود را بدان نامزد کند اقول محض برای نام اینقدر که دام گاه صیاد شد

موافق از جاهلان شدن نتوانند الفقه ر که منقوله عقاید آن امام مذهب بسبب تسلیم کردن ضرور افتد
قوله وحتی الوسع از تقلید آن امام بیرون نرود اقول لیکن در عقاید اگر خلاف نفس خود باشند
بما لا تهوی انفسهم دران مجبور نیست اگر ربقه تقلید برانداز و خلیع الازار سرگردان تیه ضلالت ماند
مضایقه ندارد که از تقلید حتی الوسع بیرون شد لا یکلف الله نفسا الا وسعها و سعت نفس تقلید عقاید قبول نکرد
مار بیرون باید و بیرون آید مافی اقوال ائمه کما مر و این یحتاج الی البیان و التفسیر قوله در حاشیه انصاف اینست که هرگاه
ایمان ما بر معنی کلمه طیبه موافق فرموده حضرات صوفیه کرام یعنی عارفان حضرت حق ست پس ما را شاید که حتی الوسع در
هر امور روش آنحضرات اختیار کنیم اقول در احیاء العلوم در کتاب قواعد العقائد در فصل اول در معنی کلمه [illegible] ایمان
و اعتقاد بر کلمه در معنی کلمه ثانیه کلمه شهادت اعتقاد ذکر جنت و نار و بعث و نشر و غیره میفرماید و ان یعتقد
فضل الصحابة و ترتیبهم و ان افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر ثم عمر ثم عثمان
ثم علی رضوان الله علیهم اجمعین و ان یحسن الظن بجمیع الصحابة و یثنی علیهم کما اثنی الله تعالی و رسوله
صلی الله علیه و سلم علیهم اجمعین و کل ذلک مما وردت به الاخبار و شهدت به الآثار فمن اعتقد جمیع
ذلک موقنا به کان من اهل الحق و عصابة السنة و فارق رهط الضلال و حزب البدعة فنسأل
الله تعالی کمال الیقین و الثبات فی الدین لنا و لکافة المسلمین انه ارحم الراحمین ترجمه و اینکه
اعتقاد کند بزرگی جمیع صحابه و ترتیب ایشان را و اینکه بزرگترین آدمیان بعد پیغامبر علیه الصلوة
والسلام ابو بکر صدیق است ثم عمر ثم عثمان ثم علی رضوان خدا بر همه ایشان و اینکه گمان نیک دارد با همه اینها
صحابه ایشان و ثنا کند بر جمله ایشان چنانکه ثنا کرده خدا تعالی و رسول او بر همه ایشان و جمله این اعتقاد وارد است
به آن اخبار و گواهی داده بآن آثار پس که اعتقاد کرد همه این امور را از سر یقین گشت از جمله اهل حق و جماعة سنت
و جدائی گزید از گروه گمراه قوم اهل بدعت پس سوال میکنیم از خدا تعالی کمال یقین و ثبات در دین
برای خود و برای جمله مسلمین تحقیق که خدا تعالی ارحم الراحمین است از اینجا معلوم شد که در
معنی کلمه شهادت اعتقاد فضل چهار یار علی ترتیب الخلافة و حسن اعتقاد با جمله صحابه ثنا
خوانی همه نیز داخل است چرا که حضرت امام غزالی سرخیل صوفیان در بیان معنی کلمه چنانکه دیگر اعتقادات
حقیقت جنت و نار و عذاب قبر و بعث و نشر و شفاعت و غیره را بیان کرده این اعتقاد را نیز
در همان قسم شمرده است پس هر که قصد تصوف کند و معنی کلمه بطور صوفیان فهمد و جنت و نار و عذاب

بر محبت و مصر و سقفا است و غیره از حق داند و او را لازم است که برین اعتقاد و نیز بموجب عقیده

ایشان حسب روش صوفیه باشد تا از ضلالت و بدعت دور باشد و برمذهب حق اهلسنت

مانده آنکه تفضیلیه باشد و تمسک باقوال و افعال اصحاب ثلثه کند قال التفضیلی

بهساه الله ریاب تحیم مشتمر مطالب متفرقات حسب حال این رساله مجنون بر محبت

باکوی لیلی و از آن چیزها که با لیلی اضافت داشت بوجه محبت با لیلی بود مجنون بار بی سگ

سیاه دید سر و پایش بوسید پرسیدند گفت که سگ سیاه در کوی لیلی دیده بودم فقط در

مقام غلبه محبت لایواخذون بما صدر منهم علی موافق شریعت است مگر مقام عزت هر کس تا کس

نیست که اهل محبت را انشانها دیگر است از آن جمله اینکه مجنون را پروای نبود که خلق او را چه

میگویند الغرض برادر شما اگر محبت غالب شود از این همه تقریر نفسانیت بالکلیه بیرون شوم

الحاصل هر چند محبت را مدارج است مگر شک نیست که هر قدر محبت زیاده تر فیض محبوب

بحسب افزون تر پس لاریب دعوی و لاف محبت دیگر و محبت دیگر است که آثار انشانها است

ع مردان ره را نشانی دیگر است ☆ لهذا برحال خود هم چند انکه می‌بینگم معلوم میکنم که

شایسته زنار هم نشدم تا باسلام چه رسد و محبت چیست گر انمایه چون من خفته بل بدتر از خفته

کجا و این دولت بیدار کجا الحاصل این جمله تقریر که بالا گذشت و هر چه گفتگو تفضیل و محبت

از بعض سنیان کم فهم این زمانه چنانکه درین رساله مکتوب شد صرف براه نفسانیت و تفنن طبع

است و بنده راقم که خود را بطفیل محبت حضرات شیخین و حضرت عثمان رضی الله تعالی عنهم از

محبان حضرات اهلبیت علیهم السلام میداند مبتلای چندین هوا و هوس که دل میداند بس هرگز

نمیداند چه اگر محبت واقعی که بر آن مصداق لفظ محبت باشد یکی از حضرات اولیاء کرام صورت

بندد صورت و سیرت دیگر شود چه جا که دعوی محبت بطفیل حضرات صحابه رضی الله تعالی

عنهم با حضرت علی مرتضی علیه السلام دارم مگر هنوز با این پیرانه سالی دنیا بر خاطرم سر دلشده

و خودم را از مقلدان حضرت صوفیه کرام علیهم الرحمة میگویم مگر الله الله مناظره از کارها

از همین لذت که غالب ایام مشغول نوعی مشوشم و تا وبال این در آن بسیار امر ... گذارم

صد هزاران دام و دانه است ای خدا		ما چو مرغان حریص بی نوا	گر هزاران دام باشد هر قدم

چون توپائی ندارم هیچ غم ٭ پس میباید که باصلاح خود کوشم نه اینکه بحال قائلان سفیان لم
فهم نظر کرده نگران حال شان شوم که ایشان را اگر محبت با حضرات خلفا ثلثه رضی الله تعالی
عنهم می بود یقینی نیز فیض محبت ضرور میرسید و شیفته و واله حضرات اهلبیت علیهم السلام میشدند
حالانکه بالعکس آن حالت نمایان ست که حاجت به بیان نیست اگر تحریر باید دور از حسن
اخلاق متصور و همچنان اهل تشیع وغیره اقسام اینقوم را دیدن ست که صرف دعوی محبت
دارند چه شنیده اند که اهل تشیعه از محبان اهلبیت علیهم السلام میشوند ورنه بخوبی ظاهر که
هرگز از فیض محبت محروم میشدند و سر آمد بوجه آن فیض با حضرات صحابه رضی الله تعالی عنهم
هرگز هم محبت می بودند در فهم میکردند که ایمان بر رسالت حضرت صلی الله علیه وسلم باشد و
محبت با اصحاب نباشد حتی ندارند و همچنان ظاهر که ولی و ولی و اصحاب اصحاب اهلبیت اهلبیت
اینهمه فرق مراتب ضروری ست فقط از یکی ارباب باطن که حالات تو به جناب ایشان کسبا
کسان اهل دل واقف اند سخنی خوب شنیده ام فرمود که حضرات اهلبیت مظهر ذاتند و حضرات
صحابه مظهر صفات حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم الخ چون صفات ذات را همچنان
فهمید و چون ذات او وصف یکی صفات بار نیست که ذات از صفات علحده نمیتوانند شد فقط و از
حضرات اولیاء کرام هم ولایت چندانکه مرتبه حضرت علی مرتضی یقینی پیوسته اند بیان فرموده اند
که اکثری از علما ظاهر هم سر نوشت تا اهل تشیع وغیره چه رسد که اینان نخچه پیدا نمانده فهمیده خلاف شان مرتضی
حضرت امیر علیه السلام ست اگر تفصیل شود کتابی دیگر شود و شمه از آن انکه اینان در شان حضرت علی مرتضی
علیه السلام میگویند ٭ در خیبر ز دو بر خود کنده ٭ برده تا دوش و دور بس افکنده

اهل السنت والجماعت میگویند ٭ قوة و فعل حق از وده سر ٭ کنده بنجویشتن در خیبر
شیعه سپر که خیبر گردون ٭ پیش آن دست پنجه بود زبون ٭ وکسان چند نیز سفیهان

کرده بنده طریق مناظره اختیار کرده معلوم کردم که بنده را باعث شیفتگی با حضرت علی مرتضی
لاکی ما اسد الله الغالب سر اولیا سر الانبیا علیهم السلام شیعه السنه اینهمه در این
رساله هر قدر که نوشتم بخوبی معلوم شود که شیعه با کدامی از اقسام شیعه نیستم و دلائل الخیرات هم خوانم
یا شیخ عبد القادر شیئا لله ورد ماست و ایصال ثواب بر ارواح پاک خلفا و اصحاب حق ...

تعالی عنهم از معمول ماست و البته سرگرم محبت هستم پس شیعه یا داخل ازین کدام اقسام
نشدم و همچنین معاذ الله از مذهب وهابیان و کسانیکه بنام فرد سنی بر در خروج رسیده یا داخل
خروج شده اند فقط و بخوف سنیان کم فهم این معنی را نمیتوانم نهفت یعنی صاف ظاهر میسازم
که البته نادعلی همیشه میخوانم و بر سر مناجات میشوم و خذ بیدی و فریاد رس و اغثنی میگویم بر بنیاد
ارشاد فیض رشاد حضرت مرشدی مدظلهم بطریق معین حضرت امیر علیه السلام را وسیله عرض
حالات حضور حضرت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم میسازم الحمد لله ثم الحمد لله خدایا شکر
شکر گفتن کی توانم در خور نعمای تو ۰ و دریاد محبت سید الشهدا راکب دوش حضرت رسول
الثقلین حضرت امام حسین علیه السلام که خدایا همیشه افزون تر باد نمیتوانم گفت که بعض بعض ای قات
سوای عشره شریفه هم حالم چون میشود در کدامی لفظ تقبیل نسبت تعزیه که بر زبان قلم آوردن سخت
نازیبا و دشوار است مگر یکی از سنیان بطور وهابیان بی تکلف بر زبان راند هر آئینه بسبب انصاف
بنده میگویم و ابتسم گفتار شان را حضور عالمی تامی که با عمل اند گفتم چه گویم که حضرت ایشان نیز
با چشم تر حسرت فرموده با اقتضای و اما همه رنگ نحو دیگر انچه گویم اینست که در اوقات مختلف حالات
بر بنیاد محبت و عقیده با حضرات اهلبیت علیهم السلام و حضرات خلفاء ثلثه و حضرت بلال و حضرت
اویس رضی الله تعالی عنهم که محض از وهب وهاب و فضل متعلق چنانکه مفهوم میشود الحمد لله علی نعمائه
و احسانه خدایا در توبه باز است از مناظره و غیره باز توبه میکنم انک انت التواب الرحیم و ذو فضل عظیم
و کریم العفو من دوست و دامان آل رسول صلی الله علیه وسلم قال السنی جزاه الله
قوله مجنون را محبت با کوی لیلی و از ان چیزها که با لیلی اضافت داشت بوجه محبت با لیلی
بود باری سگ سیاه دید سر و پایش بوسیدن رسید گفت که سگ سیاه در کوی لیلی دیده ام
فقط اقول الله تعالی محبت حضرت امیر و اهلبیت روز افزون گرداناد بحرمة النبی و آله
الامجاد صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم که فرض است و عین ایمان و مجمع علیه اهلسنت و الجماعت لیکن
تفضیل شیخین که مجمع علیه اهل سنت و الجماعت است و مذهب حنفیه بل دیگر مجتهدین نیز از ان
در گذر کردن نباید که هر قدر که زیادتی محبت شود میدانم که بر محبت حضرت امام اعظم رحمه الله
و غیره مجتهدین و حضرت غوث اعظم و مخدوم شرف الدین بهاری قدس الله سرهما فردان

شده‌اند [illegible] حضرت امام [illegible]

مقابل گذرگرده سرباز ایستاده شدند و با وجود چندین محبت مسئله تفضیل مقرر کرده حضرات
ایشان نشست معتقد تفضیل چیزی دیگر است و محبت چیزی دیگر و محبت سبب تفضیل نمیگردد
و از این هم ترقی کنم که همه حضرات صوفیان با وجود محبت با حضرت امیر و اهلبیت رضوانات
و چندین زور و شور حالت و کیفیت قائل مسئله تفضیل بوده‌اند مقلدان صوفیه را چه باید
گفت از این هم ترقی کنم که اصحاب را چنانکه محبت با اهلبیت بود دیگران را ممکن نیست
با وجود آن مسئله تفضیل از درمیان ایشان انتشا شده است علاوه آنکه اگر بنیک نگرند
بچشم حقیقت ببینند که محبت همه اهلبیت و اصحاب راجع بسوی محبت حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم و بسبب پیغمبر است پس ضرور شد که هر قدر که محبت با اهلبیت
و اصحاب باشد با پیغامبر زیاده‌تر از آن باشد تا محبت آل و اصحاب زیاده بود که پیغامبر
اصل اند و آل و اصحاب فرع پس این قسم بزرگواران مجنونان کی دم محبت با پیغامبر زنند در
حق حضرت معاویه رضی الله عنه اگر صحابیت و مصاهرت و قرشیت و مهاجرت ملحوظ ندارند
باری کمتر از سگ کوی لیلی هم پندارند ع گرنه بینی کش چاره زصحرا برخیز ٭ تو که مجنون
نه‌ای از کوچه لیلی برخیز ٭ علاوه از مبشر بالجنة بودن حضرت معاویه رضی الله عنه ثابت
است بحدیث رکوب بحر از روایت حضرت انس که بخاری آورده و مولوی جامی نیز در عقاید
نوشته آن دو شعر از عداوت تحریف کردند و آن دو شعر اینست ع زان جماعت معاویه
است یکی ٭ که بشر شده بدارشکی ٭ دوست میدارم از دل و جانش ٭ رضی الله
عنه میخوانمش ٭ **قوله** صرف براه نفسانیت و تفنن طبع است **اقول** این کرامت حضرت
امیر است که از زبان این جاهل بدمذهب صاف برآمد که اقرار نفسانیت و تفنن با اعتقادیات
مذهب و شریعت درین مقام نمود پس حاجت تردید اقوالش گو مثل قصه خوانان و منشیان این
زمانه نوشته است نماند و نیز درین جا اقرار کرده که با وجود این پیرانه سالی دنیا برخاطرم سرد
گشته [illegible] تفصیل این سرگرمی او در امور دنیا که حکایات لا تعد و لا تحصی است بپرده هم
نهفته مستور است که فالله [illegible] مناظره از کام جانم نرفت و از این لذت کی غالب آیم [illegible]

بلکہ بہ اقرار نفسانیت و تجنب از حقانیت و اختیار از مجادلہ و مکابرہ خود کردہ اکثر اہل
کہ صرف نحو و صغری و کبری ہم نمیدانند و از تعریف مناظرہ و اجزاء آن ہم واقف نیست و
ذوق مناظرہ دارد و شوق و ہمت و لذت غلبہ طرفہ بر آن **قولہ** بطفیل محبت حضرات شیخین
اقول دریجا این جاہل متلون مقر محبت طفیلی حضرت امیر علیہ السلام است و اما ہمہ اہل السنت
والجماعت با حضرت مظہر ولایت رضی اللہ عنہ محبت اصلی و استقلالی داریم و چونکہ این
جاہل محبت طفیلی کہ بالعرض و بالتبعیۃ بل لاشئ فی الحقیقۃ دارد و ثمرہ آن نفسانیت
طبع و ذوق مناظرہ و شوق غلبہ بر خصم کہ از لوازم متکبران و متمردان است و آنہمہ شر عاقبت
و ادبار بد بوم بار آورد کہ رسید حضرت مخدوم الملک قدس سرہ در مکتوب پنجاہ و نہم در بیان
حمیدہ میفرماید کہ اخلاق نیکو باول فطرت باٰدم علیہ السلام دادند و از آدم علیہ السلام
رسیدہ است با نبیا و رسل ہمچنین تا بسید انبیا و سلطان اولیا رسید و از وی با
رسید چنانکہ ہمہ اخلاق مذمومہ بوقت قسمت با بلیس دادند و از وی بمتکبران و متمردان رسید
کہ است وی اندیشہ ہر کہ در متابعت شرع راسخ تر و نیکو خوتر بدرگاہ خداوند عز و جل عزیز
تر خواہد ... است و تحفہ خداوند عالم است کہ بدو دادہ است لابد ہیچ پیرایہ
زیبا تر از خلق نیک و اصل خلق نیکو امتثال فرمان خداوند است و
متابعت شرع رسول وی صلی اللہ علیہ و آلہ و صحبہ و سلم **قولہ** خود مرا از مقلدان حضرات صوفیہ
کرام علیہم الرحمۃ میگویم **اقول** حضرات صوفیہ حضرات صوفیہ حضرات اہلبیت حضرات اہلبیت
ایچنین الفاظ معمولی را تکرار در ہر صفحہ این رسالہ میباید کرد کہ از آن بظاہر الفاظ جاہلان
در دام تزویر در آیند و مقلد حضرات صوفیہ دانند و محب اہلبیت شمارند و درین پیرایہ کار
خود سازد و حالانکہ مذہب تفضیلیہ یا مساوات ہر چہار یار مذہب ہیچ کسی از صوفیان
یا اہلبیت رسالت نبودہ است و از ین تکرار حضرات صوفیہ حضرات صوفیہ حضرات اہلبیت
حضرات اہلبیت بار بار در ہر سطر و ہر صفحہ در پردہ اظہار و استقرار مذہب تفضیلیہ یا مساوات
و اشتہار صوفیان و اہلبیت رسالت منظور است و در اذہان جاہلان و حال آنکہ محض
خطا و فاحش است و اضلال خلق و ہیچ کسی از صوفیان و اہلبیت نہ تفضیلیہ بودہ اند و نہ

قائل مساوات چنانچه بیشتر روایات صوفیان و اهلبیت رسالت ذکر کردیم سبحان الله
هذا بهتان عظیم عادت شیعیان است که همه اولیاء الله را شیعه مذهب دانند و حال آنکه
در اعتقاد خود ولایت را بر ائمه اثنا عشر ختم دانند پس چه فائده که این مذهب اختیار کنند
که ولایت شدنی نیست قوله حالانکه بالعکس آن حالت نمایانست که حاجت بیان
نیست اگر تحریر یابد دور از حسن اخلاق متصور اقول فی انفسکم افلا تبصرون زیاده
ازین نمک بر جراحت پاشیدن نیست ؎ هر که حال عیب خویش تنید * طعنه بر عیب دیگران
نزنید * حال تفضیلیان غدار و مولویان سنت کار و ابرار و امصار خوب معلوم است آن
گر تحریر یابد دور از حسن اخلاق است قوله از یکی ارباب باطن که از حالات قویه جناب ایشان
پیری کسان اهل دل واقف اند سخنی خوب شنیدم فرمود که حضرات اهلبیت مظهر
ذات و حضرات صحابه مظهر صفات حضرت حبیب خدا اند صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
اقول مقصود قائل درینمقام از حضرات اهلبیت غالبا ذات حضرت امیر علیه السلام باشد
ورنه محل ایراد این سخن بموقع خواهد بود پس میپرسم که حضرت عثمان ذی النورین داماد دیگر
پیغمبر و حضرت حمزه عم و حضرت فاطمه علیها الرحمة والتحیة چرا داخل اهلبیت نشوند و جعفر
و زید و اسامه که در حق شان با حسنین بزرالو نشانده شریک دعای محبت تشریف چادر
نموده اند در شمار اهلبیت هستند یا نه و عبد الله بن مسعود بحدیث ابو موسی اشعری حضرت
عباس و آل عباس که بدعای حدیث شریف داخل اهلبیت اند و حضرت امام ابو یوسف بن
لحاظ بر دون خلفای عباسیه بوسه میداد و میفرمود که از اهلبیت اند خانخه در تواریخ مذکور است از
اهلبیت چرا خارج شوند بلکه مذهب تحقیق السنت که همه علویان و عقیلیان و عباسیان
و جعفریان از اهلبیت اند کما حققه الزرقانی والعسقلانی والسیوطی وغیرهم و بقول ملا
جامی علیه الرحمة ؎ همچو سلمان شدم ز اهل البیت * سلمان فارسی بالضرورة اهلبیت
اند پس بفضل الهی والحمد لله علی احسانه هر گاه چندین هزار تن اهلبیت مظهر ذات حبیب
خدا شدند پس یک تن شیخ عتیق یار غار ابوبکر صدیق مومن اول مهاجر مسلم صادق
را از خارج کردن و داخل نکردن در اهل بیت چه فائده بن بحکم حدیث معنی اول که اهل صفا

بودفا اند ومن سلک علی طریقتی فهو آلی ودیگر معانی که امام نووی شارح صحیح مسلم وغیره
شرح حدیث نوشته اند وبجهت قرابت معنوی در تفسیر الا المودة فی القربی ایشان را
نیز برپرستی وسینه زوری ومشت بازی وخشت اندازی علمی بر روی تفضیلیان
وشیعیان بعلم داخل اهلبیت وآل پیغمبر کردم خدا آگاه است که مرتبه صدیق اکبر از سلمان
فارسی اگرچه ماجامی داخل اهلبیت فرموده اند تاهم بصحیح الوجوه برتر میدانم که سلمان فارسی
طریقه از حضرت صدیق اخذ کرده اند ودر سلاسل موجود ست واز حضرت سلمان بحضرت
امام جعفر صادق بواسطه رسیده رضی الله عنهم اجمعین پس اینچه طلسمست که حضرت سلمان
فارسی داخل اهلبیت شوند وصدیق اکبر خسر پیغامبر عربی قریشی افضل اصحاب خادم پیغمبر
جان نثار زمانه عشرت خارج مانند واگر انتقال جگرگوشه اول رسول مقبول سبب بیرون
حضرت عثمان باشد از اهلبیت شدن پس بعد انتقال حضرت جگرگوشه دیگر رسول مقبول
فاطمه زهرا بتول چه گفته خواهد شد هر دو مقدمه در یک قالب تجویز کرده شود واعتراض دیگر
چون کوه بر سر بنی اسرائیل است واذ نتقنا الجبل آنکه چون اصحاب مظهر صفات حبیب
خدا اند پس حضرت معاویه صحابی را مظهر کدام صفت پیغامبر خدا است بغض وعناد [illegible]
آیا کدام قسم صفت معاذ الله در ذات جامع صفات کمالات پیغامبر تجویز کرده اند که
بحیثیت ظهور آن صفت دران صحابی با ایشان کینه وبغض داشته اند ونفرت وتحاشا کنند
همچنین درین مقام قول بعضی ارباب باطن مثل قول اول مشهور است که جگر [illegible]
ودگر دگر شوخی این الفاظ بحیل درین موقع بسیار خوشدل اند وبرین فریب خود می بالند
ومی نازند که سخنی خوب برای فریب جاهلان برآورده ام جواب آن است که حدثنا ابو
الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی علی بن حسین ان مسور بن مخرمة
قال ان علیا خطب بنت ابی جهل فسمعت بذلک فاطمة فاتت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقالت یزعم قومک انک لا تغضب لبناتک وهذا علی ناکح بنت ابی جهل فقام
رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمعته حین تشهد یقول اما بعد فانی انکحت ابا العاص
بن الربیع فحدثنی وصدقنی وان فاطمة بضعة منی وانی اکره ان یسوءها والله لا تجتمع بنت

رسول الله وبنت عدو الله عند رجل واحد فترك علي الخطبة ترجمه حدیث کرد ما را ابو
الیمان گفت خبر داد ما را شعیب از زهری گفت که حدیث کرد ما را امام زین العابدین
علی بن حسین آنکه مسور ابن مخرمه گفت بدرستی علی خواستگاری کرد دختر ابو جهل را
پس شنید این را فاطمه پس آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت میدانند قوم تو که
تو رنجش نمیکنی بخاطر دختران خود و این علی نکاح کننده است دختر ابو جهل را پس برخاست
رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس شنیدم وقتیکه تشهد کرد میگفت اما بعد پس بدرستیکه در نکاح
دادم من دختر خود را با ابو العاص بن ربیع پس هر چه گفته بود با ما بجا آورد آنرا براستی و بدرستی
که فاطمه پاره گوشت منست جگر پاره منست و تحقیق که من مکروه میدارم آنکه بد کنند کسی
با وی بخدا که یکجا نخواهد شد دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا نزد شخص واحد پس ترک کرد
علی خواستگاری وی را و حدیث دیگر آنکه حدثنا قتيبة قال حدثنا الليث عن ابن ابي مليكة عن
المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو على المنبر ان بني هشام بن
المغيرة استأذنوني في ان ينكحوا ابنتهم علي ابن ابي طالب فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن الا ان يريد
ابن ابي طالب ان يطلق ابنتي وينكح ابنتهم فانما هي بضعة مني يريبني ما ارابها ويؤذيني ما
آذاها ترجمه حدیث کرد ما را قتیبه گفت حدیث کرد ما را لیث از ابن ابی ملیکه از مسور بن
مخرمه گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود بر منبر بدرستیکه بنی هشام ابن
مغیره اجازت خواستند از ما درین امر که نکاح کنند دختر خود را با علی بن ابی طالب پس اذن
نخواهم داد نه اذن خواهم داد نه اذن خواهم داد مگر آنکه اراده کند پسر ابو طالب آنکه طلاق دهد
دختر ما را و نکاح کند دختر ایشان را پس جز این نیست که فاطمه گوشت پاره جگر پاره ماست بد مینماید ما را
بد مینماید او را و ایذا میدهد ما را آنچه ایذا دهد او را حاصل آنکه ازین هر دو حدیث شریف معنی جگر جگر است و دگر
دگر خوب فهمیده باشند جواب دیگر آنکه تو قدر این دگر چه دانی از دیگران پرس که این دگر
همان دگر است که ترجمه ثانی اثنین باشد که خدا تعالی در تعریف یگانگی آن دگر نازل
کرده است فوا ... بنده را باعث آشفتگی با حضرت علی مرتضی علیه السلام شیعه و ...
انداز ... باشا ... که ... باشد بلکه بکلمات و اشارات تفضیل و مساوات و سب و شتم

حضرت معاویه وغیره در تحریر و تقریر خلا و ملا شیعه دانسته اند **قوله** پس بدین رساله بر قدریکه
گذشتم بخوبی معلوم میشود که شیعه پاک ای از اقسام شیعه نیستم **اقول** لیکن تفضیلیه
ثابت میشود از بعض مقام و از بعض مقام تساوی … و از بعض مقام …
بین بین درمیان سنی و شیعه یعنی تفضیل و تساوی با رجحان و غلبه جانب تشیع از انجا که
مضمون بنا بر خلافت اصحاب ثلثه بر سیاست ظاهری است در ذهن شریف … گو
که از راه دنیاداری عقل معاش تقدیم اصحاب ثلثه بر خلافت شده بود با اینکه … الغرض
قوله دلائل الخیرات میخوانم و با شیخ عبدالقادر رشید عقیده … است **اقول** اینها دلیل
تحاشا از تشیع شدن نمیتوانند دلائل دیگر را هم آورده سبب بدانکه در تقیه … ثابت
… آنکه دلائل الخیرات و دیگر درودها خود میخوانند و فاتحه وغیره شیعیان نیز …
… الیشان نیست و اصحاب … خود را … اند هرچه خلافت … باشد …
شمارند و از درمیان بگذارند و ورد اسم اعظم … باشد مقبول میشود … چون
از وی پرسیدند که در حق عبدالقادر جیلانی چه میگویند گفت که از صاحبزادگان … است
حسنی و حسینی علیه صلوة و سلام … گفت … از رافضیان … خبر …
اسم اعظم برای حل مشکلات اکسیر اعظم مجرب دانسته اند و بر آیات قرآنی تفضیل میدهند
و در مشکلات خود میخوانند و فاتحه و نیاز میرسانند و این خبر تحقیق است پس علاوه از انکه
قائل خود را در سلک قادریه منسلک کرده با بطوریکه مذکور شد … شدن میتوانند و ایصال
ثواب بر ارواح خلفا و دیگر اصحاب بسیار شیعیان میکنند هر کرا از ایشان … است
و شدت نیست و فاتحه اصحاب ثلثه روزانه معمول میدارند **قوله** البته سرگرم محبت … هستم
اقول گویا طور این قائل چنان است که محبت اهلبیت بسیار میدارم و سرگرم محبت حضرت
علی مرتضی هستم ولیکن بر فرموده حضرت ایشان عمل نخواهم کرد چه حضرت امیر علیه الرضوان …
احفاد و اکابر و طاهرین ایشان قائل تفضیل شیخین اند و احادیث شریفه خود … ان …
را قبول نمی کنند و بقول و فرموده اهلبیت … التقیه … سرگرم محبت هم
قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله … محبت اتباع قول و فعل …

قوله البته ناد علی همیشه میخوانم **اقول** اول آنکه در هیچ مقام از کتب احادیث صحاح و
معتبره اهلسنت والجماعت روایت ناد علی یافته نمیشود الا در کتب شیعیان و در ورد و وظائف
شیعیان معمول و مشهور و مروج است دوم آنکه قرینه عبارت هم چنین دلالت
میکند چنانچه از ترجمه آن در یافتی در عرف مشهور است که از حقتعالی جبرئیل در هر که به
رسول مقبول مثل کلمات قدسی وغیره آورده یا خود مسموع جناب اقدس نبوی شده والله
اعلم بحقیقة الحال خطاب است بسوی پیغامبر از حقتعالی که ندا کن علی را که مظهر عجایب و غرائب
است می یابی اعانت ای محمد او را مددگار برای خود در مصیبت ها همه مشکل و اندوه تو آسان
شود حضرت امیر فرمود که اینقدر چه بسبب نبوت تو یافتم ای محمد و پیغامبر فرمود که هم
است ای علی پس اگر اعانت و نصرت دین حق است همه مهاجرین خصوصا انصار
از حقتعالی شده والذین هم نصروه فی ساعة العسرة شریک دولت هستند چنانچه در
شان نازل است حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و اگر سوای ازین غرضی دیگر
بیان باید کرد که در ان تخصیص نمایم و آنچه ظاهر غرض و مفهوم شیعیان باشد که مفهوم
جای هزاران نازل است که پیغامبری هیچو محمد را هر مصائب و مشکلات و جهات و
هموم وغیره که در ظاهر و باطن افتد باعانت حضرت امیر علیه الرضوان آسان گردد
است یا و مجبور باشد و قرب و قبول و همت عالی الشان بکار نیاید حضرت
آدم ... که حقیقت لوائی و بعثت جوامع الکلم میفرمایند تمامتر عاجز شمردن آ
علی ... کار ... کشاید که معنی کلمه طیبه در یافته است و حقیقت محمدیه را معلوم کرده
شریف یا انیست بمفاتیح خزائن الارض و اعطیت مفاتیح الکلم خوانده است بر که
عبارت سر اعتقادش یا ور نخواهد کرد و دور از ادب مینماید اگرچه راوی معذرت این جرأت
انکساری از حضرت امیر علیه الرضوان نموده است در آخر که هر چه هست بدولت نبوت
شماست لیکن در شمار این ... شخص خود را هم نگذاشت که بر عاقلان پوشیده نخواهد بود چه
این پیغامبران ... مستقلین را اظهار کنانید که هم بولایت تست غرض پیغامبر را هر گونه
مقام ... معذور و پریشان باظفر مشکلات پیغامبری خود تصور کردن است

گر بی امداد علی تیغ حقه پیغامبر از ظاهر و باطن تمکنت یافت و در این ضمن [illegible] پیغامبر را نصرت
غلبه و سطوت و اظهار شوکت و قوت و تمکنت حضرت امیر پیغامبر ست تنها
سوره الم نشرح اضافه کرده اند بعد کریمه مسطوره و رفعنا لک ذکرک [illegible]
[illegible] وازین خصوصیت پیغامبر را افضلیت علی ست که تمام اسباب [illegible]
علی ست لیکن بعض صوفیان خواه دیگر مسلمانان اگر خواهند در حق ایشان روا باشد
مخاطب صیغه امر ناد از طرف حق تعالی قاری خود اقرار دهد بعد ازین همه [illegible] ست شد
تا آخر بواسطه نبوت و ولایت متعلق بنجلی باشد بزبان قاری و مستعین [illegible]
مضائقه ندارد که از حق تعالی خود را مخاطب قرار داده است و شاید که [illegible]
اتخاذ و استعمال صوفیان این دعا را از کتب شیعیان اخذ باشد والله اعلم
وانکه مفهوم و مظنه شیعیان ست ازین نادعلی کمال [illegible]
آنکه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم ان من امن الناس علی فی صحبته وماله [illegible]
ید الا قد کافیناه ما خلا ابابکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیمة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی [illegible]
ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم که محسن ترین خلائق [illegible]
در صحبت و مال از نقد و جنس ابوبکر ست و نیست کسی را برمن احسانی [illegible]
[illegible] شخص سوای ابوبکر که احسانات وی را از من مکافی شدن [illegible] در
قیامت عوض آن دهاند و نفع نرسانید مرا مال کسی هرگز چندانکه نفع داد مرا مال ابوبکر
پس غور باید کرد که مقام نادابابکر ثانی اثنین اذهما فی الغار بوضوح تمام [illegible]
شود چهارم آنکه قال النبی علیه السلام اللهم اعز الاسلام وفی روایة اعز الاسلام [illegible]
بن هشام او بعمر بن الخطاب فاصبح عمر فغدا علی النبی صلی الله علیه وسلم فا[illegible]
ظاهرا یعنی فرمود پیغامبر علیه السلام بدعای مبارک خود که الهی اعانت کن اسلام را بوجود [illegible]
عزت ده اسلام را بسبب ابوجهل بن هشام یا بعمر بن خطاب که هر دو سردار قریش بودند و غالب
قوی در کار پس صبح کرد عمر پس حاضر شد وقت چاشت نزد پیغامبر علیه السلام پس اسلام آورد
بعد از اسلام وی نماز خوانده شد بجماعت و [illegible] از سر اظهار [illegible]

نزد شکر غار میخوانند و مثل ابوبکر و زبیر و دبیر و مشیر شاید وزیر شد از ینجا مقام نادِ عمر تجده عونالک
فی الاسلام بخوبی تمام می برآید اگر غور کرده شود بفهم آنکه احادیث اعانت حضرت عثمان طویل
اند و جیش عسرت از نقد و جنس که لشکر بسبب عسرت رفتن نمی توانست و ازین سبب
جیش عسرت نامیده شد سه صد شتر یکبار مع جلال و حبال و علوف و نقد تهیه تمام لشکر
نمود که حضرت فرمود اگر بعد عثمان خیری نکند او را همین کافی خواهد بود و خریدگی بیر رومه در
مدینه منوره که مسلمانان را بعد هجرت آب میسر نشد و مثل این بسیار چنانکه روزی جناب
مرتضوی علیه الرضوان بر عسرت خود اندوهگین در گوشه مسجد محزون نشست که یاران مدد لشکر
میکنند و نزد ما هیچ نیست و حضرت پیغامبر علیه السلام تسکین خاطر فرمود مقام نادِ عثمان تجده
عونا لک فی الدین واشاعة الایمان به بهترین اطوار می آید اگر نیک نظر کنند و لو خشمان فرشت
باشند شمه آنکه بخوف شیعیان بعلم اخفی را نهفتن نتوانستم یعنی صاف ظاهر میسازم که البته
نادِ ابابکر و نادِ عمر و نادِ عثمان و نادِ علی هر چهار خواندن باید و اگر این شیعه بعلم گاو پیدا را النصیب از
نادِ ابابکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار ما نصیب بودی از برکت این علت الف با دیگر اصحاب نیز
پیدا بودی و با تفضیل شیخین یاد و گشتی و جوع البقر برای تابع شدی و از حمل ان البقر تشابه
فی النصیب بیرون آمدی و در مقام انا ان شاء الله لمهتدون الی طریق اهل السنة والجماعة
منها لبقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین بر آمدی و در نظر علمای سنیان سوائب البقر
مقبول و محبوب و مرغوب شدی **قوله** و به بنیاد ارشاد فیض رشاد حضرت مرشدی مد ظلهم
بطریق یقین حضرت امیر علیه السلام را وسیله عرض حالات حضور حضرت حبیب خدا صلی الله
علیه و آله وسلم میسازم **اقول** اگر به بنیاد ارشاد فیض رشاد حضرت مرشد خود که در عقاید تحریر می
فرموده اند و مشتهر به خاص و عام شده و درین کتاب مسمی بهدیه سنت رد تحفه محبت
نقل کرده اما ایمان آوردی و تصدیق آن بی شائبه ریب و ریب نمودی چه خوش بودی لیکن
امید دارم که سابق تکمیل الایمان از شیخ دهلوی داده بود بابن محبت اگر شیخ عبدالحق خلاف عقیده ما
در مقام تفصیل نوشته باشد از دیدن آن انچه عقیده من با شیخ عبدالحق هست شکست
خواهد شد **قوله** کدام لفظ نسبت آنحضرت که بر زبان قلم آوردن سخت نازیبا و ناشنواست مگر کی

از سنیان بطور و با بیان بی تکلف بر زبان رانند هر آئینه بسبب انصاف بنده منکوحیم و اقسیم گفتار شان را حضور عالمی نامی که با عمل اند گفتم چه قدر با چشم تر حسرت فرمودا **قوله** این اعتراض بر آن مولوی شدن نمیتواند که او ناقل فتوای مولوی شاه عبد العزیز علیه الرحمه است که دران در حق تعزیه نجاست معنوی و حسن باطنی بحکم کریمه فاجتنبوا الرجس من الاوثان فرموده اند شاید بنظر این جاهل و علمای نامدار نگذشته که چندین حسرت با چشم پر آب فرمودند مگر درین حسرت باشد که آن عالم گوینده سبقت در بیان تغیر از نهی عن المنکر و امر بالمعروف بر خود چرا در وعظ و تذکیر از ان فتوای و اقتباس از ین وعظ غافل و خاموش ماند چرا که در حدیث شریف است اذا ظهرت البدعة و سکت العالم لعنه الله و حکم تغیر بدعات از دست است و بمجبوری از زبان و اشاره ابرو و بمجبوری منفر قلب و نهی تمثال و صنم و بت و تصویر و اوثان در مقام تحقیق یکی خواهد بود و در تغیر دریناب عجب دانشمندید در احادیث وارد اند ظاهر است و دریناب بخاری در اشتراط ساعت حدیثی آورده که لا تقوم الساعة حتی تضطرب الیات نساء دوس علی ذی الخلصة یعنی قائم نخواهد شد قیامت تا آنکه حرکت کنند سرین نسوات دوس برذو الخلصه که نام بتی است و مقام دوس یعنی نسوات انجا به بت پرستی رجوع خواهند کرد مثل ایام جاهلیت و تخصیص نام نساء دوس و بت ذوالخلصه اشتهار و غلبه و کثرت آن مقام است در صنم پرستی ورنه مقصود ازان عموما شیوع و اجرای صنم پرستی در مسلمانانست بقرب زمان قیامت بهر طور که باشد و تخصیص اسم نساء نیز بسبب غلبه حماقت و کج فهمی و نقصان عقل ایشانست ورنه مردان و زنان درین کار برابر اند مقصود قلق و اناس از ذکور و اناث اند چنانچه از ترجمه این باب که بخاری کرده است ظاهر است باب تغیر الزمان حتی تعبد الاوثان یعنی این باب در بیان تغیر حال مردمانست در قرب قیامت تا آنکه بت پرستی شائع و جاری خواهد شد فایده التماثیل التی انتم لها عاکفون ... بت و صنم و تماثیل و تصاویر حروف دار خالی را گویند یعنی علما فرق نکنند و همه یکسان دانند **قوله** در حاشیه نوشته وای بر کسانیکه با نواع حیل عمر را لیسر و رسیل کردن نخواهند

اقول قال الشیخ الامام الزاهد التواب الغوث الاعظم الشیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی
رضی الله تعالی عنه فی کتاب غنیة الطالبین فصل وقد طعن قوم علی من صام هذا الیوم العظیم
وما ورد فیه من التعظیم وزعموا انه لا یجوز صیامه لاجل قتل الحسین بن علی رضی الله عنهما وقالوا ینبغی
ان یکون المصیبة فیه عامة بجمیع الناس لفقده فیه وانتم تتخذونه یوم فرح وسرور وتامرون
فیه بالتوسعة علی العیال والنفقة الکثیرة والصدقة علی الفقراء والضعفاء والمساکین ولیس
هذا من حق الحسین رضی الله عنه علی جماعة المسلمین وهذا القائل مخطئ ومذهبه قبیح فاسد
ترجمه وتحقیق که طعن کرده اند قومی بر کسیکه روزه دارد درین روز بزرگ وچیزیکه وارد شده
در روز از بزرگی وزعم کرده اند که جایز نیست روزه آن روز از جهت کشتن حسین بن
علی رضی الله عنهما دران روز وحالانکه درین روز میگویند بایستی که باشد مصیبت درین روز
عام از بهر همگی مردم از جهت گم شدن حسین رضی الله عنه دران روز وحالانکه شما میگیرید آن روز
را در خوشحالی وخوشی وامر میکنید دران روز بفراخی طعام بر عیال ونفقه بسیار
دادن بر فقراء وضعیفان ومسکینان وحالانکه نیست این کار از حق حسین بن علی بر جماعه
مسلمانان واین گوینده خطا کننده است ومذهب او بد وفاسد است و
طالبین در همین فصل است ثم قتل رسول الله صلی الله علیه وسلم
اعظم من قتل ... یعنی وکشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم وگم شدن او
بزرگتر است از گم شدن دیگران ودر جای دیگر درهمین فصل ...
عاشوراء لا یتخذ یوم مصیبة ولان یوم عاشوراء ان یتخذ یوم مصیبة لیس باولی من ان یتخذ
یوم فرح وسرور لما ذکرنا وفضله یعنی همچنین روز عاشورا است گرفته شود روز ماتم چرا
آنکه گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نیست بهتر از آنکه گرفته شود روز شادی وخوشی از جهت
مقدم کردیم ذکر آن وبزرگی آن روز در مقام دیگر از همین فصل است ثم لو جاز ان یتخذ یوم
مصیبة لاتخذه الصحابة والتابعون رضی الله عنهم لانهم اقرب الیه منا
جایز بودی گرفتن این روز را روز ماتم هر آینه میگرفتند آنرا اصحاب وتابعین رضی الله عنهم زیرا
زیرا که ایشان نزدیکتر بودند بسوی او از ما وخاص تر بآن یعنی با حسین بن علی

الله عنهما و در آخر فصل میفرماید فصل علی بطلان ما ذهب الیه [illegible]
پس دلالت کرد بر بطلان مذهب قائل ماتم و مانع فرح و سرور [illegible]
همچنین امتناع حزن بکار میکند شیخ ابن حجر در صواعق محرقه [illegible] شیخ جلال الدین [illegible]
در رساله میلاد شریف و شیخ عبد الحق دهلوی در شرح [illegible]
و مولوی معنوی مولانای رومی قدس سره در دفتر ششم مثنوی [illegible]

قبل ان نموتوا میفرماید
گرد آید مرد و زن جمع عظیم
شیعه عاشورا برای کربلا

روز عاشورا همه اهل حلب
تا بشهر آن خاندان دارد مقیم
بشمرند آن ظلمها و امتحان
چشم کوران آن خسارت را ببین
جامه چه درید م چه خائیم دست
سوی شاه روان رفت [illegible]
گر تو بگذری از ایشان آگهی
بر دل و دین خرابت نوحه کن

[illegible]

و در آخر حکایت میفرماید
روح سلطانی ز زندانی بجست
جامه چه درانیم و چون خائیم دست
[illegible] شان گشته شهی
زانکه در انکار نقل و [illegible]

[illegible]

وای بر کسانیکه با نواع حیل در دشمنی عالمی بر جناب [illegible]
[illegible] سبحانی سید السادات غوث اعظم جیلانی حسنی [illegible]
[illegible] در سلسله دارند و این ممات وسیدست که در جواب قول [illegible]
[illegible] بودم و وای بر کسانیکه با نواع حیل بر شیخ ابن حجر [illegible] شیخ الا [illegible]
شیخ جلال الدین سیوطی محدث و بر شیخ عبد الحق محدث و بر مولانای [illegible]

[illegible]		نه تنها من درین میخانه مستم		طعن [illegible]

قوله و اما بنهر یک [illegible] محدث الی آخر الکتاب اقول [illegible]
[illegible] آخر [illegible] بالخیر آول پرسش بکلمه [illegible]
[illegible] آخر [illegible] بنده عاجز مسکین [illegible] العلم و الیقین کریمه [illegible]
[illegible] انفسانیت [illegible] کیفیت و از جهت غلبه بر دیگر [illegible]

وخود را از اهل باطن شمردن با وجود دعوی سلوک طریقه کردن نمی‌توانم که هنوز فرق میان خواطر کردن ندانستم
که الهامی است و یا وسوسه و هواجس خاطر حق چیست بحکم حدیث شریف [illegible] هم حرف [illegible] نمی‌توانم حدیث نفس
است یا تخریب شیطان یا بشارت من الله چه جای که حالات و کیفیات و دعوی محبت [illegible] عقیدت
[illegible] که با بشارات معنوی چهار بزرگ کامل العیار یعنی اهل سنت و الجماعت کامل طریقه
[illegible] نیازی در جواب این مزخرفات کردم خدا آگاه است [illegible] مسلمان بود که [illegible]
[illegible] شیخ چشتی ها گفتند و آمده و خامه بردارند [illegible] در بار [illegible]
[illegible] که در جواب آیم لیکن از روایات و عنایات آن چهار بزرگان دین [illegible]
[illegible] اعانت [illegible] لطف ربانی [illegible] رب العالمین
[illegible] اولیاء اجمعین الی یوم الدین قولهم خدایا در توبه بازست الخ اقول
این [illegible] بعد اقرار جهالت و نفسانیت توبه و استغفار از [illegible] مگر از [illegible]
[illegible] برقرار ماند و همواره شیطان که [illegible] این جاهل است لهذا توبه شکنی [illegible]

در رساله مولفه او سر این شاید است

نصیحت

[illegible] نصیحت در دین از حقوق مسلمانی است از [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] خاطر [illegible] نباید که [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] است با عقل [illegible] هر [illegible] بزرگان [illegible]
[illegible] بوده است [illegible] تسلیم کنی و عقل [illegible] همواره در آن [illegible]
[illegible] بوده است [illegible] بمقال المحب [illegible] عقله [illegible]
[illegible] عقل [illegible] بسیار [illegible] عقل [illegible]
[illegible] خود [illegible] حالا [illegible]
[illegible] عقل معاش و عقل دنیا و چالاکی [illegible]
[illegible] بیگوید [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] عقل خود [illegible] چشم [illegible]
[illegible] زانکه پایانی ندارد این کلام [illegible]

صحت نامہ اغلاط [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۰	[illegible]	فرزند	۵۳	۵	[illegible]	[illegible]
۲	۱۰	[illegible]	سنجیدہ	۵۸	۶	[illegible]	[illegible]
۴	۱۳	[illegible]	[illegible]	۵۸	۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۳	[illegible]	[illegible]
۲۴	۹	[illegible]	[illegible]	۵۹	۲۲	[illegible]	[illegible]
۲۸	۱۵	[illegible]	[illegible]	۱۷	۲	[illegible]	[illegible]
۳۱	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹	[illegible]	[illegible]
۳۸	۱۲	[illegible]	[illegible]	۸۲	[illegible]	غیرہ	وغیرہ
[illegible]	۲۲	[illegible]	[illegible]	۸۵	۲۱	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
				[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]
۴۵	۱۹	[illegible]	[illegible]	۹۳	۱۵	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۲۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]